

TO WIN
A WORLD
KAZANILACAK DÜNYA
عالم نریخته
UN MONDE A GAGNER

TO WIN

2004/30

جهانی برای فتح

امپریالیسم در سر اسیمگی،
خلقها در شورش



UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए है पूरी दुनिया UN MONDO DA CONQUISTARE

Мир выигратъ EINE WELT ZU GEWINNEN বিশ্ব বিজয়

فهرست

۲	امپریالیسم در پراکندگی خلق درشورش
۲	قدرت امریکا و حدود آن دوسال وحشیگری امریکا در جهان وادامه آن
۹	ترکیه و کردستان دردیگ جوشان جنگ عراق
۲۳	در قلمرو و مرکز کمونیستی مائوئیستی افغانستان : رشته ای از عهدهای شکسته شده
۲۵	آتش خاموش ناشدنی در فلسطین
۲۸	یه یادادوار سعید: فرزندان در جهان
۳۱	۱ می ۲۰۰۳ موج جدیدی از انقلاب ظاهر میشود
۳۲	خیزش های سرتاسری جهان برضد جنگ و اشغال امپریالیستی
۴۰	اعلامیه رسمی پنجمین کنفرانس منطقوی احزاب و سازمانهای شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) آسیای جنوبی
۵۰	بی عدالتی ضرب دردو محاکمه ای جدیدی برای صدر گونزالودرنظر گرفته شده است
۵۱	بمناسبت بیستمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۵۳	جنايات مقامات هند را محکوم و از رفیق گوراؤ دفاع کنید
۵۴	یک قطعه شعر (زندانی و چند راگیری)
۶۲	



سه دهه رهبری گردان بی چیزان

در عمق دهات هند مرکز مائوئیستی هند فقیرترین توده های دنیا را
سالها سازماندهی کرده است. پایگاه های راکه در جاکند و دریالت همسایگی آن
وجود آورده اند قلب توفانهای جنگ انقلابی را میسازد و شامل مرکز مائوئیستی
هند در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۲۰۰۱ گام عظیمی در جهت
پیشبرد امر پرولتری در هند است.

صفحه ۱۸:

درباره مبارزه برای وحدت نیروهای کمونیست راستین

علیرغم ضرورت آشکار اتحاد علیه دشمنان مسلح و قدرت مند انقلاب
اکثر اتحادیروهای کمونیستی در یک حزب پیش آهنگ واحد به شکل صورت
میگیرد. اماراه حل رفتن پای برنامه نیست که روی اختلافات پرده بیندازد، روی
یک سلسله «وجه مشترک» وحدت میکانیکی صورت میگیرد، مبارزه بر سر مسائل
کلیدی انقلاب با روحیه وحدت - مبارزه - وحدت تنه راه حل دیالکتیکی مسئله
است. این مقاله تجربه غنی مبارزات سختی رابه نمایش میگذارد که در جنبش بین
المللی انقلابی صورت گرفته است و درس های حیاتی آموزنده ای را دربردارد.

صفحه ۳۳:

ساختمان قدرت سرخ در نپال

در حالیکه جنگ خلق در نپال به هشتمین سال مبارزاتی اش پامیگذارد و برای
تصرف قدرت سرتاسری در کشور آمادگی میگیرد، حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
با مسائل پیچیده و خطیری روبرو میشود. مرحله مسلح بینابینی که در سال ۲۰۰۳
صورت گرفت به جنگ های حتی تشدید یافته تری پایه داده است. جنگ خلق
امروزه آوج نوینی رسیده است.

صفحه ۵۵:



مجله جهانی برای فتح بهمکاری مشترک نیروهای
انقلابی ایرانی و افغانستانی ترجمه وبه نشر میرسد.
در ترجمه حتی الامکان کوشش میشود مقالات برای
خوانندگان فارسی زبان و دری زبان مفهوم باشد.
در جاتیکه واژه های فارسی و دری از هم متفاوت
اند کلمات مترادف در بین ناخنک گرفته میشوند.
در جاتیکه این تلاش هم مشکل راحل
نمیکند، خوانندگان میتوانند با دفتر مجله جهانی برای فتح
تماس بگیرند، و یا با دوستان ایرانی و افغانستانی باافهام
و تفهیم میان خودشان، یکدیگر را همکاری کنند.

امپریالیسم در پراکندگی

از دوسال پانزده از زمانیکه امپریالیسم امریکا کمپاین (کارزار) براه انداخت تا قرن بیست و یکم (سده بیست و یکم) را قرن امریکای جدید بسازد مخارج نظامی خود را بصورت دراماتیک افزایش داد (بلند برد)، ده ها هزار عسکر (سرباز) خود را در یکسری از کشور ها جابجا (مستقر) نمود، افغانستان را اشغال و اختناق را در داخل امریکا و سراسر جهان شدت بخشیده است. این بخش مجله جهانی برای فتح تحت عنوان - امپریالیسم در سراسر اسیمگی خلق در شورش - نه تنها پرده تزویر از روی سفسطه بازی های امریکا برمیدارد، بلکه در عین حال الزاماتیکه این حرکت رابه اجندای (دستور کار) اصلی امریکا بدل کرده است آشکار میسازد.

مقاله نشان میدهد حرکتی را که امپریالیست ها خود براه انداخته اند چگونه به بیداری سیاسی خلقهای میلیونی پایه میدهد و برای انقلاب شرائط مساعدی را بیار می آورد.

قدرت امریکا و حدود آن

دو سال وحشیگری امریکا در جهان و ادامه آن

بقلم فاطمه رزولوچائو

عراق رابه مستعمره جدید خود بدل کند که آنرا توسط یک نفروالی (فرماندار) گماشته باشند اداره نماید... این عراق جدید ... در شرق میانه ای که سراز نو نقشه بندی میشود - شرق میانه وسیع تری است که از افریقای شمالی تا افغانستان و پاکستان را در بر میگیرد - آنچه که دوفراز مشاورین سابق کلنتون حال تئوریسن های دوره بوش در یکی از مقالات اخیر شان نوشتند.

این نقشه بندی جدید از لحاظ اقتصادی عراق را وسیله ای در دست امریکا قرار میدهد که توسط آن میتواند گلولی رقبای احتمالی اش را که به نفت نیاز دارند زیر فشار قرار دهد. از لحاظ نظامی با جابجایی وسیع نیروهای نظامی امریکا عراق را عملیاتیکه پایگاه نظامی

اندکی پیش از دوسال است که امریکای بهانه حمله ۱۱ سپتامبر را در پیش گرفته است که قرن بیست و یکم (سده بیست و یکم) را قرن امریکای جدید بسازد. تجاوز و اشغال افغانستان بمنابه پیش درآمد و تصرف عراق بحیث گام مهمتری در جهت برقراری امپراطوری امریکا بر جهان بسطی بی سابقه ای بجلو گذاشته شد.

همانطوریکه در اوایل سال ۲۰۰۲ نوشتیم امریکا در جستجوی آنست که عراق را از کشوری از لحاظ اقتصادی وابسته به امپریالیست هابه کشوری مربوط بخود بدل کند. طوریکه بتواند بالای عراق با سائر امپریالیست ها وارد معامله گری شود... و یا شاید اینکه

بدل میکند تا هر نظام خودسر در منطقه را پایه تسلیم و ادرا سازد و یا خورد و خمیر کند. این شرق میانه وسیع به مثابه کلیدی در دست امریکا قرار میگیرد که به نوبه خود جهان را از نو نقشه بندی کند جهانی متعلق به امریکا. در جنگ با افغانستان امریکای سرنخ نقشه اش را محکم در دست گرفت - در جنگ با عراق سرنخ دیگر نقشه را در نقطه حتی مهم تری میخکوب میکند.

آیا این تجزیه و تحلیل صحیح بود؟ اگر چنین است پس نتایج مرحله اول جنگ امریکا علیه جهان را در بر توین تجزیه و تحلیل چطور باید ارزیابی کنیم؟ در همان مقاله ما کوشش کردیم به این سؤال 'چرا عراق؟' پاسخ دهیم. که یک پیشرفت اینست که جوابی را که بوش در سال ۲۰۰۳ ارائه کرد کاملاً از اعتبار ساقط شد. این حرفها که حکومت عراق و سلاح کشتار دسته جمعی آن امنیت جهان را بخطر می اندازد در نظر جهانیان هر چه میتواند باشد بیجز واقعیت. (۱)

یک عضو سابقه کابینه بوش (پال اونیل) اخیراً اظهار کرد که خادمین بوش حمله بر عراق را در ماه جنوری سال ۲۰۰۱ 'اولین روزها' بمجرد وارد شدن شان به کاخ سفید برنامه ریزی کردند. برنامه ریزی حمله بر عراق در ماه اگست ۲۰۰۲ تکمیل شد تا ماه اکتبر سندی بنام (نشنل اتلجنت استیمت) ... بقیه در صفحه: ۵



بغداد اشغال شده در چوای

خلق در شورش

مقاله دیگری شرائط خاص ترکیه و کردستان را در گره گاه جنگ مورد ارزیابی قرار داده خاطر نشان میکند بعضی از ناسیونالیست ها که با برقرار کردن رابطه با ماشین جنگی امریکا برای بدست آوردن ریزو پاشی از دسترخوان جنگ تلاش میکنند اساسا راه آزادی نه بلکه راه انقیاد درپیش گرفته اند.

نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوئیستی جهان باید خشم جوشانی را که جنایات امپریالیستی بار آورده است دریابند و اهداف انقلابی شان را در پیچ وخم تضادهای حدت یابنده بجلورانند. یک سند کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که اصلا بصورت نامه درونی بین احزاب و سازمان های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پخش گردید از تمام کمونیست ها درخواست مینماید که شرائط فعلی را درک کرده بر مبنای آن عمل کنند.

میکند، مثلاً فرانسه و آلمان اجازه استفاده از پایگاه های نظامی مهم خود را به آمریکا داده اند. در کشورهایی که بطور مستقیم به این جنگ کمک میکنند (بغیر از بریتانیا باید از اسپانیا و ایتالیا نام برد) جنبش ضد جنگ ابعاد بسیار بزرگتر و مهمتری به خود گرفته است و توده ها برای نشان دادن مخالفت خود با جنگ دست به اقدامات مستقیم تری مانند ممانعت از بارگیری ابزار

امپریالیست ها را حاد کرد؛ مشخصات تضادهای میان آمریکا- بریتانیا فرانسه، آلمان و روسیه را. هر چند فرانسه و آلمان و روسیه بخاطر منافع امپریالیستی خودشان با جنگ مخالفت کردند، اما روشن است که اگر قدرت جنبش بین المللی نبود این قدرتها به این یا آن شکل به همراهی با جنگ میپرداختند. در واقع اینها به درجات مختلف به تلاشهای جنگی آمریکا کمک

نامه داخلی کمیته جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی (کمیته ریم) :

پیشروی در میان :

سند زیر که توسط کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تهیه شده است ابتداء در میان احزاب و سازمانهای جال (ریم) در آوریل ۲۰۰۳ گردانده شد. یک نسخه ادیت شده آن در اختیار جهانی برای فتح بمنظور انتشار، قرار داده شده است.

رفقای عزیز

این نامه داخلی را دو هفته بعد از آغاز جنگ آمریکا- بریتانیا علیه عراق، می نویسیم. از توپهای بازگشاینده این جنگ و همچنین مبارزه سیاسی و دیپلماتیک ماقبل آن روشن است که این جنگ یک نقطه چرخش عمده در وقایع جهان بوده و برای مبارزات مردم جهان و جنبش ما بسامدهای سنگینی دربر دارد.

جنگ عراق نتیجه مستقیم و نتیجه تشدید اوضاع جهانی است که ما آنرا سه سال پیش در جلسه گسترده ریم تحلیل کردیم. این اوضاع جهانی پس از ۱۱ سپتامبر و اعلام «جنگ علیه تروریسم» از سوی آمریکا تشدید یافت. اعلان جنگ آمریکا در واقع به معنای حق امپریالیسم آمریکایه حمله به هر دولت، جنبش یا تشکیلاتی است که وی آن را تهدید «بالقوه» ای برای منافع خود یا مانعی در مقابل حرکات هژمونی طلبی جهانی خود می یابد. سیر تکوین اوضاع درستی تحلیل گزارش جلسه گسترده سال ۲۰۰۰ کمیته ریم را به اثبات رسانده است.

رشد عظیم جنبش توده ای در مخالفت با نقشه های جنگی امپریالیستی آمریکا دارای اهمیت فوق العاده است. هر چند این جنبش در اروپا، خاور میانه، و خود آمریکا از قدرت و گستره زیادی برخوردار است اما هیچ نقطه جهان از این اعتلاء بزرگ پر کنار نبوده است. هر چند جنبش توده ای ضد جنگ آن قدر قدرت مند نبود که جلوی شروع جنگ را بگیرد اما چند دستاورد بسیار بزرگ داشت.

۱- کاملاً ماهیت ناعادلانه و انگلی نقشه های جنگی آمریکا را افشا کرد و نقاب «مظلوم نمائی» را که آمریکا از بعد از ۱۱ سپتامبر سعی میکرد بر چهره بزند از او بر گرفت. جنبش توده ای بروشنی نشان داد که اکثریت مردم جهان با جنگ امپریالیستی علیه عراق مخالفند.

۲- جنبش توده ای تضادهای درون اردوی



کارگران ترانسپورت بتگلله دیش ۳- اپریل ۲۰۰۳

جنگی و سربازان زده و شعاراستغای حکام ارتجاعی خود را بلند کرده اند.

۳- این واقعیت که شماری از کشورهای امپریالیستی بر خلاف خواست و اراده اکثریت مردم خود و اردین جنگ شده پایه آن کمک میکنند، تو خالی بودن دموکراسی آنان را ثابت کرده و نشان داده است که دیکتاتوری بورژوازی در نهایت وابسته به نیروی نظامی است. این مساله برجسته تر از همه جادار انگلستان خود را نشان داد زیرا اکثریت کامل مردم این کشور ضد این جنگ هستند.

۴- در بسیاری از کشورهای مخصوص در خاور میانه جنبش توده ای، در زیر رژیم های نوکر صفت که امپریالیسم آمریکابرای اداره پلیسی مردم و حفظ منافع امپریالیسم به آنها اتکا میکند، آتشی روشن کرده اند. مثلا در ترکیه، پارلمان ترکیه هراسناک از جنبش گسترده ضد جنگ جانب احتیاط را گرفت و اجازه عبور ارتش آمریکا از ترکیه را تصویب نکرد. یادار مصر رژیم مبارک در همان حال که سخت به حفاظت از کانال سوئز (که برای رفت و آمد ماشین جنگی آمریکایی است) مشغول میباشد و از نوکران و فادار آمریکاست مجبور است در این جنگ قیافه «بیطرفی» به خود بگیرد.

۵- توده هادر خود عراق ثابت کردند که امپریالیست ها نمی توانند با عملیات «شوک و بهت» خود به این سادگی ها آنها را مرعوب کنند. آنها در مقابل تجاوز دست به مقاومت زدند. این به مردم جهان قوت قلب داد و نقطه ضعف اساسی امپریالیست ها را به نمایش گذاشت و خودش باعث تشدید جنبش ضد جنگ شد.

برخی از تحلیلگران وقتی صحبت از این جنبش توده ای جهانی میکنند میگویند، «یک دفعه از هیچ سر بلند کرد» و تبدیل بیک عامل مهم در امور جهان شد بطوریکه امپریالیست ها باید در حرکات سیاسی، دیپلماتیک و حتا نظامی خود آنها را در نظر بگیرند. البته باید گفت که این جنبش «از هیچ» نبود که سر بلند کرد. این جنبشی است که در طول ده سال گذشته در مخالفت با تشدید استثمار و ستم امپریالیستی در حال شکل گیری و متولد شدن بود. این جنبش مشخصا در غرب شکل جنبش ضد گلوبالیزاسیون را به خود گرفت که هر چه بیشتر تمرکز مخالفت های خود را متوجه امپریالیسم کرده و آنرا بعنوان منبع رنج و فلاکت اکثریت مردم جهان معرفی کرد. این روند در کشورهای تحت سلطه به شکل نا رضایتی توده ای از تشدید ستم و استثمار امپریالیستی، سرباز کردن اشکال گوناگون اعتراض و مبارزه بازتاب یافت. در جستجوی الگوهای سیاسی آلترناتیو بخش مهمی از توده های ناراضی در این کشورها بسوی راه حل های غیر انقلابی مانند بنیادگرایی مذهبی روی آوردند؛ این ناراضی گسترده در مواردی که هنوز کم امپریالیسم است تبدیل به مبارزه مسلحانه برای قدرت سیاسی شد که نهال برجسته ترین نمونه آن است.

همانطور که لنین در تجزیه و تحلیل از جنگ جهانی اول گفت، فهمیدن ماهیت آن جنگ بدون بررسی تاریخ اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک سی ساله ماقبل جنگ امکان نداشت. لنین گفت برای درک آن باید دید آن جنگ ادامه «کدام سیاست» بود. امروز نیز باید ببینیم که این جنگ (منظور فقط جنگ عراق نیست بلکه جنگی است که آمریکا از پس از ۱۱ سپتامبر شروع کرد) ادامه و فشرده سیاست های امپریالیسم آمریکا بخصوص در دوازده سال گذشته است. در دوازده سالی که آمریکا بطور فزاینده نقش مستقیم استثمار و اداره پلیسی خلفا و ملل تحت ستم را در دست گرفته

است. این واقعیت بازتابی از تضاد عمده جهان (تضاد میان امپریالیسم با خلفا و ملل تحت ستم) است. همانطور که در چند ماه بحرانی که به حول جنگ عراق بوجود آمد دیدیم این تضاد عمده تضادهای اصلی دیگر جهان را به جلومیراند و آنها را شکل میدهد. مثلا تضاد میان خود امپریالیست ها در نظر بگیریم، مبارزات مردم غیر قابل تصویری بر روی تشدید بر خوردهای میان آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی داشته و آنرا شکل داده است. حرکات جنگ طلبانه امپریالیست ها موجب به راه افتادن دور جدیدی از مبارزه میان پرولتاریا و متحدینش یا بورژوازی در خود کشورهای امپریالیستی شده است. این مبارزه هم از «هیچ» سر بلند نکرده است. و در دوره گذشته در شکل مبارزات مهم بحول حقوق مهاجرین، علیه سرکوب پلیسی، علیه حمله به سطح معیشت و غیره بازتاب یافته است.

به تحلیل گزارش جلسه گسترده سال ۲۰۰۰ بازگردیم: «هر چند ما شاهد اعتلاء مبارزه انقلابی در مقیاس جهانی از آن نوع که در گذشته شاهد بودیم نیستیم اما مطمئنا چنان اعتلائی فراخ و اهدر سید و می توان باطمینان از ظهور موج نوین انقلاب پرولتری جهانی صحبت کرد.» کمیته ریم در بیانیه ای که در نوامبر سال ۲۰۰۲ صادر کرد صحبت از احتمال قریب به یقین وقوع یک خیزش توده ای در رابطه با حمله به عراق کرد. ما گفتیم که: «جنگ تجاوزگرانه آمریکا به عراق توفانی از مقاومت و مبارزه را در جهان، از آن دست که برای سال ها شاهدش نبودیم را بر خواهد انگیزد.» امروز، میتوانیم تاکید کنیم که بواقع چنین توفانی بلند شد. شک نیست که فرصتهای مبارزه انقلابی در خاور میانه در حال افزایش است اما فقط خاور میانه نیست بلکه در نقاط دیگر جهان هم شاهد این خواهیم بود. البته مبارزه در خط مستقیم تکامل نخواهد یافت و بطور اجتناب ناپذیر بافت و خیزش خواهد رفت و با مقاومت شدید و حیوانی دشمنان طبقاتی مواجه خواهد شد. اما پیشروی موج مبارزه انقلابی حتمی است. رجوع به گفته لنین در مقاله «فرهوشی انترناسیونال دوم» در تحلیل از جنگ جهانی اول و فرصتهایی که برای انقلاب پدید آورد بسیار ارزشمند است: «اوضاع عینی که توسط جنگ آفریده شده است، و در حال تکامل و گسترش است، بطور اجتناب نا پذیر احساسات انقلابی تولید میکند؛ بهترین و آگاه ترین عناصر پرولتاریا را آیدیده و روشن میکند. تغییر ناگهانی در مورد توده هانه تنها امکان پذیر است بلکه بیشتر و بیشتر محتمل است؛ تغییری مانند آنچه در سال ۱۹۰۵ رخ داد. ... و در عرض چند ماه و برخی اوقات در فاصله چند هفته از میان توده های پرولتر عقب مانده ارتش میلیونی بوجود آمد که به دنبال پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا راه افتاد. ما نمی توانیم بگوئیم که آیا یک جنبش انقلابی قدرتمند بلافاصله پس از این جنگ راه میافتد یا اینکه در حین آن و غیره. اما در هر حال باید در این جهت فعالیت کرد و فقط فعالیت در این جهت را میتوان فعالیت سوسیالیستی نام نهاد.» (جلد ۲۱ ص ۲۵۸ انگلیسی)

در همان اثر، لنین در مورد اهمیت گذر به حمله مستقیم علیه قدرت دولتی تاکید میکند و میگوید: «تاریخ همیشه این شکل از مبارزه را در دست و روز نمی گذارد. روزهایی که باید چنین روشی را در مبارزه اتخاذ کرد مساوی هستند با دهها سال در اعصار تاریخی دیگر.» (ص ۲۵۴)

خود امپریالیست ها هم بروش منحط خود اهمیت این لحظات را در تاریخ تشخیص میدهند و میدانند که آنچه الان میکنند تاریخ سالهای آینده را رقم میزند. تونی

بلر در آستانه جنگ و در شب تصمیم گیری پارلمان انگلیس در مورد ورود انگلیس به این جنگ در سخنرانی اش چنین گفت: «سرنوشت مسائل زیادی به این تصمیم گیری گره خورده است؛ سرنوشت این مساله که آیا ما توان تشخیص و رویارویی با این مصاف جهانی قرن بیست و یکم را داریم یا نه ... سرنوشت نهادها و اتحاد های که در سالهای پیش رو جهان را شکل خواهد داد.»

ژاک شیراک رئیس جمهوری فرانسه نیز در همین رده حرف زد و چند روز قبل از آغاز جنگ گفت اگر لازم باشد فرانسه حق و توتی خود را در سازمان ملل علیه این جنگ بکار خواهد گرفت و گفت مهمترین دلیل فرانسه برای مخالفت با این جنگ غیر قابل تحمل بودن «جهان تک قطبی» (یعنی سلطه بلا منازع آمریکا بر جهان) است. پشت مانورهای دیپلماتیک این قدر هایت بر سر ایجاد یک «قدرت موازنه» در مقابل قدرت آمریکا بود. دلیل عکس العمل خشمگین آمریکا و بریتانیا به حرکات فرانسه، آلمان و روسیه همین بود. این قدرت ها از ادامه مخالفت های خود با آمریکا نیز هراس دارند. آنها در عین حال که با همونی بلا منازع آمریکامخالفند اما کاملا آگاهند که فقط آمریکا میتواند نظام امپریالیستی جهان را تقویت و حفاظت کند.

البته تشابهات مهمی میان اوضاع کنونی و اوضاعی که لنین در رابطه با جنگ جهانی اول تصویر کرد وجود دارد اما کاملا یکسان نیستند. اولاً، جنگ کنونی هنوز بر تمام ظرفیتهای جوامع امپریالیستی «فشار» نمی آورد. در حالیکه جنگ اول و دوم کاملاً چنین بودند. مثلاً فقر و فاقه گسترده در کشورهای امپریالیستی موجود نیست، دورنمای شکست هیئت حاکمه های این کشورها بدست قدرت های امپریالیستی دیگر موجود نیست. اما از سوی دیگر، با توجه به این که هنوز بحران کاملاً و تماماً خشم توده های این کشورها را بر نیا نگیخته است، به حرکت و به عمل درآمدن بخش وسیعی از توده های مردم بسیار برجسته تر است.

سوال اینجاست که پس چرا امپریالیست های آمریکائی خود را ملزم به دست زدن به چنین ماجراجوئی ای می بینند؟ هیچکس این حرف ها را که عراق تهدیدی جدی و با صاحب «سلح های کشتار جمعی» بود جدی نمی گیرد. این روشن است. به علاوه برخی از سیاستمداران آمریکائی منجمه آنها که نزدیک به پدربوش هستند در مورد خطرات غیر قابل پیش بینی ماجراجوئی نظامی هشدار داده بودند. این صداها فعلاً خاموشند و در هیئت حاکمه آمریکا «توافق جمعی زیر سر نیزه» حاصل شده است.

اما با وجود چنین هشدارهایی از سوی برخی سخنگویان امپریالیست ها، این واقعیات جبری است که آمریکا را به سوی جنگ می راند. اگر یک کشور (یا گروه کوچکی مشتمل بر چند کشور) بخواهد این همه ثروت های جهان را در انحصار خود در آورد باید کنترل سیاسی خود را هم بر آن کشورهایی که استثمار کننده او است برقرار کند. باید بتواند پلیس این کشورها باشد و اراده خود را بر آنها تحمیل کند. باید آماده باشد که نه فقط به کارگران و دهقانان این کشورهای جهان سوم بلکه به طبقات استثمار کننده این کشورها که توانسته اند منافع آمریکارا بر آورده کنند حمله کند. مضافاً، همیشه انتقاء کردن بر طبقات حاکمه بومی این کشورها کافی نیست؛ آمریکا بطور فزاینده ای در حال بکار گیری نیروی نظامی مستقیم یا تهدید نظامی می باشد.

بسط یک چنین امپراطوری، تحکیم آن و نگهداری آن بقیه در صفحه ۷

بقیه از صفحه ۲ :

قدرت امریکا و حدود...

(برآورد سازمانهای جاسوسی) توسط سی آی ئی (سیا) برای پوش تهیه گردید مبنی بر ادعای (دروغین) سلاح کشتار دسته جمعی تا حمله بر عراق را توجیه کند. (۲)

در اساس برنامه حمله بر عراق به دوران قبل تری برمی گردد. سند دیگری بنام "ابلاغیه پیرامون اصول پروژه قرن امریکای جدید" بدون کدام (هرگونه) ابهام نوشت: "در حالیکه قرن بیستم به پایان میرسد امریکا در جهان قدرت برتر جهان است. با داشتن رهبری غرب در دوران جنگ سرد حال امریکا در برابر یک فرصت و درعین حال یک چلنج قرار دارد: آیا امریکا دارای آن چشم اندازی است که بر اساس دست آورد های دهه های گذشته استوار باشد؟ آیا امریکا مصمم است که قرن جدید را طوری شکل دهد که با اصول و منافع امریکا وفق داشته باشد... تاریخ قرن بیستم باید بما درس داده باشد که باید اوضاع را پیش از بحرانی شدن بدست خود شکل دهیم، پیش از آنکه تهدیدات بخطر تبدیل شوند. تاریخ این قرن باید بما درس داده باشد که به استقبال رهبری امریکا بشتابیم."

این سند توسط برادر جورج بوش (جب بوش) و کسانی چون معاون رئیس جمهور (دک چینی) - وزیر دفاع (رمزفلد) و معاونش (ولفویتز) که اکنون شخصیت های حلقه درونی را تشکیل می دهند به امضا رسیده بود. یکسال بعد ابلاغیه ای در همین جهت توسط همین گروه صادر شد: "برانداختن صدام حسین و حکومتش در حال حاضر باید به هدف سیاست خارجی امریکا مبدل شود."

آنها علاوه ساختن ارتشی را فراخواندند تا امریکا را به برپایی "جنگهای متعدد و همزمان و پیروزی قطعی در نبردهای مهم" قادر سازد. - جنگهایی که در مقیاس وسیع و در عین حال در سراسر جهان گسترده باشد. سپس اخطار کردند که - پروسه تغییرات و تبدیلات حتی اگر به تغییرات انقلابی منجر شود، در شرایط نبود حوادث فاجعه بار و تسریع کننده مانند یک پرل هاربر جدید محتملا زمانی طولانی را در بر خواهد گرفت. " (حمله جاپان بر پرل هاربر امریکا در جنگ جهانی دوم، مترجم) (۳)

موانع در راه جنگ

با حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بهانه پرل هاربر را بدست آوردند. در حالیکه آنها از لحاظ استراتژیک دلیل محکمی برای حمله به عراق بدست آوردند و با زدن برج های مرکز تجارت جهانی توسط هواپیما رسانه های خبری به انفجارات تبلیغاتی دست زد، ولی با آنهم حمله بر عراق طوریکه آنها میخواستند برای شان کار ساده ای نبود - اما بهر صورت به پای آن رفتند. در تاریخ هرگز چنین مقاومتی در برابر جنگ به این اندازه صورت نگرفته بود. در روز ۱۵ فبروری ۲۰۰۳ چندین میلیون نفر به سرکها (خیابانها) ریختند بجای که هیچکس نمی توانست عدم رضایت اکثریت مردم را انکار کند. تونی بلیر با زیر پنهان خواستهای اکثریت عامه مردم بقای حکومتش را بخاطر انداخت. در حالیکه جورج بوش در ابتدا از قضیه بهره برداری کرد ولی حتی طبقه متوسط امریکا با شکل گیری حمله به عراق به دلیل اصلی این حمله پی می بردند. بجای وحدتی که در روزهای بعد از پرل هاربر علنا چشم می خورد، جورج بوش با جنبش عظیم مقاومت ضد جنگ

روبرو شد - به پیمانه ای (سطحی) که نظیرش فقط در روز های آخر جنگ ویتنام دیده شده بود - جنبشی که چندین سال را در بر گرفت تا به آن سطح برسد.

علیرغم بلف جورج بوش مبنی بر "ائتلاف مشتاقانه" با هرچه نزدیکتر شدن به جنگ امریکا و انگلستان در سطح بین المللی ایزوله تر (منفردتر) شدند. تا اینکه ترجیح دادند قطعنامه ای را که برای رای گیری به شورای امنیت سازمان ملل داده بودند، بیرون بکشند، تا اینکه دچار شکست فضاحت باری شوند اکثریت وسیع حکومت هاموضع مخالف گرفتند. در ائتلاف بزرگ آنها به امریکا - انگلستان - آسترلیا - پولند (لهستان) و همراهی (امایدون اعزام نیرو تا بعد از اشغال) اسپانیا، ایتالیا، جاپان (زاپن) و چند کشور خورد و کوچک دیگر خلاصه شد.

شواهد زیادی نشان میداد که آنها با تکبر فکر میکردند میتوانند بازور گوئی و قلدرمائی چند کشوری را در ملل متحد بطرف خود بکشانند و تقاضای شان را به فیصله ملل متحد برسانند. برخی تصور میکردند که بوش و بلیر بخاطر ضدیت مردم منصرف میشوند. مخالفت چهره های سرشناس طبقه حاکمه امریکا و انگلستان اخطاری بود بر این امر که این جنگ می تواند برای منافع امپریالیستها فاجعه بار باشد. جبهه ارتجاع جهانی دچار تشتت و پراگندگی عظیمی بود - برخی تصور میکردند این امر بتنهایی خود جلو تجاوزگران را میگیرد و یا حد اقل آنها را به دریغ و درنگ وادار میسازد.

در ملل متحد وقتی نماینده فرانسه بحث میکرد که به مفتشین ملل متحد وقت بیشتری داده شود کولن پاول جورج بوش از هیچ کاری دریغ نکرد، تا تهدید عنقریب از جانب صدام را رنگ و جلا بخشد. حتی در مورد رابطه صدام حسین با القاعده دروغ گفت. بلیر اخطار داد که صدام می تواند سلاحهای غیر هستی را در ظرف ۴۵ دقیقه پرتاب کند - وی چنین وانمود کرد که لندن و نیویارک در دسترس سلاحهای صدام قرار دارند حالا مسئله روشن است که آنها با انگیزه کاملا متفاوتی میخواستند جنگ براه اندازند. بوش و بلیر می دانستند که مفتشین ملل متحد بالاخره دروغ و فریب شان را آشکار میسازند. مهمتر از همه اینکه هر قدر شروع جنگ را به تعویق می انداختند اوضاع سیاسی داخلی و بین المللی بدتر می شد.

آنها راه حل را درین جستجو کردند که جنگ را شروع کنند و مخالفین خود را به پیروی وادار سازند. پیام شان برای مردم جهان این بود که آرا شان در نظر گرفته نمی شود. مردم امریکا و انگلستان خواسته و ناخواسته در آتش جنگ کشانده شدند - سپس برای شان گفته شد که باید از ارتش خود دفاع کنند در غیر آن صورت خائن محسوب خواهند شد.

بروشنی بنظر میرسد که امریکا چشم به چشم حکومت هائیکه مخالفت داشتند نگاه میکرد و آنها را مورد تهدید قرار میداد. خشم و حالت انفجاری افکار عمومی مردم در امر جلوه گیری از ائتلاف وسیعی که آنها میخواستند تشکیل دهند نقش مهمی بازی کرد. مقاومت مردم حکومت فرانسه و آلمان را که بخاطر منافع امپریالیستی خودشان با جنگ امریکا مخالفت داشتند سر سخت تر ساخت - حکومت هایی چون جاپان و اسپانیا با اعزام نیرو تضعیف شدند. فرانسه آلمان و روسیه در حالیکه در ملل متحد با امریکا برخاست کردند اما برای جلوگیری از جنگ هیچ کاری انجام ندادند. آلمان به امریکا اجازه داد از فضای قلمروش که برای امریکا حکم انصراف ناپذیری بود استفاده نماید. فرانسه ایضا اجازه داد که پرواز های امریکا از قلمرو قضایی اش عبور و مرور

کنند. در واقع تنها کشوری که در برابر جنگ عراق مشخصا مقاومت نشان داد دولت ترکیه بود - آنها با نا رضایتی بسیار بسیار دل و نا دل.

مخالفت اکثریت قاطع مردم بر حکومت ترکیه فشار وارد کرد که از ترس آینده نظام خود اجازه ندهد امریکا در جنگ عراق از پایگاه های نظامی ترکیه استفاده کند. اگر قوای نظامی ترکیه که اساسا در دست امریکا است بروی تصمیم پارلمان بامیگذاشت - نظریه اینکه ترکیه در ادامه جنگ عراق اهمیت کلیدی روز افزونی دارد - حکومت ترکیه را با خطر بزرگتری مواجه میکرد. امریکا مجبور شد عساکرش را از راه دوری به عراق سوق دهد - توسط کشتی از راه بحیره (دریای) مدیترانه و کانال سوئز به خلیج نقل دهد - بجای آنکه از مرز ترکیه وارد عراق شوند. ناگامی امریکا در این امر که نتوانست از شمال و جنوب به عراق حمله ور شود برای نیرو های جهانی ضد جنگ پیروزی بزرگی بود. (۴)

این امر حتی به نقش مصراهمیت بیشتری بخشید. علیرغم مخالفت عمومی مردم با جنگ (مخالفت چه بشکل مظاهرات (تظاهرات) دولتی و چه مظاهراتی را که خود مردم براه انداختند و بصورت غیر قانونی و مظاهرات خیابانی که بگونه ای قهر آمیز سرکوب شد) - علیرغم آنکه مبارک ظاهرا از مخالفت تحت رهبری فرانسه حمایت کرد - اما مصر آنچه را که امریکا بشدت احتیاج داشت اهدانمود - به امریکا اجازه داد که کشتی های جنگی امریکا از کانال سوئز بگذرند. البته غیر از این چیز دیگری انتظار هم نمی رفت زیرا دولت مصر وابسته به امریکا است و اگر مقاومتی هم بخرج میداد امریکا شاید کانال سوئز را تصرف میکرد. اما این رسوائی مبارک - چیزیکه مدتها است یک چنین واقعه سیاسی در مصر بنظر نرسیده است - آنها در شرائطی که چشم انتظار اعراب بطرف مصر دوخته شده بود - بزودی از خاطره ها فراموش خواهد شد.

چگونه جنبش ضد جنگ را که علیرغم قدرت و توانائیش نتوانست مانع جنگ شود، تجزیه و تحلیل کرد؟ ناممکن است که بگوئیم که چه اتفاقی می افتاد اگر نیروهای ضد امپریالیستی و انقلابی میتوانستند نقش قاطع تری بازی کنند - اگر مردم به اهمیت قضیه بهتر پی میبردند و اهداف شان در مبارزه روشنتر میبود - در نتیجه شکل مبارزات شان از حدود عادی آن پافرا تر می گذاشت.

در واقع یکی از ضعفهای عمده جنبش همین بود - بخصوص کشورهای غربی بسیاری به این عقیده بودند و یا میخواستند باور کنند که آرا مردم نمیتوانست تعیین کننده باشد. اما علیرغم آن جنبش ضد جنگ بسیاری از دولتها از اشتگن گرفته تا قاهره (کاپرو) را مجبور کرد که بهایی را بپردازند که آنها تاحدی از دست دادن مشروعیت شان بود و همچنان اضافه شدن بر صورت حساب نهایی ادامه دارد. این واقعیت که بوش و بلیر در تقابل با آرا عمومی مردم کشورهای شان و نیروهای بین المللی بجنگ دست زدند - به قدرت دولتی شان انکاء کردند و آنچه چیزی را برای توجیه جنگ آوردند که اینک بمنایه قلب و دروغ افشاء شده است و ماهیت واقعی به اصطلاح "دمکراسی" شان را عریان نموده و پاسیویسم و بی تفاوتی را که امیدوار بودند در پی ۱۱ سپتامبر در کشورهایشان غالب کنند، برپا داد. امپریالیست ها خودشان تصمیم گرفتند حقانیت آموزش مانو را ثابت کنند، قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید.

بروشنی ثابت شد که آنها بر مردم و خواست های مردم وقعی نمیگذارند - وعده و وعید هائی را که در زمان

های تجارتي در آن ناممكن است. چريكها بر هواپيماهاي نظامي پيوسته آتش ميكنند، در ظرف سه ماه سه تاي آنرا بصورت جدی خساره مندر كندند. در آنجا هر چيز در خطر است. بجاي رفت و آمد سرمايه گذاران و علاقمندان شهري، فرودگاه به گودال ديگري بدل شده است كه باز داشت شدگان در زير مراقبت نيرو هاي امريكائي بسر ميبرند.

خلاصه اينكه امريكائونست بسادگي يك رژيم ارتجاعی را سرنگون سازد، ولي در تخمیل اراده خود بر مردم بمشكلاتي دچار است. نوبتي ساختن دوره خدمت سربازان در عراق پياځر آنست كه دور نما تعداد زيادي از ارثشيان امريكائي را طلب ميكنند. (۶)

در حاليكه برنامه سازان امريكايي خواهند تعداد ارتش شان را از ۱۳۲۰۰۰ نفر به ۵۰۰۰۰ نفر پايين بياورند، ولي در عينحال به اين امر كه تعداد ارتش شان بايد افزايش يابند اهميت قابل ميباشند. به سناريوي كه مقامات پنتاگون براي تقليل ارتش، ازدياد ويا درهمين حد نگهداشتن ارتش ارائه ميدهد توجه كنيد. اخراج ارتش امريكا از عراق حتي بصورت يك فرضيه اي هم مورد بحث قرار نمي گيرد.

تنها با درك اهداف استراتژيكي انها به لجاجت شان ميتوان

بي برد

حتي اگر نيروهاي مقاومت عراق كاهش يابند امريكا ميخواهد تعداد زيادي از عسكراگر خود را در آنجا نگهدارد. پنج دسته از قواي حمل و نقل هوائي كه در نزديكي عراق جابجا گرديده است (هر كدام حامل هوا پيماهاي جنگي است كه تعدادش از تعداد هواپيماهاي جنگي بسياري كشورها زيادتر ميباشد) فقط بخاطر پرواز بر خانه هاي مردم وبمباران آنجا جابجا (مستقر) نشده اند. آنها بمنظور تامين اهداف استراتژيكي در منطقه جابجا شده اند.

حوادث بروشنی آشكار ميسازد كه جنگ عراق صرفا بخاطر نفت نيست كه كورپوراسيون هاي نزديك به بوش آنرا تصاحب كرده و ثروت اندوخته نمايند. يك دليل مهم اينست كه به علت مقاومت مردم مقامات امريكائي نتوانسته اند توليد نفت را حتي در سطح پائيني كه در دوران صدام حسين به علت محاصره اقتصادي عراق وجود داشت حفظ كنند. اشغالگران به نفت كويت متكي اند. بخاطر ميراث ۱۲ ساله محاصره اقتصادي چاه ها و لوله هاي نفتي عراق به پرزه جات (تعميرات) و ترميم جدی محتاجند. حتي لايه هاي زير زميني نفت بعلت استفاده نادرستي كه صورت گرفته است در خطر است. در شرائط جنگي موجود امكان سرمايه گذاري در هيچ يك قابل تصور نيست.

سود سرشاري كه طبقه حاكمه امريكا آنرا نصيب شود در دوران نزديكي قرار ندارد. برخلاف - مصارف جنگي بسرائر امريكايي گران است كه اميدوار بود از قبل نفت تهيه شود. وضعيت چنين بنظر نميرسد كه امريكا بخاطر سودمند نبودن نفت عراق - حد اقل در شرائط فعلي - از عراق دست بكنشد. اين مسئله بخودي خود به اهداف جيوپولتيكي و استراتژيكي امريكا تاكيد ميگذارد.

يك تاريخ نويس بنام آرنو ماير نوشت "جنگ كيپر [جنگ جهاني اول] ثابت كرد كه نفت در زمان جنگ و صلح به قول جورج كلمنسون نخست و زير آن زمان فرانسه به "اهميت و ضرورت خون" بخصوص براي امپريالست هاي ...

قوماندانان امريكايي بايد درك كنند كه باكي مقابل اند. يك جنرال امريكائي بيك خبرنگار گفت در فلوجا ۲۰۰۰ هزار چريك است. بعدا سخن خود را اصلاح كرد و گفت شايد يک هزار نفر يخواهد بر ما حمله كند تا ما را به قتل برساند، اما ۱۹۰۰۰ نفر ديگر از ما خوش شان نميآيد و واقعا از ما نفرت دارند. اين مسئله يك مشكل بزرگي را پياي ن ميكنند: نيروهاي جاسوسي نظامي بر آنچه توده هاي مردم ميگويند تكيه ميكنند. از اين لحاظ قواي مقاومتی عراق بر قواي نظامي نامتوازن كه به نفع امريكايي ميباشد از يك برتري برخوردار است. امپرياليسست ها در برخورد به اين مسئله، در جاييكه نمي توانند چريكها را از منطقه خارج كنند، اين روش را در پيش ميگيرند كه تمام جمعيت را دچار ترور و وحشت ميكنند. طوريكه نيويارك تا يمز جمعبندي كرد ستراتيژي جديدنه تنها چريكها را مورد سرزنش قرار ميدهد بلكه مردم عادي عراق هم درس ميدهد كه عدم همكاري براي شان گران تمام ميشود.

ابو غريب جاييكه رژيم قديم زندانيان سياسي را در بند نگهداشته حالا از نيرو هاي ضد تجاوز پر شده است. امريكا ميگويد تعداد زندانيان بازداشت شدگان امنيتي كه داراي هيچگونه حق و حقوقي نميباشند در كل ۱۰۰۰۰ نفر است. درين جمله كمتر كسي يافت ميشود كه بجرمي محكوم شده باشد ويا روي محكمه و دادگاه راييده باشد. حتي مقامات امريكائي اعتراف ميكنند كه بسياري گروگان گرفته شده اند تا ديگران را به همكاري وادار سازند. خانواده ها اصلا اطلاع ندارند كه عزيزان شان در كجادر بندند و سر نوشت آنها چه خواهد شد. سر زندانيان را به خريطه (پارچه كيسه اي) فرو بردن و دست هاي شان را در پشت شان بستن روش معمولي است كه در حق تمام كسانيكه بر آنها بديگمان اند روا ميدارند. اعضاي خانواده آنها و هر كس ديگري را كه احتمالا بتوانند از آن خبر بکشند مورد "تحقيق" و سؤال قرار ميدهند. ارثشيان امريكائي وانگليسي در شكنتجه كردن زندانيان مچ شان بطور مستند گرفته شده است. تمام اينكارها تا حالا به مخالفت و مقاومت بيشتر مردم انجاميده است.

به نمايندگي از مواضع دولت بوش يك سفير امريكا خاطرنشان كرد كه مقاومت مسلحانه كلا در حوزه مثلث تسنح محدود است و آن بيست درصد جمعيت عراق را تشكيل ميدهد. اما به اوضاع از يك ديدي وسيعتر نگاه كردن چيز ديگري را نشان ميدهد. مارك دنريك نويسنده امريكائي كه در ماه اكتوبر سال گذشته به عراق سفر نمود چنين پاسخ گفت اول اينكه حوزه به اصطلاح مثلث تسنح كه بغداد را در بر ميگيرد بويست درصد تخمين زده ميشد بيشتر از يك ثلث جمعيت عراق ويا بيشتر از آن ميباشد. ثانيا اينكه هر كسي به روزنامه ها سر زده باشد ميداند كه از ماه اكتوبر به اينطرف دامنه حملات بصورت مداوم وسعت يافته است، با اساس صحتي كه بايكي از ماموران جاسوسي داشتيم تعداد حملاتي كه در حوزه مثلث تسنح صورت ميگيرد بيشتر از ۶۰ درصد حملات نمي باشد - بدان معني كه از ده حمله چهار تا ويا بيشتر از آن در شهر موصل [در كردستان] و كر بلا [در جنوب بغداد] كه اكثر اهل تشيع ميباشند صورت ميگيرد، در همان جاييكه سفير ميگويد آنها ما را ميپذيرند. (۵)

براي اشغالگران فرودگاه بين المللي صدام در بغداد يك نمونه سمبوليك خوبي است كه در ماه اپريل سقوط رژيم را اعلان كرد. آنها السهم فرودگاه را تغيير دادند، اما بطوريكه لاف و گزاف ميزدند هرگز قادر نشدند آنرا به معبر تجارتي بدل كنند. نه ماه بعد از آن هنوز هم پرواز

انتخابات ب مردم ميدهند بهيچ كدام آن وفائي كنند. آنانيكه به سياست ياورند ارند ميگويند "پيروزي فريب را ميبخشند. اين حرف تاحدي درست است: مردم از لحاظ سياسي شايد سخت فراموش كارباشند ولي ثباتي كه با اساس ثقل و فريب بدست ميآيد احساس بي قدرت و بي اهميت بودن را در مردم زنده ميسازد. اگر جنگ بصورت خود بخودي خاتمه نيايد و پيروزي در درون نماي نزديك قرار نغيرد اوضاع جنبه فريبكاري آنها را بر جسته ترميسازد، در مردم تندي و انگيزه خلق ميكند كه دست بعمل شوند. اگر جنگ بوش و توني بلير با اين اقتضاح به پيش نميرفت مگر دروغ سلاح كشتار دسته جمعي به اين فصاحت و رسوائي آنها منجر ميشد؟ در واقع همينكه كار گزاران سيستم گامي به پيش گذاشته اند و برخي از دروغ هارا افشا ميكنند مگر جرئت اينكار را مي داشتند؟

جدال از اينكه مردم توانستند امريكاييها را از جنگ باز دارند يا خير - اوضاع بشكلي كه پيش رفت شواهد زنده وقوي اي را بدست داد كه امريكا و متحدانش باتمام رقابت ها و اختلافاتي كه در بين خود دارند همه جز يك سيستم امپرياليسم جهاني ميباشند - از نيروئي كه آنها را بطرف جنگ ميکشاند نميتوان جلوگيري كرد مگر آنكه به تمام سيستم شان پايان داده شود. يكي از درسهاي مهمي كه از اين دوران ميتوان آموخت اينست كه بايد يك مقاومت آگاهانه اي در سرتاسر جهان بوجود آورد تا بتوان مردم را متحد كرد و مبارزه مردم را بر اساس همان درك راهنمايي نمود.

يك اشغال افشاء كننده

براه انداختن جنگ بذات خود هدف را روشن ساخت. به قول مدافعين بوش هدف برانداختن نظام عراق سر آغاز كاري است كه براي انجام آن بايد بشدت جنگيد و جدال ادامه يابد. حتي دستگيري صدام حسين در ماه دسامبر بار اشغالگران را سبك نكرد.

اگر جنگ بر اين اساس بوده كه اشغال گران در مقابل طرفداران صدام حسين رو به زوال قرار داشتند - آنطوري كه رمز فدل اعلان نمود - امريكا مسئله را شايد حل و فصل كرده بود. اما تضاد اساسي تضاد اشغالگران با مردم است. از اولين روزهاي جنگ لوله تفنگها بطرف مردمی نشانه رفت كه ضد اشغال گري بودند، تظاهرات براه مي انداختند - بطور قابل ملاحظه اي تفنگها متوجه مردم فلوجا بود كه دوبار بر مردم آتش كردند - درين اواخر حوزه جابريا و مناطق مركزي عراق بنام مثلث سني نشين نيز هدف قرار گرفته است. عين همين عمل را در مورد مردم فقير شهر ك صددرد بغداد، بصره و اماره در جنوب روا داشتند - سه حوزه ايكه مردم آن از صدام بخصوص نفرت داشتند.

تاكنيك اشغالگران تر كيبي است از واحدهاي نيرو هاي ويژه، تيمهاي نشانه زن، شكنتجه و ديگر تاكنيكهاي جنگ "باشدت كم" تا چريك ها را بر قيمتي كه شده بيابند و بهلاكت برسانند، و همچنين با تر كيبي از حملات عظيم زميني و هوايي به مدل "عمليات چكشي" هراس و وحشت ايجاد كنند و كل قريه جات و محلاتي كه مظنون به حمايت از نيروهاي ضد اشغال هستند، را مجازات كنند. اشغالگران محلات را با هواپيما، هاوان و توپ ميكوبند. بخانه ها حمله ميبرند و در پوسته هاوان تفتيش بر مردم آتش ميكنند و خانواده هارا به قتل ميرسانند.

ناقدين اشاره ميكنند كه امريكاييها در جنگ صرفاً بر قدرت آتش زره دار تكيه ميكنند، با زور خالص نمي توان چريك هاي مصمم را از صحنه خارج ساخت - اما صاحبان اين نظر نكنه اصلي را فراموش ميكنند.

نامه داخلی کمیته ...

در همان بخش که بیانیه درمورد اوضاع انقلابی صحبت می‌کند می‌گوید که: «این مسئله را باید درست فهمید: اوضاع انقلابی در یک خط مستقیم پیش نمی‌رود. بلکه با افت و خیز همراه است. احزاب کمونیست باید این دینامیک را در خاطر داشته باشند.»

باید تأکید کنیم که اوضاع بین المللی در تعیین «افت و خیزهای» اوضاع انقلابی، فاکتوری بسیار مهم است. این همیشه یکی از پایه‌های مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم بوده است که اوضاع یک کشور معین بطور لاینفکی به اوضاع کلی بین المللی گره خورده است. مائو با وجود آنکه در کشوری بود که یک چهارم جمعیت جهان را در بر میگرفت و گستره جغرافیایی عظیمی داشت و علیرغم این که در زمان او جهان امپریالیست به این تنگاتنگی

اومقاله خودرابايک نتيجه گيری علمی اما رمانتيک انقلابی تمام می کند: «برای بسياری از رفقا این مساله مطرح است که لغت (زودى) در جمله: «بزودى اوج

A black and white photograph showing a group of young men, likely prisoners, looking out from behind metal bars. They are wearing striped uniforms and appear distressed or shouting. The image is grainy and has a high-contrast, almost posterized appearance.

جهان آنچنان از نزدیک بهم یافته شده اند که جدا کردن آنها امکان ندارد.... امروز کمک بین المللی برای مبارزه انقلابی هرملت یا کشوری ضروری است.... در گذشته چنانکه یک نیروهای انقلابی چین را موقتاً از نیروهای انقلابی جهان جدا کرد، بیه این معنا ما را ایزوله کرد. اکنون اوضاع تغییر کرده و به نفع ما تغییر کرده است. از این به بعد هم در جهت مساعد ما عوض خواهد شد. دیگر کسی نمی تواند ما را ایزوله کند. این یک شرط ضروری برای پیروزی چین در جنگ ضد ژاپنی و برای پیروزی انقلاب چین است.» (جلد یک ژانویه ۱۹۳۴ «در باره تاکتیک های ضد امپریالیسم ژاپن»)

ظهور یک جنبش بین المللی علیه جنگهای امپریالیسم آمریکادارای اهمیت عظیمی برای تکاملات آنی مبارزات خلقها در همه کشورها منجر به نپال است. میلیون ها توده های که به حرکت درآمدند که بطور عینی یوغ این واقعیت به حرکت درآمدند که بطور عینی یوغ حمایت از رژیم منقر صدام حسین که جنایات زیادی در حق مردم کشور خودش کرده است، هم برگرد شانه افتاد. همین توده های را که برای قطع دست متجاوزین آمریکائی و بریتانیائی به این سختی مبارزه کردند رومی توان از طریق آگاه گری و آموزش به دفاع از دست آوردهای انقلابی مردم نپال بخصوص قدرت سیاسی سرخی که بوجود آمده است جلب کرد. شش ماه پیش این مساله که در صورت تجاوز نظامی گسترده امپریالیست هایادولتهای ارتجاعی به جنگ خلق در نپال میتوان توده های مردم جهان را برای «نجات» انقلاب نپال بسیج کرد بیشتر شبیه یک رویا بود. اما اکنون می توان امکان چنین چیزی را دید. این نه فقط امکان پذیر بلکه قابل دست یافتن است. البته این را نمی توان با اراده کردن بوجود آورد. بلکه مقدار زیادی به سیر تکوین وقایع بستگی دارد. اما اگر امپریالیست ها به انقلاب حمله کنند و مردم به گونه ای مقاومت کنند که ماهیت انقلابیشان را بازتاب دهد، در آسیای جنوب شرقی و در جهان زمین برای بسیج حمایت توده ای از انقلاب نپال حاصلخیز است.

شعارهایی که کمیته ریم در این زمینه طرح کرده است بسیار درست است: «دستان از نپال کوتاه» و «به همالیا که دنیای بهتری در زایش است بنگرید». توده ها هر چه بیشتر در مورد مبارزه کاملاً متفاوت و جامعه کاملاً متفاوتی که در حال ساخته شدن است آگاه شوند و ببینند که واقعا یک جهان بهتر در زایش است آنگاه شجاعانه تر و باور راندیشی بیشتری در تمام جبهه های نبرد کنونی، بالاخص علیه تجاوز به عراق، نبرد خواهند کرد. و هر چه مبارزات امروز علیه اشغال عراق با قدرت بیشتری پیش برده شود توده های مردم بیشتر به قدرت خود و ضعف نهانی دشمن پی میبرند. و بیشتر اهمیت و امکان عقب راندن امپریالیست ها و نقشه های ارتجاعی آنان علیه انقلاب نپال را در مییابند.

بحران و جنگ عراق شکافها و ترکهای درون خود امپریالیست ها و مرتجعین را هم نشان داد. در واقع این جنگ تفاوتهای بسیار برجسته ای نسبت به جنگ خلیج سال ۱۹۹۰ دارد. در آن جنگ آمریکا تقریباً تمام کشور های جهان را بسیج کرد که در تجاوزش شرکت کنند. این وضع بخاطر تلاشهای دیپلماتیک عراق بوجود نیامد. بلکه مبارزات توده های کشورهای مختلف بود که شکافهای میان امپریالیست ها را عمیقتر کرد و مصادف شد با تضادهای میان آنها بر سر اینکه متافع شان را چگونه به بهترین وجهی پیش ببرند.

روشن است که مقاومت مصممانه توده های نپال تحت

کاری و پاسیویسم و «هدف نهائی» صرفاً به صورت یک خیال بر جای می ماند.

چا (ریم) باید در میدان

تضادهای جاد جهان پیشرفت کند

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هیجده سال است که موجود است. و دستاوردهای آن غیر قابل انکار است. اما ما به هیچ وجه نمی توانیم با آنچه تاکنون بدست آورده ایم راضی و خوشنود باشیم. همانطور که گزارش بلنوم دوم کمیته ریم در ژانویه ۲۰۰۲ گفت: «به این ترتیب جنبش ما در مقابل یک مسئولیت، فرصت و مصاف تاریخی قرار گرفته است. آیا ما توانیستها قادر خواهند بود که گام به جلو بگذارند و توده ها را برای دست زدن به مقاومت در مقابل هجوم امپریالیست ها رهبری کنند و در جریان مبارزه آرمان پرولتاریائی بین المللی را به پیش برانند و تقویت کنند؟ یا ما توانیست ها و جنبش ما چه بدلیل درهم شکسته شدن توسط دشمن یا (بدتر از این) بخاطر پاسیویسم بودن و اشتباه بدون تاثیر و در حاشیه مبارزه طبقاتی بمانند؟

در پرتو این باید گفت که هر چه از اهمیت جنبش مان برای مردم جهان و اهمیت تصمیم گیری ها و عمل هایمان (یا بی عملی مان) در دوره ای که مقابل رویمان است بگوئیم، کم گفته ایم. بطور خلاصه جنبش ما بزرگترین آزمایش دوران زندگی تا بحال رو بر روست....

هیچ پیشرفتی بدون درد نیست، هر گاهی که به پیش بر میذاریم، بخصوص در گرگه گاه های حیاتی مانند گرگه گاه کنونی، فقط میتوان از طریق مبارزه حاد بدست آید؛ نه فقط مبارزه حاد با دشمن بلکه مبارزه علیه گرایشات نادرستی که در مخالفت با درک صحیح بوجود میآیند. ما نواختر نشان کرد که در دست گرفتن خط صحیح کافی نیست؛ باید آثار محکم در دست گرفت. ما توانا تکید کرد که محکم در دست نگرفتن خط صحیح یعنی اصلاً در دست نگرفتن آن. اگر قرار است جنبش ما نقشانی را که باید بازی کند واقعا بازی کند آنگاه لازم است که ما خط صحیح ایدئولوژیک و سیاسی ای را که حادادی کرده ایم محکم در دست بگیریم؛ درک صحیح مان از اوضاع بین المللی را که مساعد ولی متناقض است، محکم در دست بگیریم؛ امکان ایجاد گشایش های رادیکال را که بخاطر تشدید تضادها بوجود آمده بینیم و آثار محکم در دست بگیریم؛ و برای حفظ این درک بکوشیم و مهمترین راه ها و وسائیل رساندن این درک پیشرو را به توده ها بیابیم و کل پروسه انقلابی را به پیش برانیم.

نپال:

خوبست بطور خلاصه رابطه درونی میان پیشرفت های انقلابی در نپال و اوضاع کلی جنبش انقلابی جهانی را بررسی کنیم. این نکته ای است که کمیته ما در گذشته بطور مکرر در بیانیه ها و گزارشات بررسی کرده است. اما امروز رابطه زنده میان تحولات تکان دهنده در نپال و اوضاع کلی جهان برجسته تر از پیش این نکته را نشان میدهد.

روشن است که در حال حاضر نپال در مرکز تحولات جهان نیست زیرا امپریالیست های آمریکا و بریتانیایه دلایلی که تحلیل کرده ایم توجه خود و بخصوص تهاجم نظامی خود را بر روی عراق و خاور میانه متمرکز داده اند. اما این به معنای آن نیست که قدرت خلق که در بخشهای وسیعی از نپال در حال تولد است و امکان واقعی کسب قدرت سیاسی سراسری در آن کشور توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ربطی به اوضاع کنونی جهان ندارد. البته که دارد. همانطور که ما توان گفت: «از زمان تولد هیولای امپریالیسم، بخشهای مختلف

گیری انقلاب فرا خواهد رسید» چگونه باید فهمیده شود. مارکسیست ها غیب گو نیستند. آنها باید می توانستند فقط جهت کلی پیشرفت ها و تغییرات آتی را نشان دهند؛ اما آنها نباید می توانستند بطور مکانیکی ساعت و روز را تعیین کنند. و تکیه من میگویم او جگیری انقلاب چین بزودی فرا خواهد رسید، بهیچ وجه مقصودم آن چیزی نیست که یگفته بعضی ها «احتمالاً فرا خواهد رسید» به مثابه چیزی تخیلی، غیر قابل حصول و فاقد هر گونه اهمیت عملی نیست. او جگیری انقلاب همانند کشتی ایست که نوک دکلش از ساحل در یاد راق دوری چشم می خورد، بسان آفتاب صبحگاهی است که اشعه درخشانش سیاهی های شرق را میشکافد و از قله کوه بلند دیده میشود، همچون کودکی است که در رحم مادری نایب میکند و بزودی با به عرصه جهان می گذارد.» (جلد اول مقاله از یک جرعه حریق بر می خیزد)

مساله ای که امروز مقابل روی بسیاری از رفقا است این است که بفهمند اوضاع بین المللی که بطور فزاینده ای مساعد میشود میتواند روند انقلاب را تسریع کند. تحت این اوضاع ممکنست دو انحراف بیرون بزنند. یک اشتباه میتواند این باشد که زیر فشار لحظه و فعالیت فزاینده توده ها، جهت گیری استراتژیک، چشم انداز و نقشه حزب کنار گذاشته شود. همانطور که در اسناد یکی از احزاب ما آمده است، این نوع اشتباه عبارت است از «خورده شدن استراتژی توسط تاکتیک» و «خورده شدن خط مشی توسط سیاست». به عبارت دیگر در جریان فعالیت لازم برای پیوند خوردن با مبارزات جاری توده ها منافع دراز مدت توده ها قربانی شود. این اشتباه می تواند شکل کلاسیک راست و یا اشکال «چپ» به خود بگیرد. اگر قرار است نیروهای پیشاهنگ بر پایه یک خط صحیح قادر شوند که در گرگه گاه کنونی ابتکار عمل را بگیرند باید در حفظ جهت گیری استراتژیک و نقشه استراتژیک حزب پافشاری کنند.

در همان حال یک گرایش انحرافی دیگر نیز موجود است. گرایشی که از منطبق کردن و بکار بستن جهتگیری استراتژیک به شرایط مشخص مبارزه طبقاتی عاجز می ماند. غفلت در استفاده از گرگه گاه مساعد بین المللی برای شتاب بخشیدن و پیشبردن جهتگیری استراتژیک حزب و بجای آن «طبق معمول» حرکت کردن، انکار که ما با لحظات استثنائی در مبارزه طبقاتی بین المللی مواجه نیستیم، انحرافی است که بهمان اندازه انحراف اول لطمه میزند. ما نواختر نشان کرد: «زمانیکه یک پروسه عینی مشخص پیشاپیش بر اه افتاده و از یک مرحله تکامل به مرحله تکامل دیگر پیشرفت و تغییر کرده است، آنها (یعنی رهبران انقلابی حقیقی) نیز باید همراه با آن در شناخت ذهنی خود و رفقای انقلابی خود پیشرفت و تغییر بوجود آورند. یعنی باید تضمین کنند که وظایف انقلابی جدید و برنامه های فعالیت جدید که پیشنهاد میکنند منطبق بر تغییراتی باشد که در وضعیت رخ داده است. در یک دوره انقلابی اوضاع خیلی سریع عوض میشود. اگر شناخت انقلابیون سریع بر طبق تغییر وضع تغییر نکند آنها قادر به رهبری انقلاب به سوی پیروزی نخواهند بود. (در باره پراتیک جلد یک)

اگر کمونیست های کشورهای مختلف (بخصوص کمونیست های شورهای که اکنون در مرکز تلاطمات جهانی اند) تغییرات سریع و برجسته در اوضاع بین المللی را در نظر نگیرند و تداخل این اوضاع را با مبارزه طبقاتی در کشور خودشان نبینند، اگر آنها دست به تدوین سیاست ها، شعارها و تاکتیکهایی که بر این تغییرات منطبق است نزنند، آنگاه «حفظ جهتگیری استراتژیک» تبدیل به پوششی می شود برای پنهان کردن محافظه

ترکیه و کردستان در دیگ جوشان جنگ عراق

نوشته ب. بحریمی و مالیک

اصلی آنها برای کشیدن ارتش ترکیه بدرون جنگ، این بود که ترکیه نماد حضور کشوری مسلمان باشد. یا، آنطور که نیویورک تایمز نوشت، اینکار چهره اشغال را از یک پروژه صرغاً غربی به پروژه چند نژادی و چند ملیتی، تغییر میدهد. بعبارت دیگر، حضور ترکیه ماهیت کُریه استعماری اشغال را بالعاب نازک حرمت اسلامی - دوستانه پوشانیده و نشان میدهد که این جنگ جنگی علیه اسلام نیست. این برخورد متکی بر تعفن و تکبر بود که بزودی ضربه اش به خودشان برگشت خورد.

ترکیه و خاورمیانه

برای امپریالیستها، خاورمیانه مدتهاست منطقه ای با جذابیت بسیار است، منجمد به خاطر ارزش نفت. طی جنگ جهانی اول، امپریالیستهای بریتانیایی نیروی بسیار بزرگی را در آنجا مستقر کردند. با استفاده از استراتژی قدیمی تفرقه بیانداز و حکومت کن، طبقات حاکمه بومی را بعنوان عامل دست خود در منطقه پرورش دادند. توازن قوای جهانی با جنگ جهانی دوم شدیداً بهم خورد، و آمریکا بعنوان امپریالیست سر کرده جهان پیشی گرفت. اسرائیل، ارتش ترکیه و شاه ایران تبدیل به قویترین عاملین آمریکا در منطقه شدند. سوسیال - امپریالیستهای شوروی نیز از طریق رژیمهای سوریه و عراق صاحب نفوذ و قدرتی شدند، در حالیکه آلمانها نقش اقتصادی ضعیفتری داشتند.

متعاقب سقوط بلوک ورشو که تحت رهبری شوروی قرار داشت، خلأیی در منطقه بوجود آمد که آمریکا مصمم به پر کردن آن شد. این چیزی بود که آنها در جنگ خلیج قصد انجامش را داشتند، و چیزی است که حتی تا کنون بیشترین اکتون بدان مشغولند. تسخیر عراق مسئله ای کلیدی برای حرکت آمریکا بسوی هژمونی جهانی شد.

بسیار روشن است که نقشه های آنها برای اشغال عراق و دیگر بخشهای خاورمیانه نهایتاً در این منافع ریشه دارند، و بقصد اولاً کنترل استراتژیک نفت و منابع انرژی است، زیرا امپریالیستهای آمریکایی مصرف کنندگان اصلی منابع نفت و انرژی در دنیای امروز هستند. زنگ خطر بحران اقتصادی شان آنها را بسمت اتخاذ موضعی تجاوز کارانه تر میرساند. بنابراین بدست آوردن کنترل بزرگتری بر این منابع انرژی برایشان ارجحیت درجه اولی دارد. همچنین میخواهند جلوی نفوذ بیشتریور در منطقه را بگیرند، و میخواهند مانع امکان توسعه مناسبات محکمتری بین روسیه، فرانسه و نیروهای بومی در منطقه بشوند. ثالثاً، میخواهند بقاء اسرائیل را تضمین بنمایند.

بخاطر این مقاصد بدنبال هژمونی بر کل خاورمیانه میباشند. و هژمونی بر خاورمیانه سنگ بنایی است برای تسلط استراتژیک آمریکا بر کل جهان. چنانچه در رابطه با نوریگارداناماده شده، تداوم کنترل بر رژیمهای کمپرادوری مرتجعی چون رژیمهای عراق، ایران و غیره سخت میباشد. آنها به نوکران جدیدی نیاز دارند که بتوانند بخاطر منافع آنها در منطقه بجنگند. لذا، آمریکا حکومت قبلی ترکیه که بخوبی قادر به خدمت بمنافع آمریکا نبود را عوض نمود، و حکومت اسلامی جدید را پذیرفته و آنرا به کابینه جنگ در خدمت به آمریکا

را اشغال کردند، ولی از بخت بد آمریکا وانگلیس مردم عراق بر خلاف پیش گوئی متجاوزین پادسته گل به استقبال آنها نرفتند. اوضاع اکنون بدور از صلح، دموکراسی و ثباتی است که پیشگوئی کردند. اینها خیالات پوچی بود که فقط برای خاک پاشیدن در چشم مردم طراحی شده بود. برای مائوئیست ها روشن بود معنای صلح پر شکوه آمریکا برای مردم چه خواهد بود، حتی توده های کم تجربه از تجربه بالکان و افغانستان می دانستند چه چیزی در پیش است.

مسئله عراق با استراتژی امپریالیست های آمریکایی برای تجدید ساختار سراسر منطقه خاورمیانه گره خورده است. هر رژیمی که پاسخ گوی نیازهای امپریالیستهای آمریکایی نباشد آماج آمریکا است. آمریکا حتی خواهان تجدید ساختار متحدین نزدیکی چون عربستان سعودی، کویت و همچنین دیگران است. بعلاوه، آمریکا میخواهد رژیمهای مرتجع کم تر فرمانبری چون سوریه و ایران را مجبور به تبعیت از برنامه های کلی خود بنماید. سربازان ترکی که آنها میخواهند به عراق بفرستند صرفاً بعنوان جنگ جویانی در خدمت آمریکا - انگلیس در عراق نبوده بلکه همچنین بعنوان جنگجویانی بودند که در منطقه وسیعتری به آنها خدمت نمایند.

وحدت بین رژیم ترکیه و آمریکابر مبنای منافع متقابل بر روی اهداف استراتژیک مشترک نمیشد؛ برعکس، ترکیه قویاً ملزم رکاب اهداف آمریکا میباشد. ارتش ترکیه بعد از جنگ دوم جهانی برای خدمت به امپریالیستهای آمریکایی در رقابت شان با بلوک رقیب یعنی شوروی امپریالیست ساخته شد. آن را تارده پنجمین ارتش بزرگ دنیا ساختند و با تجهیزات مدرن نظامی بوسیله امپریالیستهای آمریکایی مجهز نمودند. حال بعنوان زاندارم منطقه ای، ارتشی پانرخ اجاره ای ارزان برای آمریکا، برای خدمت به اهداف آمریکادر بالکان و خاورمیانه دوباره سازی شده است.

بسیار روشن است که اشغال عراق آسان نخواهد بود، و اشغالگران سریعاً بسختی با این واقعیت روبرو خواهند شد. حتی سرفرماندهی پنتاگون قبول کرده است که مقاومت ملی عراق بر پایه تشکیلاتی قویتری نسبت به گذشته قرار دارد. در ابتدا، واقعیت متشکل تر نبودن دشمن معکس کننده خصلت ارتجاعی رژیم صدام بود. چنین اندیشه ای که چنان رژیمی در واقع قادر خواهد بود مقاومت ملی راستینی را علیه امپریالیستها بیسج بنماید، برخلاف ماهیت پدیده است. بالین حال، چنانکه در مورد شهرک ام القصر - جاییکه در آن اولین نبرد زمینی طی جنگ روی داد - دیده شد، بتانسیل بسیج مردم برای جنگ علیه متجاوزین وجود داشت. هر کسی جنگ تحت رهبری صدام را با استالینگراد و ویتنام مقایسه بنماید، گرفتار توهمات میباشد. این خود آمریکا بود که رژیم صدام را بر سر کار گذاشت، و ایضاً آمریکا بود که رژیم صدام را برای جنگ هشت ساله علیه رژیم ایران در دهه ۱۹۸۰ سیخونک زد.

از آغاز اشغال، وضعیت امپریالیستهای عراق آسان و راحت نبود، ولی مداوماً بدتر شد. و حالا آنها به مزدوران جدیدی نیاز دارند که برایشان بجنگند. یکی از انگیزه های

طی جنگ عراق حاکمان ترکیه با تمام زورشان سعی کردند هر گونه خوش خدمتی که از دستشان بر میامد در حق اربابان امپریالیست و اشنگتن نشین شان انجام دهند؛ بالین وصف هیچ کشوری تا این حد آمریکارانا امید نکرد زیرا آمریکا از ترکیه انتظار خدمات بیشتری برای جنگ در عراق داشت. پنتاگون بر استفاده کردن از نیروی نظامی بزرگ ترکیه و موقعیت جغرافیایی آن که نزدیک به عراق است حسابهای زیادی کرده بود. بالین حال علیرغم تلاشهای مصرانه حاکمان ترکیه در اجابت انتظارات آمریکا، امپریالیستها و مرتجعین بدرون گردابی از تضادها فرو رفتند. تضادهایی که با نخوت نادیده میگرفتند، مسائل مهمی چون مخالفت مصممانه میلیونها نفر در ترکیه، همچنین در خود عراق، و تضادهای گزنده ای که بواسطه مسئله کردستان مطرح شد.

حاکمان ترکیه میخواهند در جنگ شرکت کنند...

۷ اکتبر ۲۰۰۳، مجلس ترکیه، هوادار مشتاق اشغالگری عراق تحت رهبری آمریکا/ انگلیس به دولت اجازه داد به عراق نیرو اعزام بنماید. روشن بود از مدتها قبل در مورد خواست اربابان آمریکایی خود به توافق رسیده بودند. مدتها قبل از تصمیم مجلس ترکیه، معاون وزیر دفاع آمریکایی و لغو ویزا در سفری به آنکارا رضایتمندانه اعلام کرد که رضایت ترکیه قطعی است. تصمیم مجلس صرفاً دودوزه بازی و ستر عورت بود. قدرت واقعی در دولت ترکیه ارتش ترکیه است. ارتش از بالاترین نوکر امپریالیستهای آمریکایی است، لذا بی پروا خواهان رفتن به عراق بعنوان محافظی برای اشغالگران آمریکایی/ انگلیسی عراق بود. بقول ترک ها، از نظر امپریالیستهای خون یوهانس (یعنی سرباز آمریکایی) از خون سرباز ترک ارزش بیشتری دارد، لذا او نمود می کردند بسیج ۱۰۰۰۰ سرباز ترک خدمتی ناچیز در حق امپریالیستهایمیشاد. اعتبار ۸.۵ میلیارد دلاری آمریکابه دولت ترکیه قرار بود پرداخت خون بهایشند. بنابراین اولین دلیل تأیید مجلس این بود که سربازان ترکیه را به نفع اشغالگران عراق در خطوط جبهه بگذارد. هدف دوم حاکمان ترک جلو گیری از امکان تشکیل هر گونه دولتی کردی بود. حاکمان ترکیه مدتهاست خوابهای بد در مورد تجربه تلخ افول قدرت و اعتبار امپراطوری عثمانی می بینند، روزگاری که استانبول (قدیمه) به اسم قسطنطنیه بود) بر خلقهای بسیار متفاوتی از مناطق دور افتاده منجمد ارمنی ها، کردها و بخشهای بزرگی از دنیای عرب حکومت میکرد. این امپراطوری راذره به ذره از آنها گرفتند، و حاکمان ترکیه امروز از این امکان در وحشت هستند که استقرار یک نهاد پادوام سیاسی کردی در عراق شمالی میتواند بشکل غیر قابل کنترلی بعنوان جاذبه ای عمل کرده و باعث جدائی میلیونها کرد در درون مرزهای خود ترکیه شود. در عین حال بخاطر امکان قراردادن سربازان شان در کردستان عراق با میدان های عمده نفتی اش، آب از لب و لوجه شان راه افتاده است.

و آمریکا به آن ها نیاز دارد...

۹ آوریل ۲۰۰۳، نیروهای آمریکا و انگلیس عراق

در ترکیه ضرب المثلی است که میگوید: چوب دو سر گهی. آخر الامر، با وجودیکه دولت تلاش بزرگی برای دریافت پاسخ مثبت از مجلس انجام داد، تمام این فاکتورها، همچنین مخالفت توده ها، تضادهای درون طبقه حاکم که وحدت حکومت رانکه پاره نمود، این واقعیت که آمریکا تقاضاهای طبقات حاکمه ترکیه در رابطه با کردستان را (اینکه آمریکا اجازه استقرار دولت کرد را ندهد)، بر آورد نکرد، و این واقعیت که سازمان ملل نتوانست مهر تأیید خود را بر جنگ آمریکا/بریتانیا بزند - تمام این مسائل نهایتاً تلاش های آمریکا برای در اختیار گرفتن سربازان ترکیه بعنوان نیروی اشغالگر را عقیق گذارد.

ولی توهم نداشته باشید. حاکمان ترکیه راه های گوناگونی برای خدمت به آمریکا پیدا کردند. ترکیه در خدمت به حمله آمریکا - بریتانیا کار کرد. در فوریه ۲۰۰۳، ترکیه بنادر، مسیرهای کشتیرانی و حریم هوایی خود را برای ارتش آمریکا باز نمود. بمب افکنهای آمریکایی که شهر های عراق را بمباران کردند از پایگاه های درون ترکیه بلند شدند، و حداقل بخشی از سربازان آمریکا از طریق خاک ترکیه عبور کردند. علیرغم شکستشان در مجلس، در واقعیت آنها نقشی تعیین کننده در کمک به آمریکا ایفا کردند.

مسئله کردستان بر زمینه جنگ

در دنیای امروز، تنهادهای امپریالیست ها و مرجعین نیست که شنیده میشود. مردم نیز مقاومت کرده و به مقاومت ادامه میدهند. نیروهای اشغال گر آمریکا بدون مرداب کشیده میشوند. آنها ای که میگویند فقط نیرو های صدام مقاومت میکنند اشتباه میکنند، و نقش غیر قابل انکار ناسیونالیسم عراق را از نظر دور نگاه میدارند. در زمان حاضر، نزدیکترین متحدین آمریکا قشور فتوال در میان کردها است، بویژه نیروهای مسعود بارزانی و جلال طالبانی. مائوئیستها کارا را خطر نشان کرده اند که این انعکاسی از موضع طبقاتی آنهاست. براگماتیسیم یا اصطلاح واقعگرایانه فتوالهای طبقه حاکم کرد از نظر عینی آنها را به خدمت گزاران منافع آمریکا تبدیل نموده است. نیروهای مائوئیست مدتهاست این نکته را گفته اند که رهبری نیروهای کرد در شمال عراق، یعنی نیروهای بارزانی و طالبانی، باین توهم دامن زده اند که از امپریالیستهای آمریکایی میتوان بنحوی برای گسترش منافع ملی مردم کرد، استفاده کرد. در این اوضاع، به این جنگ متمسک میشوند تا بگویند که آن یک گشایش تاریخی است، که کردها باید واقفگرا باشند و جزا کار کردن تا نهایت توان با امپریالیستهای آمریکا هیچ انتخابی ندارند. متأسفانه این خط تأییدی در میان توده های کرد داشته است.

ولی قبل از آنکه در مورد کردستان عراق طی جنگ به عمق بیشتری برویم، بررسی تکاملات جدید در جنبش کردهای ترکیه، که آن نیز در جهت سازش بیشتر با امپریالیسم حرکت میکند، لازم است. [برای مطالعه تاریخی و سیاسی بیشتر در مورد مسئله کرد به جهانی برای فتح ۱۹۸۵/۵ و ۱۹۹۱/۱۶ مراجعه کنید.]

در ترکیه، کادک، قبلاً معروف به پ کا کا (حزب کار گران کردستان)، سعی داشت استدلال کند آمریکا برای منطقه دموکراسی میآورد. (۱) حالاً استدلال میکنند سرمایه داری جنبه ای دموکراتیک دارد، و مدل قدیمی استعماری گذشته واگذار شده و حملات امپریالیستی که امروزه روی میدهد، استعمار مدل جدید دموکراتیکی را ارائه می دهند. لذا کادک حتی بانمایندگان آمریکا ملاقات کرده است. بویژه استدلالات جدید عبدالله اوچلان، رهبر تاریخی پ کا کا را در نظر بگیرید. اوچلان، که علیرغم

در حالیکه بریتانیا قرارداد های کلیدی در توزیع گاز و ارتباطات تلفنی و حوزه مالی را دارد. ترکیه همچنین مقدار زیادی پیوندهایش را با اسرائیل تقویت نموده است. ترکیه، اسرائیل و آمریکا سه توافقنامه عمده همکاری متقابل طی سالهای اخیر امضاء نموده اند.

در این مدل که آمریکا برای منطقه تهیه کرده است، در هر موضوع عمده حرف آخر را ژنرالهای ترکیه میزنند. اینها از زمان جنگ جهانی دوم تا بحال سه بار علیه حکومت های غیر نظامی ترکیه کودتا کرده اند و حتی پیش کسوت های حزب اسلامی را همین چند سال پیش از قدرت بیرون انداختند. تحقیق تازه ای از عفوبین الملل گزارش میدهد که کماکان بیشتر از یک هزار زندانی سیاسی در سلول های انفرادی نوع اف زندانی هستند (نگاه کنید به جهانی برای فتح ۲۰۰۱/۲۲). در مورد زندان های ترکیه، و اینکه، شکی به شکلی گسترده ادامه دارد و مرتکبین راندر تأحاکمه عادلانه نمیتوانند. این بویژه در مورد کردستان جنوب شرقی صادق است. ترکیه تصویری کامل از آنچه منظور بوش و آمریکا از مدل دموکراسی به شیوه آمریکایی در خاور میانه است، بدست میدهد.

قدرت آمریکا با مانع بر خورد میکند

سردستان دزدان آمریکا مدتی بر تلاش در کسب توافق برای فرستادن سربازان ترکیه به عراق اصرار نمودند. چندین هفته بوش و یارانش بحث میکردند که هزینه با مانع با قوه جبران شده است. دولت ترکیه در ۷ اکتبر ۲۰۰۳ علیرغم مشکلات آشکار عجلانه راه خود را در ادبالبال کرد و از مجلس یک اجازه رسمی برای اعزام سربازان ترکیه گرفت. همه این وقایع نشانگر درجه بالای وابستگی دولت ترکیه به امپریالیسم آمریکارانشان میدهد. همچنین نشان داد که حاکمان ترکیه حاضرند ریسک کنند و نفوذ خود را در منطقه از طریق نشان دادن زور بازو گسترش دهند.

نهایتاً بهر صورت، مجبور شدند تصمیم شان را پس بگیرند. بنظر میاید پراگماتیسمی که کمرش را شکست این بود که امپریالیستها حتا نوکران خود را در عراق نتوانستند قانع کنند که آوردن ارتش ترکیه مفید خواهد بود. رهبران بورژوا فتوال جنبش ملی کرد در شمال عراق مخالف بودند و آمریکایی خواست در شرایطی که مقاومت توده های اوج گرفته است حمایت یکی از متحدین قابل اتکاء تر خود در عراق را به خطر اندازد. آوردن ترکیه همچنین باعث دور کردن شیعیان نیز میشد، نه فقط بخاطر آنکه مسلمانان ترکیه عمدتاً سنی هستند، بلکه اساسی تر بدان دلیل که تمام تاریخ اعتراض ناسیونالیستی از طرف تمام مردم عرب علیه سلطه ترکیه، به ایام امپراطوری عثمانی بر میگردد. نفس چهار قرن اشغالگری عثمانی گره خورده است. از نظر توده عرب، تقریباً هر ارتشی بغیر از ارتش ترکیه کمتر اهانت آمیز و تحریک کننده است. فرستاده بویژه بریتانیا به عراق، سرزمینی گرین استوک، با تأسف برای بی بی سی تصدیق کرد. ایده فرستادن سربازان ترکیه برای اشغال شمال عراق همانقدر در بغداد محبوبیت دارد که ایده فرستادن سربازان بریتانیا برای تسخیر بلقاست در ادبالبال میتواند محبوبیت داشته باشد. آلمان و فرانسه نیز اگر چه آشکارا علیه استقرار ارتش ترکیه در عراق اعتراض نداشتند، ولی بی میل بودند. دست آخر، مردم در خود ترکیه و وسیعاً با جنگ علی الخصوص با نقشه اعزام نیرو به عراق مخالفت کردند. علیه شرکت ترکیه در جنگ در تمام مراکز عمده شهری، منجمله استانبول، آنکارا و میروآدانامیتینگ، اعتراض و تظاهرات برگزار شد.

تبدیل نمود. آمریکا همچنین سعی میکند از نفوذ اسلامی حکومت جدید برای تقویت نفوذ خود در سراسر منطقه استفاده بنماید. لذا طبیب اردوان نخست وزیر ترکیه و کابینه اش به سطح حکومتی رسانده شدند تا این نیاز امپریالیسم را بر طرف کنند.

امپریالیستهای اروپائی از اینکه میبینند ترکیه عملاً پنجاه و یکمین ایالت آمریکا شده است، بسیار ناراحتند. آنها برای مناقشان در منطقه محاسبات خود را دارند و اینکه چگونه ترکیه میتواند به آنها خدمت کند. کشورهای اروپائی که محل سکونت صدها هزار مهاجر کرد هستند، سعی میکنند از مشکلات دولت ترکیه با شورش کردها بدون هیچ توجهی به توده های کرد، بلکه برای مهار نفوذ فزاینده آمریکا، استفاده بنمایند. این فاکتوری تعیین کننده در ریخت جاری ادغام ترکیه در اتحادیه اروپا است. ولی ترکیه، که از سر تا پای آمریکا تعلق دارد، آنقدر برای اتحادیه اروپائی (یو) قابل اتکا نیست. اتحادیه اروپا هم اکنون در رابطه با نقش بریتانیا، لهستان و دیگران در عراق، مسئله دارد. آنها نمی خواهند با آوردن ترکیه به درون اتحادیه اروپا به این آتش بدمند. نمی خواهند ترکیه اسب تروای آمریکاباشد. گرچه آنها با مذهب و فرهنگ اسلامی ترکیه نیز مسئله دارند ولی اینها دلیلی درجه دوم هستند. امپریالیستهای اروپائی بخاطر منافع خودشان مایلند مذهب اسلام، ناسیونالیسم کرد، یا هر چیزی را تحمل کنند - آنچه که برایشان مهم است منافع پیش پایشان میباشد. گرچه درخواست های اروپا از دولت ترکیه برخی اوقات باعث به نوسان درآمدن حاکمین کشور یا تلاش آنها به بازی با هر دو طرف میشود، و بعضی مواقع آنها را گرفتار اغتشاش مینماید، باین حال بطور کلی آنها آشکارا در کمک آمریکا قرار دارند. بنابراین، در اوضاع موجود، ترکیه سعی میکند دروازه های اروپا را از طریق نفوذ آمریکا باز کند، ولی میداند تنها بر این نمی تواند تکیه بنماید.

حزب اسلامی در ترکیه

حزب عدالت و توسعه اسلامی، که اکنون حزب حاکم در ترکیه است درواکنش به کودتای نظامی ۱۹۸۰ را رد کرد. از آن موقع تا کنون برای آنکه نیروی مسئول در صحنه سیاست ترکیه باشد، تیمار شده است. این حزب بخود میبالد که از نظر مذهب ویرایای بدعنوان همتای ترکی حزب دمکرات مسیحی آلمان بحساب آورد. آمریکا و حاکمین ترکیه هر دو دوست دارند این کشور را بعنوان مدلی برای کشورهای اسلامی، که در آن حزب اسلامی میانه رویی حاکم است که از سیستم سرمایه داری تحت سلطه آمریکا و فرم دموکراتیک پارلمانی دفاع مینماید، معرفی بنمایند. در حالیکه اروپا، بویژه آلمان، سرمایه گذار اصلی در ترکیه است، آمریکا کنترل محکمی بر ارتش ترکیه دارد. تمام ژنرال هایی که در مجمع امنیت ملی ترکیه، قدرتمندترین سازمان کشور نیستند، اند، شخصاً در کارزارهای کلیدی ناتو، کارزارهایی چون بوسنی و کوسوو، یا حتی جنگ آمریکا در افغانستان، درگیر هستند. ارتش ترکیه نقش تاریخی مهمی طی چند دهه در ناتو ایفا کرده است. آمریکا همچنین چند پایگاه بزرگ نظامی منجمله پایگاه عظیم هوایی در اینچیرلیک را دارد. در پایان جنگ جهانی اول، ترکیه نیمه مستعمره آلمان بود، طی دوره بین دو جنگ، بریتانیا و فرانسه نفوذ بیشتری بدست آوردند، ولی با پیروزی آمریکا در جنگ جهانی دوم، بویژه با آغاز جنگ سرد وی پیوسته بعنوان نیروی غالب کنترل را در دست داشت. از آن موقع تا کنون ترکیه تحت سلطه کامل آمریکا قرار دارد. آلمان گسترده ترین مناسبات اقتصادی، بویژه در قسمت ساخت راپاتر ترکیه دارد.

استدلال کردند که در این مقطع از تاریخ منافع آمریکا ایجاب میکند که در چارچوب نوعی فدرالیسم بسته های خودمختاری بین کردها پخش کند. جلال طالبانی هم نقش «افتخار آمیز» واسطه گری میان احزاب کردستان ایران و ترکیه با آمریکا را بعهده گرفت تا راه را برای تسلیم این احزاب به امپریالیسم آمریکا هموار کند.

اما امپریالیستهای آمریکائی در اولین فرصت آب سردی بر این توهّمات بزرگ ریختند. پل برمر، فرماندار آمریکائی بغداد، در ۲ ژانویه ۲۰۰۴ رهبران کرد را قرا خوندوبه آنها گفت که دولت خودمختار کردی که در شمال عراق برقرار است، مانعی در مقابل طرحهای آمریکادرعراق میباشد و باید به آن پایان دهند. در واشنگتن مخالفت شدیدی با هر شکل از دولت خودمختار کردی وجود دارد. برای آمریکا، پیروزی در عراق به معنای آن است که بتواند یک عراق باثبات در زیر چکمه های آمریکائی ایجاد کند و حقوق ملی کردها بدلالی چند مانع شکلگیری چنین نظمی است. اولاً، حاکمان استعماری آمریکادرعراق نیازمند مهار کردن توده های عرب شیعه و سنی هستند. برای آمریکا این به معنای آنست که باید با طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادور و سران مذهبی شیعه و سنی عقد اتحاد ببندد، بخشی از روشنفکران و تکنوکراتهای عرب شیعه و سنی رجذب کنند و در میان طبقه میانی اینها بخشهایی بگیرد. اما اگر به کردها بیش از اندازه قدرت سیاسی واقتصادی بدهد، نمی تواند طبقات مرتجع شیعه و سنی را با خود متحد کند. خیلی ساده آنقدر چیزی در انبان ندارد که بتواند همه راضی نگاه دارد. علاوه بر اینها، قدرت مند کردن کردها به معنای دست زدن به ترکیب سلسله مراتب قدرت که از دیر زمان (از زمان جنگ جهانی اول و دوم) در اینجا مستقر کرده اند، میباشد و این دستکاری ها خطر ایجاد بی ثباتی را در خود دارد و آمریکا نمی خواهد چنین ریسکی کند.

یکی از دلایل دیگر آمریکا در نظر گرفتن منافع دولتهای ایران و ترکیه است. بر کسی پوشیده نیست که دولتها و طبقات ارتجاعی فارس و ترک در این دو کشور در رابطه با خدمت به امپریالیستها خیلی سازمان یافته تر و با تجربه تر و حرفه ای تر از احزاب کردی هستند! ترکیه، که متحد نزدیک آمریکا در سازمان نظامی ناتو است، بشدت با ظهور یک دولت کردی مخالف است زیرا می ترسد که ایجاد یک دولت کردی در شمال عراق باعث بهم ریختن کردستان ترکیه شود. دولت ترکیه و آمریکای خیلی مشخص با هر گونه تلاش احزاب کردی مبنی بر کنترل میدان های نفتی شمال عراق در کرکوک و موصل مخالفتند. زیرا معتقدند کنترل نفت به کردها قدرت زیادی میدهد.

بر خلاف تمام تبلیغ های خوش آب و رنگ توسط رهبران کردستان عراق، آمریکاییها چوچه بدنیا ل نیست که از کردها حفاظت کند یا اینکه خودمختاری خیرات کند. آمریکاهرگز این نقشه و سیاست را نداشته که به توده های خلق کرد ذره ای قدرت بدهد. زیرا منافع خلقهای خاور میانه، منجمله منافع خلق کرد، با نقشه های آمریکا مبنی بر سلطه یافتن بر تمام این منطقه استراتژیک، در تضاد و تقابل قرار دارد. اما برای مدتی چنین بنظر آمد که شاید طبقات فئودال و کمپرادور کردستان عراق را صاحب قدرت دولتی کند. اما اکنون معلوم شده که حتا این نیز متحقق نخواهد شد. آمریکایر متحدین کرد خود فشار گذاشته که از هر گونه تلاش برای دست یافتن به خودمختاری واقعی و کنترل چاه های نفت خودداری کنند و از آنها خواسته که نیرو های پیشمرگه خود را در ارتش جدید عراق که زیر کنترل

قانون را قبول کنند، و در عوض خواهان عفو عمومی و حقوق دموکراتیک و فرهنگی برای مردم کرد شد.

لذا این خط سیاسی بود که توسط پ کاکا در ترکیه هنگامیکه جنگ شروع شد پیش برده شد. خطی مشابهی در سازش با نظم امپریالیستی هم اکنون در کردستان عراق بسیار فراتر از این رفته است.

در مارس ۲۰۰۳ (فروردین ۱۳۸۲) هنگامیکه نیرو های آمریکائی و بریتانیائی وارد عراق شدند تا آنرا به اشغال در آورند، مردم دنیادر نهایت بهت و گیجی و خشم مشاهده کردند که پیشمرگه های کرد، سربازان آمریکائی را همراهی میکنند! این پیشمرگه ها فرستاده های احزاب کردستان عراق (اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی، و حزب دموکرات کردستان به رهبری مسعود بارزانی) بودند. رسانه های غرب تبلیغات زیادی در مورد اینکه پیشمرگه های کرد در رکاب نیروهای اشغالگر آمریکائی هستند، براه انداختند. از سال ۱۹۹۱ این دو حزب کردی، تحت قیمومیت آمریکا، حکومتی در شمال عراق برپا کرده اند. پس از جنگ اول خلیج، آمریکا یک منطقه «پرواز ممنوع» در شمال عراق اعلام کرد که به این دو حزب کردی امکان میداد خارج از محدوده اقتدار دولت صدام حسین، حکومتی منطقه ای خود را اداره کنند. بخشی از در آمد نفت و کنترل راههای تجاری مرزی با ترکیه و ایران، به این دو حزب داده شد. در نتیجه، یک قشر نخبه چاق و چله در کردستان عراق شکل گرفت که بر مردم کردستان که اکثریت فقیر و خسته از سرکوب و آوارگی اند، حکومت میکنند. یک ارتش پیشمرگه ۴۰ هزار نفره که کوماندوهایش را سازمان سیای آمریکا تعلیم داده، شکل گرفت. سال گذشته هنگام تهاجم به عراق، هزاران سرباز پیشمرگه در عملیات نظامی مختلف تحت فرماندهی ارتش آمریکاسازمان سیاق قرار گرفتند. برای توجیه این همدستی، جلال طالبانی اعلام کرد، کردها هیچ دوستی بهتر از واشنگتن ندارند! بوش، رئیس جمهور آمریکا، مکرراً علیه صدام حسین بخاطر جنایاتی که در حق کردها مرتکب شده است سخنرانی کرد و مقامات برجسته حکومت آمریکاکمرا اوعده دادند که آرزوی کردها را مبنی بر داشتن یک دولت خودمختار در چارچوب یک عراق فدرال، متحقق خواهند کرد. اما معلوم شد که همه اینها دروغ بود.

دو حزب کردستان عراق فکر میکردند که پس از سرنگونی رژیم صدام حسین، آمریکای آنها اجازه می دهد که رژیم خودمختار کردی خود را در شمال عراق تحکیم کنند. آنها امیدوار بودند در عوض کمکی که به امپریالیسم آمریکادر تجاوز و اشغال کرده اند، بتوانند پادشاه در حکومت مرکزی آینده عراق که ساخت دست آمریکا است، صاحب نفوذ بالائی شوند. البته برای مدت کوتاهی اینطور بنظر میآمد که تحت سلطه آمریکا در عراق، حکومت کردی صورت واقعیت بخود خواهد گرفت. این ظواهر، احزاب ناسیونالیست کرد در ایران و ترکیه (پ کاکا) را بسوی اتخاذ سیاست مشابه احزاب کردستان عراق سوق داد؛ اینها نیز شروع به جلب نظر و حمایت آمریکاکردند تا شاید به آنها هم سهمی از «قدرت کردی» برسد. اینها طوری رفتار میکردند که انگار به ناگاهان امپریالیسم آمریکایک بازار محلی برای توزیع «رهائی ملی» براه انداخته است. رهبران کومله (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران) به این هجوم پیوسته و شتابان راهی واشنگتن شدند تا با مقامات وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) ملاقات کنند. رهبران کومله علناً شروع این «مناسبات جدید» را اعلام کرده و بدون اینکه از خجالت سرشان را پائین بیندازند

زندانی بودنش هنوز نفوذ فوق العاده ای برجانش کرد. در ترکیه دارد. استدلال زیر را از طرف کادک ارائه داده است: «ما قصد نداریم دولت ترکیه را خرد نموده و یا دولت جدیدی ایجاد کنیم. آنچه که ما میخواهیم عبارت است از تغییر دولت ترکیه به دولتی دموکراتیک؛ به دولتی که در آن جایی برای سازش و رفهم وجود دارد. هدف ما زبان و حقوق فرهنگی است که میتواند درون دولتی دموکراتیک در ترکیه حاصل شود. سخن از حق تعیین سرنوشت ملت کرد مفهومی از مصادفاته است. مردم کردی که در کشورهای مختلف منطقه زندگی میکنند با بسیاری حقوق دموکراتیک خود را در چارچوب هر کدام از کشورهای مختلف مطرح بنمایند. ایدئولوژی رسمی دولت ترکیه کمالیسم است - این یک ایدئولوژی مدرن است.» او جلان استدلالات بیشتری نیز میآورد و میگوید، امپریالیستهای بریتانیائی بعد از جنگ جهانی اول کردها را به خیزش علیه دولت ترکیه تحریک کردند، لذا کمالیستها چاره ای جز خرد کردن این جنبش نداشتند. اگر تحریکات امپریالیستی وجود نداشت، کمالیسم میتوانست به دموکراسی تکامل پیدا کند. فرم سرکوب گرانه ای که کمالیسم در آن زمان بخود گرفت میتواند در شرایط امروز به فرمی دموکراتیک تغییر پیدا کند. او جلان استدلال میکند، «در نتیجه اتخاذ خطی که برای خرد کردن دولت ضروری است، آنگونه که ما در گذشته به آن عادت داشتیم باید جای خود را به خط جدیدی بدهد، خطی که قلب آن برای تغییر دولت ترکیه به جمهوری دموکراتیکی بر مبنای رفهم و سازش باشد. اگر دولت ترکیه حاضر به تغییر در این جهت باشد، ما حاضر هستیم نیروهای چریک خود را که در عراق مستقر هستند برگردانیده و در زندگی سیاسی ترکیه ادغام بنماییم. ما بنابر این بدنیا ل عفو عمومی برای انجام این کار هستیم. حتی پیام یک الهام بخش خوب از جانب دولت ترکیه برای قراردادن ما بر جاده ای بسمت جمهوری دموکراتیک، کفایت میکند. متأسفانه، دولت ترکیه از انجام این کار خودداری میکند، لذا ما چاره ای جز نگهداری نیروهای مسلح خود نداریم.» بحث او جلان این گونه نتیجه گیری میکند.

واقعیت اوضاع بسیار متفاوت است. آمریکا از ترکیه خواسته است دروازه ها را برای پیروی کادک برای ادغام شدن در زندگی سیاسی ترکیه، باز بنماید. ولی دولت ترکیه از آمریکا خواسته است با چریکهای کادک به این بهانه که تروریست هستند، مبارزه بنماید. اگر چه آمریکابرای آنکه متحدین ترک خود را نرنجاند، گفته است پ کاکا سازمانی تروریستی است، همچنین سعی کرده است باعث رنجاندن پ کاکا نشود. سعی کرده وسط دوندلی بنشیند. از یکطرف، آمریکا با ترکیه بقصد حذف پ کاکا گفتگو میکند، در حالیکه از طرف دیگر آمریکا سخت بودن نقشه حذف پ کاکا را درک کرده و بنابر این میخواهد مشکل را اینگونه حل کند که با گشودن دروازه برای پ کاکا، دوباره وی در زندگی سیاسی ترکیه ادغام بشود. این تاکید اصلی آنهاست. زیرا بهترین متحدینی که آمریکادر عراق دارد رهبری پورژوا فئودال در کردستان است، آمریکائی خواهد با پ کاکا درگیری مسلحانه داشته باشد و با نفرت مردم کرد مواجه بشود. در پاسخ به خواستهای آمریکا، دولت ترکیه قانونی گذرانیده آنرا قانون «مراجعت به وطن» نامید، که از چریکهای خواست بیانیه ای را در تنگی مبارزات مسلحانه گذشته خود علیه رژیم امضاء بنمایند. پ کاکا گفت این قانون نا محترمانه ایست، منجمله بدلیل آنکه از چریک های میخواست با ارتش در شناسایی چریکهای باقیمانده همکاری کنند. پ کاکا گفت نمی تواند این

رهبری پرولتری انقلابی در کردستان بوجود نیامده باشد، تجربه تلخ اعتماد کردن به دولتهای امپریالیستی و مرتجع و دست آخر خنجر خوردن از آنها تکرار خواهد شد.

پانویس

۱. دولت ترکیه منظمأ احزاب ناسیونالیست کرد را ممنوع کرده است، احزابی که برای ادامه فعالیت، علناً دوباره خود را با همان ریتیم تاسیس میکنند، ریتی که در مارپیچی پایان ناپذیر تکرار میشود. کادک آخرین تجسم حزب پیرو پ کا کا است، ولی اخیراً خود را منحل کرده و با کنگره - گل کنگره ملی کرد، جایگزین نموده است. تشکیل کنگره گل سیاست جدید اوچلان و اطرافیان است. بالاین سیاست میخواهند خود رایشتر منطق برسیاستهای غالب در ترکیه کنند. و بنظر میآید علیرغم فشارهای زنهالهای ترکیه این سیاست مورد حمایت آمریکامیباشد. ■

بقیه از صفحه ۲۴۰

در قلمرو مرکز کمونیستی...

از افسران عالیرتبه پولیس در رسانه های خبری علناً اعتراف کرده اند که آنها زاناشان میترسند. سران عالیرتبه پولیس ومقامات بالای وزارت داخله به این امر مطمئن اند که این ترس اختلال آورروانی یکی از دلایلی است که موجب میشود که اخبار حملات قبل از آغاز حمله به MCC برسد. یکی از افسران متقاعد (بازنشسته) ارتش را با این حکم که او باید تجارب ضد-شورش خود را برای رام ساختن مائونیست هایکار برد - بعنوان والی (فرماندار) چاتیسگر مقرر کرده اند. ■

آمریکا است، ادغام کنند. ویلیام سفایر، یکی از نزدیکان دولت بوش و نویسنده نیویورک تایمز، نوشت: «پل برمر، باصراحت به رهبران کرد گفت که سیاست خود مختاری کردستان، سیاست قبلی آمریکا بود. بهتر است آنرا فراموش کنید و سوار اربابه طرح جدید آمریکا شوید.» (۱۴ ژانویه)

این یک واقعیت تاریخی است که قدرت های امپریالیستی جنایات وحشتناکی علیه ملت کرد مرتکب شده اند. چهار دولتی که به کردها ستم میکنند توسط خود امپریالیستهای بریتانیایی و سپس آمریکایی شکل گرفته و تقویت شدند. و اینها بودند که هنگام شکل دادن به دولتهای خاورمیانه ملت کرد را از شکلگیری دولت کردی محروم کردند. الگوی رفتار قدرت های امپریالیستی با کردها هیرحمانه بوده است. اینها همواره به فتودالها و خوانین و سرمایه داران کردها وعده های دروغین خود مختاری و دولت کردی میدهند و وقتی که خرشان از پل گذشت از پشت به آنها خنجر میزنند. برای مثال، زمانی که آمریکا میخواست دولت ترکیه - عراق را تضعیف کند با زیر فشار بگذار دنیروهای مسلح کرد را تشویق کرده است و نیروهای محافظه کار ناسیونالیست درون ملت کرد را که مایلند به نفع آمریکا و علیه قدرت های مرکزی بچکنند، تقویت کرده است. با این وصف وقتی که به اهدافش دست یافته، حتا همین نیروهای محافظه کار را ول کرده و کردها را با سرنوشتی که گاه بسیار خونین بوده است مواجه کرده است.

قرار داد تبیکارانه الجزایر در سال ۱۹۷۵ یک نمونه تاریخی است که هنوز هم که هنوز است قلب مردم کردستان را دردمیا و دردمانند شعله ای در آذانشان زنده است. در سال ۱۹۷۲، نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا، وهنری کسینجر که مشاور امنیتی نیکسون بود و شاه ایران، مشترکات تصمیم گرفتند که با استفاده از کردهای عراق رژیم عراق را که وابسته به شوروی بود، تضعیف کنند. آمریکا و شاه حزب دموکرات کردستان را تشویق و یاری کردند که دست به جنگ مسلحانه با دولت عراق بزنند. رهبر این حزب در آن زمان ملام مصطفی بارزانی (پدر مسعود بارزانی) بود. شاه بدستور آمریکا از این حرکت مسلحانه حمایت کرد. در سال ۱۹۷۵ نیروی پیشمرگه به ۴۵ هزار نفر رسید و کاملاً قادر بود رژیم عراق را از کردستان بیرون براند. اما برای آمریکا، این زیاده روی بود. شاه ایران با حمایت آمریکا، وارد معامله ای با رژیم بغداد شد که نتیجه اش عقد قرار داد الجزایر بود. شاه بلافاصله کردها را ول کرد. شاه و آمریکا هر گونه کمک به کردها را قطع کرده و به رژیم عراق علامت دادند که دستش باز است و در انجام هر گونه عملیات سرکوب پیشمرگه و نابودی کردستان عراق، آزاد است. دهها هزار تن به ایران فرار کردند اما بزور به عراق باز گردانده شده و کشتار شدند. شاه به ملام مصطفی واقوامش اجازه داد که در ایران بماند. وی در تبعید در گذشت. توده های کردستان بطور صریح وقایع تسلیم شدن ملام مصطفی و خیانت به مقاومت کردستان را محکوم کردند و هنوز که هنوز است در سراسر کردستان، بعنوان سمبل خیانت ملی از آن نام برده می شود.

طبقات ارتجاعی کردستان (یعنی فتودالها و سران قبائل) همیشه به امپریالیست ها پیشنهاد داده اند که در ازای کسب قدرت دولتی حاضرند به امپریالیست ها خدمت کنند. یعنی حاضرند همان کاری را بکنند که طبقات ارتجاعی ملت فارس و عرب و ترک میکنند. و امپریالیست ها هم همواره با دادن وعده های دروغین از آنها برای اهدافشان استفاده کرده اند. اما اگر از نزدیک به واقعیات نگاه کنیم می فهمیم که این واقعیت ندارد که

امپریالیستها به ملل دیگر خاورمیانه قدرت خود مختاری یا استقلال واقعی داده اند. هیچ وجه. تمام ملل خاورمیانه در انقیاد امپریالیسم هستند و از داشتن هر گونه استقلال سیاسی و اقتصادی موثر، محرومند. به همین دلیل در سراسر خاورمیانه، مقاومت ملی علیه امپریالیسم و مبارزه برای کسب استقلال واقعی بخشی لاینفک از انجام یک انقلاب دموکراتیک نوین است. اما این هم واقعیتی است که طبقات فتودال و کمپرادور کردستان حازا داشتن همان دولتهای نیمه مستعمره که طبقات ارتجاعی ملل فارس و ترک و عرب دارند، محرومند. این موجب بوجود آمدن موقعیت خاصی شده و باعث شده که این طبقات در میان توده های کردستان دارای نفوذ باشند. در عین حال، این موقعیت خاص تبدیل به افساری شده است که قدرتهای امپریالیستی هر موقع میخواهند و نیاز دارند آنرا میکشند و از طریق کشیدن افسار این طبقات ارتجاعی و احزاب سیاسی آن، آمال و آرزوهای مردم کردستان بازی میکنند. متفکرین و طرح ریزان امپریالیست برای اینکه قدرت تصویر سازی خود را نیز به نمایش بگذارند اسم این سیاست را گذاشته اند: «بازی با ورق کردستان». با وجود چنین تاریخچه ای رهبران کردستان عراق به افسانه شرائی در مورد خوبی های امپریالیسم آمریکا ادامه میدهند. باید این بازی جنایتکارانه را افشا کرد. دشمنان زحمتکش کردستان و خلق ستمدیده کرد باید باز شود تا ماهیت طبقات فتودال کمپرادور کردستان و احزاب سیاسی این طبقات را ببینند و بفهمند که این احزاب همیشه مستعدند که توسط امپریالیست ها خریداری شده و مورد استفاده قرار گیرند. برای همین خلق ستمدیده کرد بطور عاجل نیازمند حزبی است که دیدگاه سازش ناپذیر پرولتری انقلابی را نمایندگی کند و نه دیدگاه تسلیم طلب و سازشکارانه طبقات فتودال - کمپرادور کردستان را.

رهبران کردستان عراق خیانت خود را اینطور توجیه می کنند که «کردها برای رسیدن به اهدافشان باید واقع بین باشند». اما این «واقع بین» رهبران کرد بیشتر از آن که به توده های کرد مفتعی برسانند باعث رنج آنها شده است زیرا اینها آنقدر واقع بین نبوده اند که بفهمند امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی که بر ملت کرد و دیگر خلقهای کشور ستمگری می کنند، هرگز دوست خلق کرد نخواهند شد.

ماهیت اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان عراق و اتحاد زشت این احزاب با امپریالیسم آمریکایک رنگ هشتاد است که به پرولتاریا و زحمت کشان کردستان میگوید این نارهبران رایکبار برای همیشه طرد کنید. تا زمانی که یک رهبری انقلابی پرولتری در کردستان شکل نگیرد تجربه تلخ اعتماد کردن به امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی و بعد خنجر از پشت خوردن از سوی آنها، تکرار خواهد شد.

رهبران کردستان عراق سعی کرده اند خیانت خود را با این خط که «کردها برای آنکه به اهداف شان برسند باید واقعا بچکنند» توجیه بنمایند. ولی این واقعا گرائی رهبران کرد بیش از اندازه باعث رنج توده های کرد شده است. دقیقاً بدلیل آنکه آنها بازنده کافی واقعا گرائی بوده اند که بینند دول امپریالیست و مرتجعی که بر ملت کرد و دیگر خلق های این کشورها ستمگری میکنند، دوست مردم کرد نیستند و هرگز دوست نخواهند بود.

خصلت اتحادیه میهنی کردستان (پی یو کی) و حزب دموکرات کردستان عراق (کی دی پ) و اتحاد کریمه آنها با امپریالیستهای آمریکایی یکبار دیگر بعنوان بیدار باشی برای پرولتاریا و توده های زحمتکش کرد است تا این نارهبران رایکبار برای همیشه بزرگ بشوند. مادامیکه

مشترک شوید

«سرویس خبری جهانی برای فتح»

آخرین تحلیل ها و اخبار مبارزاتی جهان و اطلاعاتی های «جنیش انقلابی انترناسیونالیستی» را بزبان انگلیسی دریافت کنید.

برای مشترک شدن آدرس e-mail خود را به آدرس زیر ارسال دارید:

A WORLD TOWN

WSSERVICESUBS

BE@YAHOO GROUPS

.COM

ما را در ترجمه این آثار به زبان

فارسی یاری دهید!

قدرت امریکا و حدود آن ...

اروپایی و ایالات متحده - آنچه که ما جهان اول می نامیم - دارد. بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا در شرق میانه وسیع تر جای سلطه انگلستان را گرفت. ناتوانی انگلستان و فرانسه در تصرف پیش از موقع کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ تنها زوال آنها را بنمایش گذاشت و تأییدی بود بر تحکیم هژمونی اقتصادی و نظامی آمریکا در حوزه بین النهرین و عربستان. نظر به آنکه منابع نفتی این منطقه اهمیت روزافزونی کسب میکند، کاخ سفید حاضر نیست هیچ قدرتی سلطه اش بر خاور میانه را به مصاف بطلد، آنچه که برای سلطه امپراطوری واشنگتن از اهمیت حیاتی برخوردار است. از جمله نفوذی که از این طریق بر اقتصادهای کشورهای جهان اول و همچنین چین حاصل می کند.

به مثابه بخشی از قدرت نوین آمریکا می خواهد امتیاز خاصی را در دستیابی به نفت خاور میانه به نفع انگلیس و بضرر فرانسه و جرمنی (آلمان) بدهد چرا که فرانسه و جرمنی که همراه با بلژیک، هلند و لوگزامبورگ هسته واقعی "اروپای نو" را تشکیل می دهند و می توانند روزی اقتصاد آمریکا و برتری دلار را به مصاف بطلد، ... در این گره گاه عراق پایانی در خود نیست؛ برای آمریکا عراق مهره و ایستگاهی است در مسیر تکامل جیوپولیتیکی و جیو-اکنومیک (جغرافیای اقتصادی) قدرت امپراطوری اش. آنچه به قدرت نشان می دهد که آمریکا رویای به مثابه بگانه امپراطوری جهان را در سرمیرواند اینست که: اشغال عراق بسیار مشکل تر و خطرناک تر از آنست که افراد حلقه درونی جورج بوش خوابش را میدید - اما در بین طبقه حاکمه آمریکا و حتی در انگلستان هنوز هم سرو صدائی نیست که اشغالگران باید جلو ضرر را بگیرند و از عراق خارج شوند.

برای پیروزی

به چه چیزی نیاز است؟

تجاوزگران در کجای کارشان به اشتباه رفته اند؟ طراحان برنامه اشغال عراق شاید واقعا فکر میکردند تعداد قابل توجهی از عراقی ها از آنها استقبال کرده و حاکمیت مستقیم آمریکا بر عراق را ممکن خواهند کرد. شاید تصورشان این بود که سازمان ملل مجبور می شود با آنها همراهی کند و شرایط سیاسی مساعدی را در داخل و خارج عراق برای شان مهیا میکند. احتمالا فکر میکردند فرانسه و سایر کشورها نیز عساکری به عراق میفرستند و آمریکا و انگلستان مجبور نخواهند بود که بار جنگ را به تنهایی بدوش گیرند. (۸) عمده مشکلات کنونی آمریکائی ها مربوط به برنامه ریزی شان برای عراق بعد از صدام حسین است. آنها تصور میکردند که شکست ناپذیرند و فکر میکردند مردم عراق با دیدن پیروزی آمریکا، مقاومت نخواهند کرد. به یک کلام، آنها به مردم کم بهائی دادند.

واضح است که مقاومت مسلحانه در عراق بیان احساسات توده ها و بیان یک جنبش توده ای است. این وجه مشترک آن با ویتنام است. اما تفاوت بین مقاومت عراق و ویتنام صرفا در درجه وسعت آن نیست. در حال حاضر جنگ در سطحی ارتقا نکرده است که بخش هایی از نیروهای اشغالگر را نابود سازد و برای آمریکا خطر شکست نظامی را مطرح کند. در حال حاضر چنین دور نمائی نیست. مردم عراق دارای آدم های مسلح و مصمم و چریکهای شجاع هستند اما ارتش ندارند. این به یک مشکل اساسی تردیدگر ربط دارد: تا حال جنبش مقاومت عراق توانسته برنامه ای برای یک آینده

متفاوت ارائه دهد.

تمام جنبش های آزادیبخش و نیروهای انقلابی مسلح بطور اجتناب ناپذیر از کوچک شروع میکنند و در مسیر جنگ طولانی خود را قوی میسازند. عراق، یکبار دیگر این حقیقت را نشان داد که یک نیروی نسبتا ضعیف میتواند بساط یک نیرو قوی را برهم زند و فرسوده نماید. همانطوریکه تاریخ بارها نشان داده است - از اولین انقلاب پیروز مند بردگان که در شروع قرن (سده) نوزده در هائیتی صورت گرفت تا انقلاب چین تحت رهبری مائوتسه دون و تا حدودی جنبشهای ضد استعماری دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و امروز بطرز امیدوار کننده ای جنگ خلق در نپال نشان میدهند که یک نیروی چریکی میتواند بیک ارتش قدرتمندی بدل شود و یک ارتش بمراتب قویتری را شکست دهد - بشرط آنکه جنگ عادلانه باشد و به اتکای مردم بجلو رود. نیروهای چریکی ته دارای آنچنان رهبری هستند که بتوانند اهداف استراتژیک را تدوین کنند که متحد کننده مردم باشد. و مطابق با این اهداف، استراتژی و تاکتیک های نظامی را تدوین کنند. مقاومت عراق دارای یک چنین خط و سازمان رهبری کننده نیست. فقط یک خط و سازمان پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست مائوئیست میتواند تجسم منافع متحدانه و یگانه مردم عراق، منطقه و جهان بوده و نهایتا توازن قوا را برهم زند.

پیروزی بر آمریکا مستلزم آن است که در توازن قوا یک تغییر مادی بوجود آید. این حداقل الزامات پیروزی است. برای روشن کردن مطلب باید دیدگاه نویسنده ای به نام Danner را نقد کرد. وی میگوید مأمورین عملیاتی آمریکا در عراق به وی گفتند: «برای اینکه چریکهای عراقی بتوانند نیروهای آمریکای در عراق را که مرکز ثقل آمریکا میباشند، شکست دهند باید کاری کنند که اراده مردم آمریکا بشکند.» قوماندهان نیروهای آمریکادر عراق به نام Ricardo Sanchez در عراق نیز حرف مشابهی را گفته است: «راستش را بخواهید من بر این باورم که ما در صورتی درین جنگ شکست میخوریم که مثل ویتنام ول کنیم و برویم بیرون. اگر اراده سیاسی آمریکا بشکند و پشتیبانی مردم آمریکا بشکند تنهادر آن صورت ما شکست میخوریم.

Danner میگوید، شورشیان برای آنکه پیروز شوند لازم نیست قدرتمندترین نیرو نظامی را شکست دهند. بلکه، درست است که در یک جنگ آزادیبخش ملی بر خلاف جنگ میان امپریالیستها شکست دادن دشمن به معنای درهم شکستن کامل نیروی نظامی آن نیست. مثلا آنطور که در جنگ دوم برای جرمنی (آلمان) رخ داد. اما داوری نویسنده فوق بسیار یک جانبه و غیر ماتریالیستی است و وقتی در مورد ویتنام یکبار برده شود یک دروغ از آب درمیآید. در جریان جنگ ویتنام، جنبش ضد جنگ در آمریکا و در جهان نقش مهمی بازی کرد و راه ها را برای طبقه حاکمه آمریکا محدود ساخت. ولی در عین حال شرایط مذکور محصول مستقیم پروسه تفکر خود بخودی مردم نبود - شرایط درائر کوپیدن قوای اشغالگر آمریکا توسط مردم ویتنام بوجود آمد. اگر یک عده ای از هیئات حاکمه وضعیت را درک نمود و بعدا هیئات حاکمه در کل (منجمله نکسن) بزدل شد و تصمیم گرفت وضعیت را بحال خودش بگذارد و از میدان بدرود - آن بخاطری بود که هیئات حاکمه به عمق قضیه پی برد - آنها دانستند که بخاطر مخالفت مردم آمریکا با جنگ و بنابر شرایط بین المللی امید پیروزی در جنگ برای شان باقی نمانده است - آنها اگر عقب نشینی نمیکردند وضعیت بیشتر می شاربید. بر خلاف عقیده Danner که میگوید دسترسی بمرکز

نقل از طریق دوربین عکاسی و قلم مطبوعات چیان میسر میشود، وضعیت آمریکا در ویتنام بخاطر خلق افکار مطبوعات بوجود نیامد. البته آنچه گزارش داده میشود تأثیرات خود را دارد (بخصوص رسانه های بزرگی که توسط سرمایه های انحصاری کنترل میشوند احساس مکلفیت میکنند) اما رسانه های خبری وقتی مجبورند یا اجرات میکنند خبری را منعکس کنند در درجه اول مشغله های عمومی خود این رسانه ها را منعکس میکنند. این نکته برای درک آینده عراق یک مسئله کلیدی است. در شرایطیکه سیاستمداران در ظاهر از خود نگرانی نشان میدهند، اما افسران نظامی آمریکا بخصوص وقتی در یک جمع شنوندگان محدودی حرف میزنند، می گویند این سطح از تلفات را تایی نهایت می توانند تحمل کنند. البته این حرف را نمی توان انکار کرد. امپریالیست ها از عراق خارج نمی شوند مگر آنکه بزور اخراج گردند. و در شرایط کنونی این به معنای بوجود آمدن ترکیبی است از مقاومت مسلحانه مردم عراق و مقاومت مردم آمریکا و دنیا علیه جنگ و دیگر وقایع جهان.

تثبیت اشغال:

پیشروی به سوی گذشته

بقدر کافی تئوریسهای مترجع و متخصصین ضد شورش موجودند که میدانند این نوع جنگ هم باید در عرصه نظامی و هم در عرصه سیاسی به پیش برده شود. استدلال شان چنین است: «تا اگر بهترین ارزشها و سنت های مردم عراق را زیر پا گذاریم باز هم کسانی پیدای می شود که خود را به آمریکائی ها بفروشد. بدون شک آنها می توانند همانطوریکه اشغالگران جهان حتی از دیر زمانیکه خاطره ها بیاد دارند توانسته اند عده محدودی را بخرند و جمع زیادی را دچار ترور و وحشت کنند. آمریکائیین مسئله را که به اشغال عراق چه شکل قانونی بدهد مردود بوده است. اینکه آن را مستقیما اداره کنیدا از طریق عراقی ها، هنوز هم راه حلی نیافته است. آیا این تردیدها مربوط به اختلاف در سیاست های شان است یا بنابر ضروریات عملی وقت و زمان است، روشن نیست. اما بهر حال راه حل نهائی را نیافته است.

گرچه سازمان سیا در شیب تجاوز به عراق با دولت عراق داخل تماس بود و دولت عراق حتی حاضر بود یک خواسته های بوش را برآورده سازد، اما آمریکا بیشتر از آن که به سرنگونی صدام نیاز داشته باشد به تجاوز بر عراق نیاز داشت. در روزهای اول جنگ این سرو صدا بلند شد برنامۀ آمریکا آنست که دوازده تن کثیف - صدام حسین و یاران همدستش - را عوض کند، ولی ارتش و دم و دستگاه بیروکراسی آنرا نگاه میدارد. سپس این سیاست به عکس آن بدل شد. جنرال جسی گاسارن اولین والی (استاندار) عراق، بدون سرو صدا بر طرف گردید. در ماه مه ۲۰۰۳، پول برمر از متحل کردن ارتش عراق سخن در میان آورد و استخدام اعضای برجسته حزب بعث را در حکومت تحمیلی امریکا منع کرد.

در ظرف چندماه همینکه مشکلات افزایش یافت آمریکا تغییر جهت داد، پولیس مخفی (مخابرات) صدام حسین را دوباره احیا کرد، بخش خارجی فعالیت های جاسوسی را فعال ساخت و به دنبال آن دوسیه های (پرونده ها) داخلی را برای سرکوب عراقیها بدست پولیس سیاسی سپرد. سپس ارتش صدام حسین را دوباره باز سازی کرد، بخشی از واحدهای قدیم را در بیست در ارتش جا داد، در مجموع بر کسانی که تا دم آخر به صدام حسین وفا دار ماندند تکیه نمود. در رسمیات افسران دوران صدام حسین تاریخه (سرهنگ) را به قوماندهائی تولی (گردان)، که در حال

ولایات(استانها) اداره چنان ازطرف افسران ارتش امریکا(دراین اواخراداره چنان باسلس و وفاداری و موثریت کارشان تصفیه شدند) مقرر میشدند تا از طریق دایر کردن اسامبله حکومتی را انتخاب نمایند که در آن قدرت سیاسی واقعی، اقتصادی و نظامی در دست اشغالگران امریکائی باقی بماند. چلاهی جریان راجعین توضیح داد: «ما امریکارا در این جابا خودمی داشته باشیم، اما آنها از قوای اشغالگر به قوای بدل میشد که بنابه دعوت ما در اینجانبانند گار میباشند.» یک جنرال امریکائی با دیپلوماسی کمتری مسئله راجعین بیان کرد: «بر پیکر قوای امریکائی چهره عراقی میگذاریم.» رمز فلد جریان راجعین از این هم رک و راستتر بیان نمود: «این بدان معنی نیست که ما کشور را عملاً زودتر ترک می کنیم.»

ناقدین امریکالیست و حریفان

بعضی حریفان سیاسی جورج بوش وی را مستهضم میسازند که تحت عنوان «تسلیم حکومت به عراقی ها» میخواهد هر چه زودتر خود را خلاص کند و از «عراق» فرار کند. همین انتقاد نشان میدهد که کل طبقه حاکمه امریکا روی مسئله اشغال دراز مدت عراق متحدند. انتقاد اینها از بوش و بلیسر این است که آنها وضعیت را خراب کردند و تنه‌های که حالا برای خروج باقی مانده است، پیروزی در جنگ میباشد. بنظر همه آنها شکست راه حل قابل قبول نیست.

اتفاقاً- شاید هم بصورت اتفاقی نه- حریفان امریکالیسم امریکاه هم روی همین خط حرکت میکنند. سخنگوی حکومت فرانسه بار بار اتهام امریکامینی بر اینکده فرانسه میخواهد امریکا در عراق شکست بخورد وارد کرده است. پوتین، رئیس جمهور روسیه، عین مسئله را به بسیار وضاحت بیان کرد. درست است که هیچ یک از این کشورها از صدام حسین ناراضی نبودند. صدام میخواست با فرانسه، روسیه و آلمان تجارت داشته باشد. این یکی از دلایل عمده ای بود که امریکایی توانست این رسم را بپذیرد. فرانسه نمی خواهد امریکادر جنگ برنده شود. البته به این مفهوم که امریکابادست آوردن اهدافش در شرق میانه منابع نفتی را در اختیار خود می گیرد و در برابر حریفان خود از آن استفاده میکند. فرانسه از این لحاظ که امریکادر عراق با مشکلات روبرو است شاید خوشحال باشد. اما روشن است که امریکالیسم فرانسه نمی خواهد امریکا از عراق رانده شود. به علت اینکه فرانسه در موقعیتی نیست که جای امریکارا اشغال کند و وضع عراق برای مدت های درازی ناستوار بماند، چون این مسئله منافع فرانسه را در منطقه و جهان متأثر میسازد.

این به معنای آن نیست که تضاد درون آنها کاهش یافته است. بالعکس کاندیسا راس مشاور امنیت ملی جورج بوش سیاست امریکارا راجعین بیان کرد «روسیه را میتوان عفو کرد، آلمان را می توان نادیده گرفت، فرانسه را باید سرزنش کرد.» عنوان یک مقاله ای که در روزنامه معتبر لوموند در ماه دسامبر به نشر رسید روابط امریکا و فرانسه را «جنگ پوشیده» توصیف کرد.

ادعای امریکاعلیه فرانسه بدون تردید حقیقت دارد و از دیدگاه سرمایه انحصاری امریکا جرم کوچکی نیست؛ هدف فرانسه آنست که یک قطب ضدامریکائی بوجود آورد. این رقابت ها امریکا و سایر کشورهای امریکالیستی را در تضاد با یکدیگر قرار میدهد (۱۲). دعوت شیراک فرانسه از گره‌ها در شور و در آلمان برای تجلیل D-Day (روزی که قوای هیتلر تسلیم شدند) نشان میدهد که جهان به چه سرعت تغییر میکند. دیر باز و در حریفان امریکا پس از اینکه از لحاظ اقتصادی در سطح امریکا قدرتمند شوند، به یقین خواهند کوشید که توانمندی نظامی خود را

حقوق زنان پشتیبانی میکرد از این برد، شورا رای داد که قانون مذکور با شریعت اسلامی متضدی که مانند ایران حقوق زنان را محدود میسازد عوض شود. شاید این مردان میخواستند ادعای آنرا از اندک اعضای شوراهای مردان اسلام اندنده سیاسیون ناکام امریکا، و گویایین این دو تضاد یا تفاوتی موجود است

در محلی که شورای فرماندهی جایگاه شده است بخودی خود نشاندهنده مواضع شورامیباشد؛ شورا در زیرزمینی که در گذشته قصر جمهوری صدام حسین بود در کنار ستاد قوای انتظامی اشغالگران قرار دارد، در حوزه به اصطلاح سبزی یک ساحه چند کیلومتر مربع که زیر نظارت و کنترل شدید امریکامیباشد، گرچه اشغالگران و همکاران شان در آنجا هم مورد ضربات گلوله های هاوان قرار میگیرند. حدود صلاحیت این سیاستمداران در چهارچوبی محدود است که عرصه آنرا پال بر مبر برای «عراق جدید» تعیین میکند- باین دید که از خورده استعمارگران و استبدادگران رنگارنگ دم و دستگاه سرتاسری تشکیل شود. فقط در آن حدی از «وسعت نظر» که به منافع بزرگتر امریکادست کند.

ملیونادار پول نقدی که در اختیار قوماندانان برای «پروژه های ساختمانی غیر نظامی» قرار دارد، مثلاً پول برای ساختمان مکاتب (مدارس) اساساً با خطر جلب توجه طبقه متوسط نمی باشد، گرچه برای آنست که که امید به آینده خلق کند. قرارداد پروژه هابه کمپنی هائیکه به نرخ ارزان داوطلبی میکنند سپرده نمی شود، پروژه هابه آنهاست که روابط سیاسی حسنه «کثرت پوی» دارند و اکثر ادراختیار سرکلان هامیباشند، تعلق میگیرد. این روش نه تنها سرکلانها را به نیروی اشغالگر و قادر تر میسازد بلکه در عین زمان با استفاده و اشتغال مردم نفوذشان بالاتر میرود. بعضی از مقامات امریکائی به این نظرند که با نیروی از این روش درس را تا سر عراق کمپنی نفتی ملکیت دولت عراق را میتوان دو باره بازسازی کرد. نفوذ امریکادر بازسازی سائیر طبقات در عراق ریشه میزند. در واقع این روش با گذشته ها پیوند هم دارد. در آخرین تحلیل عراقی که توسط انگلیس خلق شد و میراثش به صدام حسین رسید، مانند بسیاری از کشورهای دیگر که توسط انگلستان بوجود آمدند، همانا تشکیل طبقه سرمایه دار و بر وکرات عراق بود که از پیوند نفوذ و الهایا قدرت دولتی بوجود آمد، ستون اصلی آن از کسانی ساخته شده که از فروش نفت و سائیر تجارت های دولتی تولید ثروت و استعمار کردند و آن قسمت عمده سیم و سرشی را را بوجود آوردند که طبقات گوناگون استعمارگر را به طبقه حاکمه بدل کرد. در عین زمان شرائطی خلق کردند که طبقه حاکمه حتماً به امریکالیسم و بازار جهانی وابسته باشند.

مقاومت مردم عراق و عدم همکاری حریفان امریکا در امر به برسمیت شناختن اشغال عراق توسط امریکا شاید امریکارا وادار ساخت که از حاکمیت علنی و مستقیم بر عراق (کشوری که «توسط والی (استاندار) گماشته و اشنگتن اداره شود» بزودی فاصله بگیرد (طوری که در مجله جهانی برای فتح شماره ۲۹/۲۰۲۲ گفتیم) اما این امر که عراق باید بحیثیت یک مستعمره جدیدی در دست امریکا باقی بماند تا به آن نیست که آیا امریکایی توانست از عراقی ها بکنوع حکومتی بوجود آورد یا نه. طوری که تجارب تمام قدرت های استعماری نشان میدهد این یک امر اجتناب ناپذیر است.

علیرغم آنکه برنامه واگذاری قدرت رسمی به رژیم عراق در ماه جولای تعیین شده است، اما حق خود ارادیت عراق جز برنامه امریکائی باشد. تا تحریر این مقاله نقشه امریکا آنست که در سطح شهرداری ها و

حاضر برزگرین واحد تشکیلاتی نظامی عراق است. گماشت - بادر نظر داشت اینکه امریکا افسران عالی رتبه را به اشکال دیگری نیاز استخدام کرد.

اکنون اشغالگران میگویند یک ارتش چهل هزار نفری درست کرده اند که همراه با پولیس، ملیشیا، محافظین و گارد ها تعدادش مجموعاً به ۱۶۰۰۰ نفر میرسد. اولین تولی (گردان) که دوره آموزشی مختصری را از سر گذراند در پایان سال ۲۰۰۳ به خیابانها فرستاده شد که به امریکائی ها خدمت کند. هنوز چند هفته نگذشته بود که بعثت پیوستن ارتشیان به مردم و فرار از خدمت سربازی این تعداد به نصف تقلیل یافت. مقامات اشغالگر به این اقدام دست زدند که حق الزحمه ارتشیان پائین رتبه را افزایش دهند و دوره دومی ارتشی ها را در ۲۷ تولی (گردان) تنظیم کنند.

سیاست امریکادر برابر این ارتشیان دچار تضاد است. امریکائنها سلاحهای خفیف را در اختیار این ارتشیان قرار میدهد، ارتس اینکده اگر سلاح ثقیل برای شان داده شود آنرا به نیروهای مقاومت سپرده می فروشند. این ارتشیان با سلاح کم و خفیف هدف خوبی برای نیروهای مقاومت میباشد- به یقین ضربات سختی را هم نصیب شده اند. در عین زمان آنها با خطر خود فروشی شان مورد تنوید و نفرت توده های مردم میباشد.

مشکل جدی تر امریکالیست که همیشه نمی تواند با پول کسانیا وادار کند که با خطر امتیازاتی که نوکری امریکالیسم دارد، خود را به کشتن بدهند. جاسوسان محلی برای اشغالگران کمک میکنند و در عین زمان اشغالگران به مشکل میتوانند آنها را عوض کنند. امریکاسخت تلاش کرد که در ویتمام ارتش دست نشانده ای تنظیم کند و در امر ویتمامی ساختن جنگ ناکام شد.

هیچ حکومتی بدون پایه اجتماعی (طبقه اش) نمی تواند موفق شود. همانطوریکه امریکالیسم در سراسر جهان تلاش به خرج میدهد، امریکامیکوشد نیرو های راکه منافع طبقاتی شان در پیوند با سرمایه امریکا است با هم متحد سازد. آنها تلاش میکنند که بین عقب مانده ترین نیروهای اجتماعی بشمول رهبران قبائل، رهبران مذهبی، عناصر قوتدال و سرمایه گذار متقلب از نوع احمد چلاهی، رهبر کنگره ملی عراق، ارتشیان سابق بعث و جاسوسان مخابرات انتظامی بوجود آورد. این آدم هاتنها و چه مشترک شان آنست که با وطن فروشی و اتحادشان با امریکالیسم در ساختار اشغالگری امتیازاتی بدست می آورند. آنچه پیش کسوتان امریکالیسم بنام «ملت سازی» یاد میکنند در واقعیت امر ملت خرابی است.

چنین به نظر میرسد امریکاز منطقه نظری پشتیبانی عام مردم انکاء بدو تن از رهبران کردستان یکی جلال طالبانی رهبر اتحادیه وطن پرستان کردستان و رقیبش مسعود بارزانی رهبر حزب دموکراتیک کردستان را قابل درنگ میدانند. باید دید این دو خائن ناکی می توانند توده های کردستان را بفریبند. (به مقاله کردستان و ترکیه درین شماره مراجعه شود).

رهبران اهل تشیع آیت الله السیستانی، خواستار انتخابات است. چون در شرائط موجوده احتمال زیاد از پشتیبانان خود را میبرد، اما یک پاسبان امریکاولو آنکه بابدست آوردن چند صندوق آراء «دموکراتیک» بودن خود را مشروعیت بخشد از پاسبان دیگری که بدست امریکا گماشته میشود، برتری ندارد. (۹) اعضای شورا همه توسط امریکا استخدام شده اند، گفت و شنود میان شان انعکاسی از تضاد درونی منافع ارتجاعی خود آنها است. نه تلاشی در جهت اساساً به مصاف گرفتن رابطه شان با امریکا. در ماه جنوری شورای مشاورین فرماندار «قانون خانواده» را که ده سال در عراق نافذ بود و از بعضی

بصورت عاجل در رابطه با اشغال افغانستان تأسیس شده باشد. از آن زمان تا حال که دو سال میگذرد به تعداد زندانیان افزوده شده است، نه اینکه بتقلیل یافته است. در گوانتانامو هنوز هم زندانی میآورند. سه نفر کودک به سنین ۱۳ سالگی، ۱۵ سالگی و یک نفر آن که در وقت دستگیری فقط یازده سال داشت از گوانتانامو آزاد شدند - البته نه بخاطر آنکه امریکا معتقد است زندانی کردن اطفال کار غلط و برخلاف قوانین بین المللی است - چنانچه تعداد بیشماری از کودکان که به سنین ۱۶ سالگی و ۱۷ سالگی می باشند هنوز هم در زندان اند. آنهایی را که آزاد هم کردند به علت آن بود که دارای «ارزش تحقیقاتی» نبودند. از جمله سه تبعه امریکائی که در زیرزمینی های خود امریکا بازداشت شده اند فقط به یک نفر آن اجازه داده شد وکیل مدافع استخدام کند - آن هم نه بخاطر اینکه مقامات امریکائی از مواضع خود عقب نشینی کردند و به زندانی حق و حقوقی قابل شدند - بلکه بخاطر آنکه «تحقیقات» رابه پایان رسانند. از جمله ۲۰۰ نفری که بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر دستگیر کردند بسیاری آنها در جاهای مخفی زندانی اند. هیچ کدام آنها به جرم محکوم نشده اند. حال ۱۰۰ نفری که به جرم متهم شده اند، امریکاییان بیرون دادن اسم شان و جزئیات آنکه از کشور بیجا اخراج شدند امتناع می ورزد و آنرا اعلانی نمی کند.

آنها بخود حق میدهند که در هر نقطه از جهان، هر کی را خواسته باشند، تاهر زمانی که بخواهند، بدون احساس مسئولیتی در قبال مردم، دربند نگه دارند. بدون آنکه الزامات قانونی را در نظر داشته باشند از زندانیان در تخریب تحقیق میکنند تا اراده شان را بشکنند. با مردم از این دید برخورد میکنند که حکومت هر کاری بخواهد مطلقاً حق دارد انجام دهد. البته دولت امریکا مانند سایر دولت های بورژوا امپریالیستی معاصر از دیر زمانی است که در برابر مردم از خشونت کار میگیرد، تظاهر کنندگان را مورد ضرب و شتم قرار داده و انقلابیون را به قتل رسانده است. در این اواخر این قوانین هنوز هم بیشتر تغییر کرده است. بنام «جنگ علیه تروریسم» جاسوسان امریکا اطلاعات و آمار رانه تنها از کامپیوترهای کسانی که از طریق فضا در امریکا سفر می کنند، بلکه اطلاعات مسافری را که در دیگر کشورها برسمی برند نیز در دست به گلو فرو می برند. قوای امنیتی امریکا تخمیناً در بیست بند اروپا و دیگر کشورها بصورت موثر فعالیت میکند. آنها اطلاعات مالی جهان را نیز زیر تفتیش و مراقبت خود گرفته اند. جورج بوش در مورد عراقی ها میگوید که آنها بخاطر «ازما نفرت دارند که ما آزادیم»، در حالیکه امریکا بر جسته ترین قوه ای است که حقوق بشر را نقض میکند. هیات حاکمه امپریالیزم امریکا می خواهد حدود صلاحیت خود را تا آنجا توسعه دهد که هیچ قانونی در جهان جلوشان قرار نگیرد به غیر از قانون خودشان.

دوخطر

برنامه «سده نوین امریکائی» بصورت ساده و مستقیم بجلو رفته است. عراق بیشتر از آنچه محافل دور و بر بوش تصور میکردند برای شان دست و پاگیر شد، سازماندهی مجدد نیروهای نظامی در جریان جنگ یک امر پیچیده است، شاید آنها به زودی نتوانند به تجاوز همسان نظامی دیگری دست بزنند، آنطوریکه در مقاله قبلی مایه آن اشاره شده بود. ولو آنکه به این نتیجه برسند که عجلات جنگ دیگری رابه راه انداختن نظر خوبی نیست، ولی درست در بوجوه کارزار انتخاباتی (انتخابات ریاست جمهوری امریکا) تاکید میکنند که «جنگ علیه تروریسم» (که جنگ عراق جزئی از آن می باشد) تا یک نسل طول خواهد کشید! این نشان می

اهمیت تراز زمانی که بوش آنرا در محور شیطانی گذاشت. اما کاری را که آغاز کرده اند نه توقف میدهند و نه می توانند توقف دهند. مانه می توانیم مشکلات و محدودیت هائی را که در پیش رو دارند نادیده بگیریم و نه به ضرورتی که وادارشان می کند بجلو روند اهمیت کم دهیم.

جنرال شنسکی بخاطر آنکه پیش بینی کرده بود برای تصرف عراق چند صد هزار نفر ارتش ضرورت است مورد سرزنش قرار گرفت. اما او در اندیش تراز همه اطرافیان بوش بود. جنگ عراق به سیاست امریکامبنی بر اینکه در جنگ رقم کشته های امریکائی «صفر» باشد، خاتمه بخشید. در ماه جنوری ۲۰۰۴ در آن سقوط هیلی کوپتر (Black Hawk) یک عسکر (ارتشی) امریکائی کشته شد که در سال ۱۹۹۳ از حادثه مشهور «سقوط هیلی کوپتر (Black Hawk)» در مگادیشوچان به سلامت برده بود. کشته شدن وی در عراق نشانه آن بود که دوران سیاست «صفر کشته امریکائی» تمام شده است. حکومت بوش در برابر حدود ۶۰۰ نفر عسکر امریکائی که به قتل رسیده اند، خود را بی اعتنا جلوه میدهد. این جنگ محدودیت «دکترین رامنفلد» را نشان داد. دکترین رامنفلد این است که جنگ امریکا با آنکاه به تکنالوژی بالا و تلفات جانی حداقل میتواند جلورود. در میان منتقدین ارتجاعی بوش بطور روز افزونی این باور غلبه می یابد که امریکا برای جلوگیری از تشست در اشغال نظامی عراق نیاز به ارتش بزرگتری دارد.

از هر ده واحد نظامی فعال ارتش امریکا، هشت تای آنها بازگشت از عراق یا افغانستان بازگشته اند در حال حاضر برنامه اینست که بسیاری از آنها که تازه برگشته اند بعد از یکسال آموزش و استراحت دوباره مسلح شوند و برگردند. علیرغم آنکه رامنفلد مدعی است که می خواهد یک ارتش کوچک ولی «جاک» و «هر دم آماده» بسازد اما فرمان عاجل صادر کرده که تعداد نیروهای نظامی امریکاه نیم میلیون نفر، حدود هشت درصد از حد قانونی آن بالاتر برده شود. علاوه بر این، هزاران نفر افراد غیر نظامی بجای ارتش نظامی فرستاده می شوند. کمبود سرباز یحیی است که فرمان صادر شده که «از تقلیل جلوگیری کنید». یعنی اینکه جلورود سربازانی را که قرار دارند با ارتش تمام شده بگیرند. اصولاً این اقدام، ماهیت «داوطلبانه» بودن ارتش امریکا را نقض میکند. تا کنون ارتش امریکا با استفاده از فشارهای اقتصادی و اجتماعی، سرباز برای ارتش جلب میکرد.

یکی از طرفداران جنگ مطرح کرد که «اگر جنگ علیه تروریسم و افتاح جنگ است، پس چرا به سرباز گیری اجباری دست نزنیم؟» این به معنای آنست که تمام جامعه را برینندروی پاشنه جنگ که شامل اجباری کردن سربازی است. تا حال حکومت جورج بوش ترجیح داده است به احساسات وطن پرستانه مردم توسل بگوید. وی تا کنون تحت عنوان اینکه کارهایش دفاع از زندگی مردم است و نه گرفتن جانسان، بخشی از مردم امریکارا رام کرده است. اما واقعیتی که در جهان در گذراست نشان خواهد داد که آینده چه خواهد شد.

سایه گوانتانامو بر جهان

بقای زندان جزیره گوانتانامو نشان میدهد که اینان برای رسیدن به اهداف شان حاضر اند دست به چه کار هائی بزنند یا بشو آنها به تشست و بی نظمی همانا سرکوب است. گوانتانامو تنها یکی از زندانهای مخوفی است که آمریکادر سراسر جهان دارد. از بگرام افغانستان تا دباگوگاریا در دریای هندو جزائر کارائیب، تاسیاه چال های مصر و عربستان سعودی و مراکش و سایر کشورها که امریکازندانیان را زیر نظارت سی آی ای شکنجه میکند. تاجائیکه به نظر میرسد گوانتانامو زندانی نبود که

در سطح توانائی اقتصادی شان بالا ببرند اما در حال حاضر توانائی نظامی جلویای فرانسه و اروپا محدودیت هائی را قرار داده است که نمی توانند هم امریکارا علنا به چالش ببلند و هم وظیفه پولیسی کشورهای جهان سوم را بعهده خود بگیرند.

سیاست امپراطوری بوش آنست که از قدرت نظامی بسیار برتر امریکا برای تابع کردن رقبای خود سودجوید البته نمی خواهد آنان را درهم شکند. البته اگر احساس کند که یکی از آنها تهدیدی برای امریکا است، دست به عمل نظامی هم خواهد زد. در حال حاضر سلاح عمده او این است که با آنکاه به توان نظامی امریکا یک شبکه جهانی از روابط سیاسی و اقتصادی بوجود آورد تا همه امپریالیستها از آن بهره مند شوند. به عبارت دیگر امریکا از قدرت نظامی بسیار برتری استفاده می کند تا نابرابری را در سطح جهان تحمیل کند. بنحوی مانند امپراطوری روم - تمام استعمارگرانی که با امپراطوری وحدت میکردند، از اتحادشان منفعت می بردند، بقیه هم در برابر هژمونی طلایی نمی توانستند سرزنده بدر آورند.

تشست و چیر

تا حدودی ایجاد تشست بخشی از نقشه بوده است. در تحلیل نهائی برنامه این بود که اوضاع فعلی را برهم زند و یک نظم جدید وجود آورد. این یک مسئله کلیدی برای درک آنست که امریکا چارای یک حمله جهانی دست زد که بازگشت برایش ناممکن است.

در جنگ اول عراق که در سال ۱۹۹۱ برهبری امریکابراه افتاد، بعد از جورج بوش پیش از آنکه ارتش صدام حسین از هم بپاشد و رژیم سرنگون شود، از ترس آنکه مبادا شرائط (بخصوص مردم عراق) از کنترل خارج شود، جنگ را توقف داد. در آن زمان بنا بر دلالتی که در شماره ۲۰۲/۲۸ جهانی برای فتح توضیح شد امریکا نمی توانست و اینخواست عراق را مستقیماً تسخیر کند. اینبار لشکر کشی تا آخر بجلو رفت و شرائط نا اندازه ای از کنترل خارج شد. در عراق حاکمیت متحد استعمارگران قدیم از بین رفت و هنوز یک هیئت حاکمه جدید سازماندهی نشده است؛ تضاد در کشورهای همسایگی بصورت روز افزونی حاد میشود؛ روابط امپریالیستی قدیم در سطح جهانی به مصاف گرفته شده است. و از جانب دیگر این وقایع بخش های مختلف توده های مردم بسیاری از کشورها رابه زندگی سیاسی و حتی به جنب و جوش سیاسی کشانده است.

حداقل برخی از حواریون بوش انتظار این حوادث را داشتند و سراسیمه نیستند از خطرات و مشکلات قمار بزرگی که به آن دست زده اند آگاهند و عقیده دارند که در بوجوه آتش و جنگ می توانند مشکلات شان را با بجلو رفتن و «ایستادگی روی خط» حل کنند. برنامه آنها مبتنی بر این است: همه چیز یا هیچ چیز! پیروزی نسبی برایشان مطرح نیست. به عبارت دیگر آنها میدانند اول ثبات در عراق و سپس پیش رفتن در منطقه و جهان برای شان ناممکن است. برنامه شان آنست که به سرعت ساختاری را که می خواهند در منطقه و جهان بوجود آورند و بعد از آن در چارچوب ساختار جدید خرده شکسته ها را جمع کرده و در جهان و در این نقطه و آن نقطه ثبات ایجاد کنند. جواب آنها به مخالفین جنگ، آغاز جنگ بود. جواب شان به موانع و مقاومت هانیز دست زدن به تهاجم و دخالتگری بیشتر خواهد بود. آنها روی این حساب میکنند که بتوانند دنیا را مرعوب کنند.

البته آنهاالویت هائی دارند و مشکلات شان در عراق میتواند دخالت در نقاط دیگر را آهسته کرده و به تعویق بینکند. برخی از این مناطق مثل کره شمالی کم اهمیت تراز آنچه اول فکرش را میکردند از آب درآمد. (کم

دهد که آنها اصلاً قصد عقب نشینی از برنامه های شان ندارند.

در حالیکه جنگ در عراق ادامه دارد اما به ظاهر سکونی در تهاجم جهانی امریکایی وجود آمده است. اما این آرامش قبل از طوفان است. تلاطمات بزرگتر و جوتی یحرائی تری در پیشرو است و امپریالیست هادر تدارک جنایات جدیدی هستند.

نیروهای مردم نیز باید یک دور جدیدی از مبارزه آماده شوند.

اگر وقفه موقتی جنگ امپریالیستی امریکا «جنگ علیه جهان» مارا از خطراتی که در پیشرو است به خواب غفلت فروبرد، مادچار اشتباه بزرگی خواهیم شد. همچنان اگر ضعف هائی را که در جریان دوسال در حال حاضر برای مارو شن شده است نادیده بگیریم این امر نیز اشتباهی بزرگ و حتی جرم نابخشودنی خواهد بود.

عراق دو چیز را نشان داد: قدرت امریکا و محدودیت های این قدرت. درسی را که از عراق آموختیم، اگر به عبارت دیگری آنرا بشکل مثبتی بیان کنیم، باید گفت که اگر سازمان های چریکی جدا جدا از هم عراق، با محدودیت هائی که در جهان بینی شان موجود است، توانسته اند در مقابل پر قدرت ترین نیروی نظامی تاریخ بایستند. تصور کنید با استفاده از ظرفیت واقعی مردمی که در آن کشور و خلق های آن منطقه و با وجود یک رهبری اصیل که منافع مردم این منطقه و جهان را نمایندگی کند، چه چیز هائی را میتوان بدست آورد؟

امریکا با برهم زدن روابط قدیم در خاور میانه، نیروهای پر قدرتی را بحركت در آورده است که در نهایت امر شاید بتوانند و یا نتوانند كنترول كند. اشغال عراق و پشتیبانی امریکا از اسرائیل دو پایه قدرت امریکا در خاور میانه است که در عین زمان دو منبع بهم خوردن نظم در منطقه نیز میباشد. پایه سومی قدرت نظامی ترکیه و مصر است نه تنها توسط جنگ عراق با ثبات تر نشده اند بلکه بی ثبات تر شده اند. آنچه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینست - مائوئیست) در شماره ۱۲ نشریه حقیقت میگوید در مورد تمام رژیم های خاور میانه صادق است. این رژیم ها وابسته به امپریالیسم میباشد، در انظار مردم افشاء شده اند و بی شدت مورد نفرت مردم هستند. حقیقت میگوید، درین کشورها سوال این نیست که آیا این رژیم ها خواهند ماند یا نه، سوال این است که چگونه سرنگون خواهند شد. و تاکید می کند بهترین احتمال آنست که «توده های مردم زیر رهبری شعار های روشن انقلابی در امر سرنگونی رژیم ها بزرگترین نقش را بازی کنند». اگر تصرف این منطقه جهان برای سلطه امریکا بر جهان نقش کلیدی دارد، انقلاب درین منطقه نیز می تواند برای شکلهای بیک جهان متفاوت نقشی کلیدی داشته باشد.

علاوه تا جنگ خلق بر رهبری احزاب مائوئیستی در چندین کشور، در نپال از همه بیشتر بصورت قابل ملاحظه ای در حال پیشرفت است جنگ خلق در نپال مظهری از تضاد امپریالیست ها و تضاد خلق های تحت ستم زیر سلطه بر علیه امپریالیسم میباشد. از بسیاری جهات این تضاد در چپا و ل عراق توسط امریکا که جهان را بجوش آورده است، نیز آشکار است. عین همان جبر که امپریالیست ها، بخصوص امپریالیسم امریکارا، وادار میکنند به قمار خطرناکی دست بزنند، بر روحیات مردم نیز تاثیر می کند. فعالیت توده ها و شرایط انقلاب را در بسیاری از کشورها جلو می راند. جنگ خلق واقعی، زیر رهبری حزب مارکسیست - لنینست - مائوئیست، یگانه راه پیشرفت عراق، مردم در خاور میانه و در سراسر جهان میباشد. شاید نپال عجلالتاد را مرکز توجه جهانیان قرار

نداشته باشد، اما در اثر تشدید انقلاب در سراسر جنوب شرق آسیا به یقین نپال بیک عامل جیوپولیتیکی مهم بدل خواهد شد.

اوضاع بطور مثال در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین نیز بصورت روز افزونی در حال انفجار است - با وجودی که امریکای لاتین مرکز توفان هان نیست. طوریکه معلوم است امریکائی توان در عین وقت در هر جا مداخله کند. در واقع مقاومت مردم جهان بخصوص مقاومت مردم عراق، همین حالا تا حدودی شرایط تعرض امپریالیست ها را تغییر داده است. از جانب دیگر امپریالیست ها زمان زیادی هم در اختیار ندارند. بطور مثال در شرایطی که امریکادر عراق در گیر است نوک دیگر «خاور میانه بزرگ» را نگاه کنید: هر روز پیشتر از روز پیش معلوم میشود که امریکائی توانسته است ثبات دلخواه اش را در افغانستان ایجاد کند.

این جنگ، در کشورهای امپریالیستی نقاب از چهره دیکتاتوری بورژوا امپریالیستی برداشته و واقعیت آنرا نشان داده و بخش هائی از مردم را بشدت ناراضی کرده است: جنگ طیف وسیعی از توده های مردم را به خشم آورده و تضاد میان پرولتاریای انقلابی و متحدینش که مخالف جنگ اند را با امپریالیسم شدت بخشیده است. از امکان بدور نیست که «جنگ علیه جهان» امریکا وقوع انقلاب در قلب کشورهای امپریالیستی را سرعت بخشد. هنری کسینجر گفت: «جهان امروز در حال بی نظمی انقلابی بسر می برد». راست، گفته است. وضع امروزی جهان بطور روز افزونی برای تمامی طبقات غیر قابل تحمل میشود. جهان امروز با تضادهای عظیمی تکان خورده است. تا وقتی که این تضادها حل نشوند، تکانها خاموش نمی شوند. این تضادها بصورت می توانند حل شوند: یا به ضرر مردم یا در نتیجه پیشرفت های بزرگ مردم در جهت آزاد کردن خود از جنگال این نظام. تا آن دم جرخ ها خواهند چرخید. هیچکس نمی تواند پیش بینی کند که وضع جهان در حالتی که یک نظم زاده نشده است، خواهد ماند. اما زمانیکه شرایط موجود ادامه دارد امکان گشوده شدن روزه پیشرفت انقلاب در سطح جهانی، بگونه ای که تاریخ هرگز مانندش را ندیده است، موجود است.

گشوده شدن امکان انقلاب همیشه با دشواری ها و خطرات بزرگ همراه است. در واقع این دو روی یک سکه اند. هر دو نمود هائی از یک تضاد زیربنائی میباشد، یکی بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد.

این وضع مسئولیت بسیار سنگینی بدوش نیروهای انقلابی جهان، در قدم اول بدوش مائوئیست های جهان است. وقایع چند سال اخیر ضرورت جهان بینی انقلابی، درک و رهبری مائوئیستی را بیش از پیش، ثابت کرده است.

یادداشت ها

۱- این موضوع که دولت های امریکا و انگلستان «بمردم خودشان دروغ میگویند» نباید جنایات بزرگترشان را زیر شعاع قرار دهد. یک سازمان آکادمیک شمارش اجساد عراقی ها (iraqbodycount.org) از تاریخ نهم ماه جنوری که بمباران شروع شد، حداقل تعداد تلفات افراد غیر نظامی عراق را به ۷۹۶۸ نفر و حداقل آنرا به ۹۸۰۱ نفر تخمین میزند. بسیاری از تلف شدگان، هر چند تمام تلف شدگان نه، توسط ارتش تجاوزگران از بین رفتند. تعداد عراقی هائی که در اثر ۱۲ سال محاصره اقتصادی ملل متحد

تلف شدند به پنجصد هزار تا یک میلیون نفر تخمین زده شده است.

۲- به نوشته اسکات رتریتام «در مورد سلاح عراق همه به اشتباه نرفته اند»، در روزنامه انترنشنل هرالد تریبون تاریخ ۶ جنوری ۲۰۰۴ مراجعه شود. اسکات رتریتام نتایج رسید که «تا حدودی با اطمینان کامل می توان گفت» عراق از لحاظ کمی خلع سلاح شده است. از گزارش ماه دسامبر سال ۱۹۸۸ حذف گردید، توام با اینکه گزارشات مشابهی را الف کیوس و هانز بلکس که پیش از اسکات رتر سلاح عراق را تقشیش نمودند نادیده گرفته شدند.

۳- بعد از اینکه قوای دریائی امریکا منابع نفتی زاپن را قطع نمودند، بمب افکن های زاپن کشتیهای جنگی امریکارا در سال ۱۹۴۱ در پرن هاربر جزایر هاوایی غرق کردند. بعضی از تاریخ نویسان ادعا میکنند مقامات امریکائی این حمله ناگهانی را پیش بینی میکردند اما جلوتر از آن رفتند تا به جنگ خود در جنگ جهانی دوم قیافه جنگ «دفاعی» بدهند.

۴- تنها قوای زمینی ممنوع شده بودند. اینجر لیک، پایگاه هوائی بزرگ همیشه بروی امریکا باز بود. اینجر لیک توام با پایگاه نظامی امریکادر آلمان مثلثی را تشکیل میداد که قوای اشغالگر امریکادر رفت و آمد مواد لو زستیکی، بهداشتی، به عراق کماکان استفاده میکنند. در ماه جنوری ۲۰۰۴ حکومت ترکیه به امریکا اجازه داد صد ها هزار نفر ارتشی از اینجر لیک به عراق سرازیر شوند. اینبار از پارلمان درخواست نشد.

۵- به گفت و شنود میان سفیر (بازنشسته) امریکا هیوم هوران بر کلی و مشاور متقاعد نیروهای ائتلافی موقت که با یک نفر خبرنگار پرو فیسرتام مارک دند که در مجله نیویارک ریویو اف بکس به تاریخ ۱۲ جنوری ۲۰۰۴ طی نامه هابه نشر رسید، مراجعه شود.

۶- در فاصله ماه جنوری و ماه می ۲۰۰۴ به تعداد ۲۵۰۰۰۰ سرباز بین عراق و افغانستان باید رد و بدل شود. این رقم بعد از جنگ جهانی دوم بزرگترین رقمی است که قوای نظامی به این پیمانته وسیع رد و بدل میشود.

۷- به مجله منتلی ریویو (monthlyreview.org) مراجعه شود.

۸- علاوه بر ۱۳۲۰۰۰ ارتشی عادی در عراق، امریکادارای قوای مخصوص ضد شورش که تعدادشان مخفی است، نیز میباشد. انگلستان مجموعاً ۱۲۰۰۰ نفر ارتشی دارد. کشورهای دیگر مجموعاً دارای ۱۲۰۰۰ نفر ارتشی میباشد. یک ربع کمتر از آنچه امریکا از این کشورها تقاضا کرده است. بعضی از این ارتشیان قرار است بخدمات غیر جنگی کمک کنند، گرچه حدود ۳۶ نفر آنها در جنگ بقتل رسیده است. ارتشیان انگلیسی که نظر به امریکائی ها کمتر در جنگ شرکت دارند ۵۶ نفر تلفات داده اند. بر علاوه ۹۶ نفر امریکائی کشته شده حدود ۱۰۰۰ نفر ارتشی به علل بهداشتی از عراق خارج شده

بقیه از صفحه ۲۱

مرکز کمونیستی مائوئیستی

هند :

۳- ندای مقاومت زانویه - آوریل ۲۰۰۲، صفحه Resistance Call, Jan-April 2002, p. 13.
۴- بیانیه توسط کمال از کمیته ویژه "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" بهار-جاکاند-بنگال، نقل شده توسط بانجری.

۵- ستاره رخ، شماره ویژه، صفحه ۲۰، تاره سرخ) RedStar ایران "مرکز کمونیستی مائوئیستی" بزبان انگلیسی است.

۶- منتخبات مائو، جلد ۲، صفحه ۹۴-۹۵ بزبان انگلیسی
۷- چگونگی آغاز کار "مرکز کمونیستی مائوئیستی" و چگونگی برخوردش به این جنبش دربرگرفته هائی از آلسوک بانجری "در مناطق" مرکز کمونیستی مائوئیستی" در این شماره ج ب ف آمده است.

۸- ستاره سرخ شماره ویژه - صفحه ۳، این مقاله اولین بار در داکشین دش، ارگان بنگالی (مرکز کمونیستی مائوئیستی) در ماه ژوئن ۱۹۷۱ چاپ شد، که بعداً ترجمه انگلیسی آن در نشریه ستاره سرخ در اول ماه مه ۱۹۹۵ چاپ شد.

۹- در دوره کوتاهی کمتر از ۲ سال، "مرکز کمونیستی مائوئیستی" قادر شد با دیگر نیروهای مائوئیستی مثل مرکز کمونیستی انقلابی هند (مائوئیست) متحد شود. بعد از این اتحاد نام حزب تغییر مختصری کرده و از MCC به MCCI تغییر کرد. بلافاصله بعد از آن وحدت با مرکز کمونیستی انقلابی (مائوئیست) که بعد از یک انشعاب از "مرکز کمونیستی مائوئیستی" چند سال قبل تشکیل شده بود، صورت گرفت. سپس قدمی دیگر در جهت اتحاد با گروهی از دومین کمیته مرکزی حزب کمونیست هند (م ل) که قبلاً موضع غلطی داشتند در مورد لین پیائو داشتند و او را رفیق نزدیک مائو و پیر واقعی مائو و ...

قهرمان جنگ خلق میدانستند، لین پیائو یکی از رهبران حزب کمونیست چین بود که در طول سالهای انقلاب فرهنگی چین بمنابه یک رویزیونیست افشاء شد. حالاً بعد از مبارزات ایدئولوژیک طولانی این موضع را رد کرده و با "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" متحد شده اند.

۱۰- کنفرانس منطقه ای احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی اترناسیونالیستی در جنوب آسیای بطور موفقیت آمیزی در ژوئیه ۲۰۰۳ برگزار شد. این کنفرانس برای اولین بار در مناطق آزاد شده جاکاند تحت حفاظت ارتش چریکی رهائیبخش که توسط "مرکز مائوئیستی کمونیستی هند" رهبری میشود، برگزار شد. ستاره سرخ، شماره ویژه، صفحه ۴۲-۴۳.

* * * * *

* * *

از آسمان نهم می توان ربود ماه را
و صید کنیم لاک پستان را
از قعر پنج دریا.

باشد که باز گردیم!
آواز فتح خوانیم، با خنده و ترانه؛

دشوار نیست هرگز، پیچیده کار دنیا
گر جرات کنی صعود قله ها را.

کمیته جنبش انقلابی اترناسیونالیستی
آوریل ۲۰۰

بقیه از صفحه ۳۰ :

آتش خاموش ناشدنی ...

را مورد معامله گری قرار دهد - هم یاسر عرفات وهم امپریالیست هائیک آگاه بودند که هیچ موافقتنامه ای نمی تواند حق بازگشت فلسطینی هابه فلسطین را از آنها سلب نماید و «دولت کوچک» فلسطین آنها را به صلح وادار سازد .

اتفاق این یکی از دلایلی خواهد بود که ممکن است شارون بصورت یکجانبه باین اقدام دست بزند - تا اسرائیلی هابه عناصر فتودال کمپرادوریک «دولت کوچک» که سخت در عیش آن بسر می برند، اعطا نمایند - بدون آنکه حق بازگشت فلسطینی های پناهنده کمپهارا رسماً منسوخ سازند - یعنی شرایطی را مهیا سازند که به تسلیمی ننگینی تن در دهند .

فلسطینی هابا قدرت هیولائی روبرو اند و هنوز هم آن رهبری ای را ندارند که قدم به پیش نهد و دشمنان مردم فلسطین را در میدان نبرد شکست دهد - اما کسی شک ندارد که مبارزات شان کماکان ادامه خواهد یافت - و ستم دیده گان جهان دوشا دوش آنها حرکت خواهند کرد .

مبارزات خلق فلسطین درستی جمع بندی را که مائوتسه دون ارائه داده است بروشنی ثابت میکند - بدین معنی که «مرتجعین توطئه میکنند شکست می خورند - باز هم توطئه میکنند باز هم شکست میخورند و سرانجام نابود میشوند».

اینست منطق امپریالیست ها و مرتجعین جهان دربر خورد با مردم آنها - هرگز از این منطق سرپیچی نمی کنند ... اما وقتی مردم مبارزه میکنند شکست میخورند باز هم مبارزه میکنند شکست میخورند و باز هم مبارزه میکنند تا آنکه پیروز میشوند ... خلقها نیز از این منطق سرپیچی نمی کنند .»

اند. (این ارقام تا ۱۳ جنوری ۲۰۰۴ است).

۹- جای تعجب اینست که حتی صدام حسین می توانست انتخابات پراخ اندازد. اما پال برمر آرا «غیر عملی» میخواند .

۱۰- حتی هوارددین که در مقابل پوش کاندید است و نظریه همه دموکرات هایبشتر «ضد جنگ» میباشد، میگوید «حال که در آنجا رفتیم نمی توانیم آنرا ترک کنیم». طوریکه روزنامه کارگر انقلابی، ارگان نشراتی حزب کمونیست انقلابی امریکا اشاره نمود «این موضع گیری بر ضد جنگ نه بلکه بطرفداری از جنگ است - ولو آنکه برسروصدای قهرتصنی جورج بوش را محکوم میکند».

۱۱- باساز برخی گزارشات، وی به اصطلاح گفته است «روسیه را باید خرید» - حال امریکا هر تلاشی بخرج دهد که خود را طرفدار روسیه جلوه بدهد، علیرغم اعتراض روسیه، امریکا بدور آنکشور حلقه محاصره کشانده است، امریکا با دقت کامل در جنوب روسیه سه کشور حوزه دریای بالتیک را در پیمان ناتو با خود دارد. در پرواز از فرودگاه این کشورها تاسن پترزبورگ روسیه فقط سه دقیقه را دربر میگیرد .

۱۲- بین امریکا و فرانسه مسائلی وجود دارد که نظریه مسئله عراق و شرق میانه اهمیت آنها بر مراتب برایشان بالاتر است. بطور مثال در آوج اولین کنفرانسی که بعد از دهه سال اروپا با دولت های افریقای شمالی دائرنمود کولن پاول بحیث یک مامور عالیرتبه امریکائی به مراکش و الجزایر سفر کرد پاول کمکهای نظامی مراکش را دوچندو کمکهای اقتصادی آنرا چهارچند بالا برد. بعد از این سفر، در قلمروی که معمولاً متعلق به فرانسه بوده است، در ماه بعدی نتیجه آن شد که مراکش با ارتش امریکا قراردادی امضا نمود و مراکش به چهار کشوری که در افریقای غربی در حوزه نفوذ فرانسه می باشند، ارتش بفرستد. ■

بقیه از صفحه ۸ :

نامه داخلی کمیته ...

رهبری پیشاهنگ شان حمایت نیرو های مترقی و توده های انقلابی سراسر جهان را جلب خواهد کرد. این یک قانون تخطی ناپذیر است. مقاومت انقلابی در نبال به اضافه حمایت بین المللی میتواند مانع از آن شود که امپریالیست ها و مرتجعین علیه انقلاب نبال متحد شوند و دست بیکی کنند. هیچ وقت آنکار کردن به امپریالیست ها و مرتجعین امکان پذیر نخواهد بود اما با تشدید مبارزه انقلابی و ساختن یک جنبش اصیل در حمایت از جنگ خلق در نبال میتوان در میان امپریالیست ها و مرتجعین شکاف انداخت که به نوبه خود درهای جدیدی را بروی گسترش مبارزه خلق باز میکند.

سیاست صحیح آن است که توجهمان را بروی مقابله با جنگ امریکا در عراق متمرکز کنیم اما ساز هر فرصتی برای پیشبرد تبلیغ و ترویج بر سرانقلاب نبال استفاده کنیم و این وظیفه را در کار عمومی مان بیافیم. رفا: ما این نامه را با شعری از مائو به اتمام میرسانیم:

مرکز کمونیستی مائوئیستی هند :

سه دهه رهبری گردان بی چیزان

تظاهرات انقلابی به کلکته یا شهرهای دیگر سفر کنند. دولت هند تلاش میکند بر این حزب برچسب تروریست بزند (کاری که این روزها مرتجعین برای بدنام کردن انقلابیون میکنند) اما دهها میلیون نفر در مناطق تحت نفوذ حزب زندگی میکنند و ابعاد حمایت توده ای از این حزب انکار پذیر نیست.

امروز "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" دارای تعدادی سازمانهای توده ای دهقانی است که توده های وسیعی را زیر شعار "زمین به دهقان، قدرت سیاسی به انجمن ده" بسیج کرده اند. "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" با اینگونه سازماندهی، دهقانان را در مبارزه علیه فقر و فلاکتشان رهبری میکند. فقر و فلاکتی که ریشه در شرایط بی زمینی و عموماً شیوه سازماندهی کشاورزی در کشور دارد. در این نوع سازماندهی کشاورزی، مجموعه ای از زمینداران، رباخواران کلاش، بوروکرات های دولتی و امانالهم میلیونها دهقان را چپاول میکنند.

فعالتهای "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند"

در اوت ۲۰۰۱ یک دسته مسلح از "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" در ساعت نه و نیم شب ۱۲۰۰ نفر از مردم را در راهپیمایی در جاده اصلی گراند ترانک نزدیک روستای کولگو در قریه هزارباغ رهبری کردند. آنها یک کامیون حامل حبوبات را متوقف کرده و نیمی از کیسه های بزرگ حبوبات را در میان توده ها توزیع کردند، تا اینکه با ورود نیروهای تقویتی

"مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" پیروزه در ایالات جارکند، بنگال غربی، چاتیس گار، بیهار و اوریسای هند فعال است و مناطق چریکی و تاحدمهمی قدرت سیاسی انقلابی را در بخشهای وسیعی از جارکند و بخشهایی از ایالتهای میجاور توسعه داده است. این مناطق در بر گیرنده میلیونها تن مردم فوق العاده فقیر است که عمدتاً از گروه های مختلف آدیواسی یا مردم قبیله های بومی میباشند. در طول قرنهای این مردم به مناطق بلند، جایی که حاصلخیزی زمین در آنجا نسبت به مناطق شمال در بیهار و یارغرب در بنگال کمتر است، کوچ داده شده اند. در این نواحی بندرت مدرسه ای یافت میشود و کمتر تقریباً وجود ندارد. وحدت با گروه مرکز کمونیستی انقلابی هند (مائوئیست) در سال ۲۰۰۳ حضور این حزب را در پنجاب که ایالتی در شمال غربی هند است، تقویت کرد. ۲

"مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" مبارزه مسلحانه ای را سازمان داده است که در عملیات مختلف آن صدها و برخی اوقات هزاران جنگنده شرکت میکنند. در جارکند این حزب علاوه بر مبارزه مسلحانه، مبارزات توده ای متفاوتی مانند برقراری بندیا اعتصاب عمومی سازمان میدهد. این اعتصابات عمومی اغلب "اوضاع معمولی" شهر را بهم زده و یابیه کلی مختل میکنند بطوری که حتی خطوط راه آهن استراتژیک دولتی هند که در مسیر دهللی - کلکته از جارکند میگذرد، را متوقف میکنند. در مواقعی، چندین هزار از دهقانان بسیج میشوند تا برای

یکی از نیروهای مهم مائوئیستی جهان، حزبی که در خارج از هند کمتر شناخته شده است، "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" است که از سال ۲۰۰۱ یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوده است. این مقاله تلاشی است در جهت معرفی سابقه تاریخی، فعالیتها و درک سیاسی "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" به خوانندگان. این مقاله علاوه بر اسناد "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" و یاری هواداران آن، بر پایه چیزوه ای بنام "درون منطقه" مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" نوشته آلوک بانری چاپ ژوئن ۲۰۰۳، نوشته شده است. گزیده هایی از آن جزوه در همین شماره منتشر شده است. ۱ ج ب ف

و فیکه سخن از جنبش کمونیستی بین المللی به میان میآید، مسلماً از جنبش کمونیستی هند سخن به میان خواهد آمد. این مسئله از چند جهت و به دلایل مختلف صادق است. هند کشور بزرگی است که از نظر جمعیت مقام دوم در جهان را دارد و در کنار چین دارای تاریخی طولانی در جنبش کمونیستی است. امروز در هند تعدادی چند از نیروهای کمونیستی واقعی موجودند که یکی از مهمترین آنها "مرکز کمونیستی مائوئیستی" میباشد. این حزب دارای یک دهه سنت باشکوه بسیج بی چیزان در مبارزه مسلحانه علیه طبقات استثمارگر است. این حزب از سال ۲۰۰۱ یکی از شرکت کنندگان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوده است.



انقلابیون بازگذاشته است. وزیر کشور ارتجاعی و شیاد هندبنام ادوانی، ریاست جلسات معمولی دولت در ایالات مختلف هند را که در آنها مبارزه مسلحانه برپاست، بعده میگردد تا اختناق را هماهنگ سازد.

علیرغم افزایش فشار از طرف دولت ارتجاعی، "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" توانایی خود را قدم به قدم برای شکست دادن حملات ارتجاعی نیروهای امنیت مرزی هند (بی اس اف)، نیروی ذخیره پلیس مرکزی (سی آر پی اف) و بقیه نیروهای نظامی پلیس، افزایش داده است. حزب اعلام کرده است که "مابه مرحله ای رسیده ایم که برای حکومت غیرممکن است که فعالیتهای مان را از طریق پلیس محدود کند. دیریا زود آنها را رتش را به خدمت خواهند گرفت و ما خود را برای مقابله با این اوضاع آماده میکنیم. برای اجتناب از ضربه، باید نبرد را به مرحله بالاتری ارتقاء دهیم." ۴

زمینه های تاریخی:

برای درک از کار امروز و چشم اندازهای "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند"، مفید است که برخی سیر خط های مهم جنبش کمونیستی هند را بررسی کنیم.

حزب کمونیست هند بمطابق بخشی از انترناسیون سوم یا کمیتارن تشکیل یافت. اما این حزب برعکس حزب کمونیست چین برهبری مائو، هرگز قادر نشد استراتژی صحیح انقلابی را ترسیم کند. تنها بعد از جنگ جهانی دوم و پیروزی انقلاب چین برخی عناصر حزب کمونیست هند شروع به بکارگیری برخی از روشهای انقلاب چین بویژه مبارزه مسلحانه انقلابی دهقانی کردند.

جنبش تاریخی دهقانان انقلابی تالانگاد را در دهه ۴۰ میلادی در بخشی که امروز ایالت آندراپرادش در جنوب هند است، شروع شد. این جنبش مسلحانه میلیون ها دهقان را در بر گرفت و چون طوفانی در حال گسترش بود تا اینکه درست بعد از اعلام رسمی "استقلال" توسط حکومت نهر و بوطر و وحشیانه ای سرکوب شد. رهبری حزب کمونیست هند (ک ه) در آن زمان از درون به این جنبش انقلابی دهقانی خیانت نمود. این خیانتی تاریخی به جنبش انقلابی دهقانی توسط جریان غالب حزب کمونیست هند بود، که با اعمال خود را بمطابقه حزبی رویزیونیست و زانده طبقه حاکمه هند نشان داد.

بنابراین خصلت رویزیونیستی اش، تاخرخره در پارلمان تاریرسم آغشته بود. فاسد شدن این حزب آنچنان مورد حمایت ارتجاعیون قرار گرفت که آنها به اصطلاح "اولین حکومت کمونیستی منتخب" در ایالت جنوبی هند، کرالارا آنچنان تبلیغ میکردند که گویی پیروزی خودشان بود، که در حقیقت چنین هم بود. مائو در سال ۱۹۶۳ مبارزه ای را علیه حزب کمونیست شوروی (که تحت رهبری خروشچف بود) در سطح بین المللی آغاز کرد. انشعاب از رهبری حزب کمونیست هند امری اجتناب ناپذیر شد. از آنجائیکه این به معنی انشعاب از یک تشکیلات رویزیونیستی بود، طرح شعارهای انقلابی و بسیج برای حمایت از کمونیست های انقلابی و توده ها را ضروری میساخت. بنابراین در ابتدای انشعاب، حزب کمونیست هند (مارکسیست) از حمایت انقلابیون برخوردار شد. اما حزب کمونیست هند (مارکسیست) موضعی سنتریستی را در قبال جنبش بین المللی کمونیستی اتخاذ کرد. هرچند که در مجادلات بزرگ بین مائو و خروشچف و نمود کرد که در فاصله ای بین چین و شوروی ایستاده است، اما هرگز انتقادات انقلابی مائو را قبول نکرد. به مرور زمان چهره واقعی یعنی چهره رویزیونیست حزب کمونیست هند (مارکسیست) بیشتر افشاء شد. و ابتکاری تازه برای تشکیل حزب نوین انقلابی یا "حزب طراز نوین" را ضروری ساخت. بنابراین

سلاح کردند، سپس وانمود کردند که در خطرند و به کمک احتیاج دارند و یاد و فریاد از دو پرسنل واگن مجاور کمک خواستند. وقتی که دو پرسنل بعدی باعجله به این واگن رسیدند، چریکها آنها را نیز گرفتند و خلع سلاح کردند و به این ترتیب ادامه دادند. تا اینکه در آخر بدون شلیک حتی یک تیر همه پرسنلهای جی آر پی را خلع سلاح کردند!

بیشتر فعالیت "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" در میان مردم قبایل شمال شرقی هند است. یکی از موضوعات مبارزاتی این مردم حق استفاده از جنگل است. حکومت اکثر عملیات جنگلی را تحت کنترل خود گرفته است و منافع آنرا به جیب خود میریزد. در یک حادثه پلیس و کارکنان اداره جنگلداری تقریباً ۱۰۰ پناهگاه قبایل فقیر و دلیتها (آنهاهی که از نظر هند و ما جزو کاست پایین محسوب میشوند) برخی اوقات آنها را "کاست نجس" مینامند) را در روستای کورادی در میزان پور یعنی قریه ای که وزیر ارشد ایالت اوتارپرادش، جنات سینگ از آنجاست به آتش کشیدند. قصد آنها بیرون کردن آنها از منطقه بود. در همان حوالی پلیس اوتارپرادش ۱۶ دهقان انقلابی را در آنچه که آنها "زد و خورد" نامیدند، به قتل رساندند. گروه های مختلف حقوق بشر، حکومت را به خاطر پوشاندن آنچه که در واقع علناً اعدام بود، تقیب نمودند.

"مرکز کمونیستی مائوئیستی" و هوا داران یکی از قبایل به مقابله برخاستند و ۶۶ سرباز را خلع سلاح کردند. حکومت که از این مسئله بخشم آمده بود، ۲۵۰ لک روپیه (هر لک معادل ۱۰۰،۰۰۰ روپیه معادل ۲۰۰۰ دلار آمریکایی) را برای اطلاعاتی که منجر بدستگیری مائوئیست ها شود جایزه تعیین کرد. (این مبلغ عظیمی بحساب میآید. یعنی بیشتر از مزد متوسط سالانه در روستا های هند). با این وجود، دولت توانست هیچ اطلاعاتی بدست آورد. در عین حال حکومت رذالت خود را در مقابل ادعای نقض حقوق بشر در مورد قبایل و دلیتها را با دادن جایزه نقدی به مامورین پلیسی که مسئول این قتل عام بودند، نشان داد.

در حدود ساعتهای ۷ شب ۱۹ دسامبر ۲۰۰۲ بود که حدود ۷۵ نفر از اعضای پلیس مسلح جار کنند، بیکریکی از مائوئیستهای کشته شده را از میان مناطق انبوه جنگلی سارتاندا انبوه ترین جنگل آسیا، برمی گردانند که ناگهان در کمین چریکهای حزب اقتادند. در این حمله ۱۸ پلیس کشته و بیست تاپیست و پنج نفرشان زخمی و بقیه اکثر اسلیم چریکها شدند. بیش از ۵۰ سلاح بدست آمد. پلیس کارزار اختناق علیه توده های بخصوص مردم فقیر قبایل منطقه، از جمله تجاوز به زنان، راه انداخته بود. دولت هند بطور روز افزونی از رشد و تقویت این حزب و دیگر بخشهای جنبش کمونیستی هند مشخصاً، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) معروف به گروه "جنگ خلق"، که در مناطق مختلف دهقانی کشور در مبارزه مسلحانه انقلابی پیشرفتهای مهمی داشته است، احساس خطر میکند. دولت هند و همچنین نیروهای فتوادی محلی و اوپاشان مسلحان، "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" و "حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق) و دیگر نیروهای کمونیستی، رازیر حملات سبانه خود قرار داده اند و هر ساله صدها نفر از انقلابیون کمونیست و یاد دهقانان هوادار آنها را به قتل میرسانند. آنها اغلب انقلابیون را که اسیر کرده و یا خلع سلاح میکنند و همچنین دهقانان هوادار حزب را در جابه قتل می رسانند و بعداً آنها را قربانیان "زد و خورد مسلحانه" معرفی میکنند. قوانین فاشیستی جدید همچون "قانون مبارزه با تروریسم"، دست حکومت را برای اختناق علیه

پلیس، مجبور به عقب نشینی شدند. تحت تاثیر این موفقیت شب بعد گروه بزرگتر ۸۰۰ نفری، ۵ کامیون را در جاده گراندر ترانک نزدیک روستای تیت لامور در نزدیکیهای قریه گیریدی متوقف کردند. "مصادره دارایی های ریاخوران و توزیع آن میان مردم"، "برقراری حاکمیت کمیته های انقلابی دهقانان" و "حفظ جان مردم در مقابل گرسنگی" از جمله شعارهایی بودند که از طرف شرکت کنندگان داده میشد. پوسترها و پنهایی در بالای سر هزاران دهقان دیده میشد. قبل از آنکه غذا ها میان مردم توزیع شوند، ۳۰ خودرو و جیب پلیس وارد صحنه شد. جنگ سختی در گرفت، اما انقلابیون با مین گذاری برای این مسئله تدارک دیده بودند. پلیس با نارنجک جواب داد، که با تبادل آتش شدیدی ادامه یافت پلیس عقب نشینی کرد پس با تعداد بیشتری دو باره حمله کرد. اما چریکهای "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" یکبار دیگر در مقابل این حمله مقاومت کردند و اعتماد بنفس خودشان و دهقانان بشدت تقویت شد.

انقلابیون میان بخشهای وسیعی از روستاها عمیقاً نفوذ کرده اند. اما تمرکز بر بیکار نشسته و سعی میکنند با استفاده از قدرت دولتی بذرترس و وحشت رادرمیان مردم بپاشند تا آنان با طرف انقلابیون نروند. بیش از دو سال پیش وقتی که "بابولال ماراندی" به مقام وزیر ارشد ایالت جار کند رسید خود را مردی قدرتمند، شخصیتی هیتلر مانند که کل جنبش ها و مبارزات انقلابی این ایالت را "در هم خواهد کوبید" معرفی کرد. آنها تعدادی از اعضای کسان کارانتی کاری کمیته (کمیته انقلابی دهقانان)، که قیامی را در سال ۱۹۹۰ با شرکت صدها هزار دهقان فقیر و متوسط رهبری کردند، ردیابی و دستگیر کردند. یک دادگاه ویژه در گایا تعدادی از آنها را به حبس ابد محکوم کرد و به چهار نفر از آنان محکومیت اعدام داد. "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" در اعتراض به این حکم ناعادلانه فراخوان اعتصاب عمومی (بند) ۷۲ ساعته را در ایالات بیهار و جار کند داد که حمایت عظیمی را بدنبال داشت. یک گزارشگر فصل نامه انقلابی هندی در رانچی بنام ندای مقاومت گزارش میدهد "بیشتر مدارس، کالج ها، دادگاه ها، ادارات، مغازه ها و بازار ها تقریباً به حالت تعطیل درآمدند. وسایل نقلیه در بیشتر جاها از حرکت باز ماندند. سرویسهای قطار در خط های اصلی و فرعی متوقف شدند. هزاران نفر از مردم بر روی ریل های خط آهن بست نشستند، و اعتراضشان به این حکم ها را بدینسان اعلام کردند. موفقیت اعتصاب عمومی در ۱۸ قریه ۱۰۰ درصد و در ۴ تای دیگر ۸۰ درصد بود. زندگی معمولی در ایالت بیهار بهم خورد. بنظر میرسد که کل منطقه زیر حکومت نظامی قرار دارد در طول سه روز بند، مائوئیستها در اعتراضات فعالشان، حملات انقلابی را ضد پلیس و ادارات در لوهارداگا، گوملا و جاهای دیگر با موفقیت سازماندهی کردند." ۳

رسانه های هند پر از داستانهای ترسناک در مورد توطئه های تروریسم بین المللی است، اما واقعیت آن است که انقلابیون بخش عمده سلاح ها و مهمات خود را از خود دولت هند بدست میآورند؛ یعنی از پلیس و سپاهیان شکست خورده دولت مصادره میکنند. انقلابیون از نظر تسلیحاتی در ضعف اند اما از نظر روحیه و ابتکار عمل در موقعیت برترند. و خوب توانسته اند معضل ضعف تسلیحاتی را با استفاده از روحیه و ابتکار عمل حل کنند. مثلاً در یک مورد، نیروهای عمومی ذخیره پلیس (جی آر پی) در یک قطار در مسیر بارگاه خانه نزدیک ایستگاه هاروبرا تقسیم شده بودند و در هر واگن دو پرسنل جی آر پی قرار داشت. چریکهای "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" واگن آخر را تسخیر کردند و دو پرسنل آنرا خلع

"مرکز کمونیستی مائوئیستی" همچنین از طریق تحلیل همیارانه و برقراری ارتباط با جنبش جارتکدیزرشد کرد (این جنبش بود برای ایجاد دولت مستقل قباایل بومی مناطق بلندوتپه ای منطقه بیهار، که در سالهای ۱۹۷۰ شکل گرفته بود). ۷.

دشمن به منظور سرکوب مبارزه رشد یابنده طبقاتی، علاوه بر نیروی پلیس که قباایکار میبرد، نیروهای شبه نظامی رانیز بکار گرفت. بنابراین چریکهای مائوئیست مجبور به مقابله با نیروهای شبه نظامی و نیروهای وظیفه ویژه که برای جنگهای ضد چریکی تعلیم دیده اند، میباشند. "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" بنابه این ضرورت نیروهای مسلح خود را از نظر کمیت و هم کیفیت تکامل داده است. سازماندهی از دسته به جوخه و گروهان تکامل یافته است و اخیراً ارتش چریکی رها بیخش خلق نامگذاری شده است. این مسئله مبرهن است که جنگ چریکی باید نقش استراتژیکی را در کل روند جنگ خلق بازی کند. اما هماهنگ با تکامل جنگ، جنگ چریکی به جنگ متحرک و جنگ موضعی تکامل خواهد یافت. اینک مبارزه به سطحی رسیده که جنگ متحرک نقشی فزاینده دارد، اما هنوز نقش عمده را نیافته است.

اسناد تاسیس "مرکز کمونیستی مائوئیستی" بر اهمیت مناطق پایگاهی در روند انقلابی هند تاکید می ورزد؛ "اگر قرار است که مائوئیست ارضی کنیم، ارتش خلق و پایگاه های سرخ بسازیم، باید که پیوسته بر برخی از اصول پایه ای در مورد روابط درویشان پایدار باشیم. وظیفه ساختمان و تحکیم انقلاب ارضی مسلحانه، ارتش خلق و مناطق پایگاهی ارتباط تنگاتنگی با هم دارند.

"بدون انقلاب ارضی مسلحانه، نمی توان هیچگونه ارتش خلقی ساخت. متقابلاً، انقلاب ارضی بدون ارتش خلق نمیتواند به مرحله نهایی خود تکامل یابد.

به همین ترتیب، بدون ارتش خلق مناطق پایگاهی رانمی توان ساخت. متقابلاً بدون مناطق پایگاهی موجودیت ارتش خلق نمی تواند تضمین شود."

"تنها از طریق مبارزه چریکی، انقلاب ارضی و برقراری ارتش خلق است که منطقه پایگاهی سرخ میتواند ساخته شود. تنها از این طریق است که اوضاع انقلابی حاد میتواند در سرتاسر کشور شتاب یابد و با انتکاء بر مناطق پایگاهی و با یاری ارتش خلق، انقلاب ارضی تحکیم، تعمیق و گسترش یابد. ۸"

این حقیقتی است که درک صحیح از این مناسبات و ساختن قدرت سیاسی سرخ، موضوعی مهم در بحث و مجادله در جنبش کمونیستی هند بوده است. بادر نظر گرفتن قدرت دولت ارتجاعی هند، برپایی مناطق پایگاهی مسئله ساده ای نیست، اما "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" پیشرفتهای مهمی را در این مورد در مناطق مرکزی فعالیتش حاصل کرده است. کمیته انقلابی دهقانان (کارااتی کار) کیسان کمیته (در روستاها اعمال قدرت میکند، مثل تقسیم زمین و محصولات مصادره شده از دشمنان طبقاتی، سازماندهی پیشرفت کارها، مثل ایجاد حوضچه ها برای تولید ماهی، حل و فصل مناقشات میان مردم و پیگیری امنیت مردم، تیم های فرهنگی از رقص و آواز، بنیادهای ابزار جامل خط استفاده می کنند. در این قسمت از هند، که مدتهای مدیدی مورد بی اعتنائی مقامات مرکزی قرار داشته است، در مدرسی که توسط مقامات انقلابی برپا شده مردم پی سواد سواد پایه ای می آموزند و نیز به سیاست روی می آورند. قدم به قدم مناسبات نوینی میان مردم و فرهنگ

کمونیستی مائوئیستی هند" بوده است که امروز همچنان ادامه دارد. این حزب عمدتاً بر اساس استراتژی "محاصره شهرها از طریق دهات" و انتخاب "روستاها بنیابه صحنه اصلی جنگ"، پیوسته اهمیت فراوانی به کار در روستاها و در میان دهقانان و نیز تکامل مبارزه مسلحانه داده است.

"مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" و حزب کمونیست هند (ل) بدروستی راه انقلاب چین را بنیابه راه پایه ای انقلاب هند بر گزیدن دو سازمانهای کمونیستی واقعی تلاش کرده اند که خود را بر پایه آموزشهای مائوئیستوار سازند. اگرچه این دو حزب شباهتهای پایه ای دارند اما آنها سر منشأ، مجزاسازمانهای مجزا و طبیعتاً متد کار مجزایی را از همان آغاز کار داشته اند.

بنابراین واقعیتی تاریخی است که "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" یک جریان مجزا در جنبش کمونیستی هند، با توشه باری از تجربه، درک و قدرت برای خدمت به کل جنبش است.

جنگ خلق

بنیابه وظیفه مرکزی:

از همان بدو کار، "مرکز کمونیستی مائوئیستی" طرفدار مبارزه مسلحانه بنیابه شکل اصلی مبارزه و برپایی جنگ خلق بنیابه وظیفه مرکزی حزب بود. هیچ حزبی در جهان نمیتواند از همان ابتدای درک و شناختی کامل داشته باشد. بگونه ای که مائو و روشنی بیان میکند، جنگ را باید از طریق خود جنگ آموخت. درک روشن "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" در سالهای ۱۹۶۰ در مورد این مسئله حیاتی انقلاب قابل توجه است و این موضع را مکرراً بیان کرده اند که:

"جنگ مسلحانه انقلابی، جنگ خود مردم مسلح است؛ همانطور که مائو نشان داد، این یک جنگ خلق طولانی مدت است. اوضاع مشخص اقتصادی و سیاسی هند تماماً ما را به این نتیجه میرساند که راه ترسیم شده توسط رهبر کبیر و آموزگار مائو، توسعه دون، راه انقلاب چین یعنی برقراری ارتش قدرت مند خلق و میلش برای خلق، برقراری مناطق پایگاهی قابل انتکاء، قدرت مند و خود کفا در مناطق روستایی، تحکیم و گسترش بی وقفه ارتش خلق و مناطق پایگاهی، محاصره تدریجی شهرها از طریق آزادی روستاها و بالاخره تسخیر شهرها و برقراری سیستم دولتی و اعمال اتوریته سیاسی خود خلق از طریق نابودی تعیین کننده قدرت دولتی ارتجاعی یا (بعبارت دیگر) راه جنگ دراز مدت خلق، تنها راه رهایی خلقهای هند، راه پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین است. ۵"

"روزیوینسم در تمام جهان بدون استثنای تلاش میکند تا خلقها را از مسیر جنگ خلق، تنها راه آزادی خلق، - از راه برقراری قدرت دولتی مسلح خلقهای انقلابی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا از طریق درهم شکستن ماشین دولتی طبقه حاکمه ارتجاعی، منحرف کند" ۶

رهبری حزب نه تنها تئوری جنگ خلق را در اصول پذیرفت بلکه نهایت تلاش را نمود تا صادقانه آنرا به عمل در آورد. آنها مناطق دور افتاده و عقب افتاده روستایی از ایالت عقب مانده بیهار را انتخاب کردند و کار در میان دهقانان فقیری زمین بخصوص در میان قباایل بومی را آغاز کردند و به توسعه جنبش دهقانی و مبارزه مسلحانه در همان منطقه، پرداختند. بعد از آن حزب از طریق نبردهای سخت و مبارزه طبقاتی شدید با زمینداران، جوتداران، اعیان شورو، چماقداران، ارتشهای خصوصی، گاردهای مخصوص جنگل و نیروی پلیس دولتی، به توسعه مناطق چریکی در آن مناطق پرداخت. حزب در نبردهای سخت، آبدیده شد و به توسعه دسته های چریکی و میلشیا پرداخت.

انقلابیون کمونیست واقعی در چهار گوشه کشور ابتکار تازه ای را برای تشکیل چنین حزبی بدست گرفتند. این وظیفه ای سخت برای مائوئیستها بود تا جنبش کمونیستی هند را که بدست آغشته به آشغاله های رنگ زده به ارت مانده از چهار دهه سلطه روزیوینسم بود، بازسازی کنند. در چنین دورانی بود که چاروماز و مدار پرچم سرخ را علیه روزیوینسم برافراشت و خط تمایز روشنی را با آن کشید. نمره تکامل این خط انقلابی جنبش ناگزیر الیاری بود. ناگزیر الیاری نام روستایی در شمال بنگال است که در آنجا جرقه مبارزه مسلحانه ۱۹۶۷ زده شد و به سرعت به بسیاری از نقاط دیگر کشور کشیده شد. رفقای دیگری نیز بودند که به مطالعه و آموخه های خط مائو که آموخه از آن بنام اندیشه مائو یاد میشد، روی آوردند. آنان با الهام از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین، کمونیستهای واقعی را به طردهمه جانبه روزیوینستها فراخواندند. رفقا کانایی چاتر جی و آمولیا سن دوتن از رهبران برجسته جنبش کمونیستی هند هستند که با جاسارت این وظیفه را بردوش گرفتند.

این دوره با جهش و تکامل در جنبش کمونیستی هند همراه است. بعد از چهار دهه که جنبش کمونیستی هند توسط خط های غلط گوناگون و سایه روشنهای راست روزیوینستی مختلف به کجراه رهبری میشد، اواخر دهه ۶۰ و دهه ۷۰ میلادی نقطه عطفی در این جنبش بود که منجر به شکلیگیری جنبش مائوئیستی هند شد. این دوره مهم که مملو از شورش هایی علیه روزیوینسم و ارتجاع بود، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) و "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" را تولید کرد. اینها دو نیروی عمده اصلی در جنبش مائوئیستی هند هستند. ظاهراً اتحاد وسیعی بر سر مسایل اصلی انقلاب هند بین رهبران دو حزب موجود بود، اما اختلافات باقی ماند، و باعث تاسیس دو سازمان مختلف مائوئیستی در هند شد.

"مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" بنیابه

یک جریان مجزای مائوئیستی:

چرا در همان زمان دو جریان مائوئیستی مختلف ظهور کرد، موضوعی است که ارزش تحقیق دارد، اما به هر حال این هم واقعیتی در جنبش کمونیستی هند است که هر کس باید آنرا به رسمیت بشناسد.

مهم است که توجه شود که خط "مرکز کمونیستی مائوئیستی" میراثی است که اساساً از همان زمان تاسیسش بجا مانده است. جهت گیری پایه ای اش در خلال سال ۱۹۶۹ در "دارکشین دس" ارگان بنگالی زبان این حزب در آن دوران، پرداخته شد. دو مقاله متوالی بنام "دورنمای انقلاب هند" و "خط تاکتیکی انقلاب هند" در اول ماه مه ۱۹۶۹ و ۱۷ مه ۱۹۶۹ پرتیب منتشر شدند. این مقالات تصویر زنده ای از دورنمای انقلاب هند و استراتژی پایه ای و خط تاکتیکی انقلاب دمکراتیک نوین در هند را ارائه میدهند. رفقا کانایی چاتر جی و آمولیا سن نه تنها علیه ایدئولوژی و سیاست روزیوینست ها شورش کردند بلکه با سنت قدیمی "انقلابیون قهوه خانه ای" گسست کردند. آنها شهر کلکته را ترک کرده و کار در مناطق عقب مانده و دور افتاده بیهار را بر گزیدند (که بیشتر آن اکنون جزو ایالت جارتکد می باشد). آنها مبارزه طبقاتی را با انتکاء به دهقانان عقب مانده و فقیر و تکامل انقلاب دمکراتیک نوین در هند، سازماندهی کردند. دومین نسل رهبری که اینک این حزب را رهبری میکند، ادامه دهنده این میراث است. مقابله با سختی ها، زندگی پیاپی و مناسبات نزدیک با دهقانان و طبقات ستم دیده متد رهبری "مرکز

نیروهای مائوئیستی بهم نزدیکتر شده اند و بطرف هدف عالی تشکیل حزب کمونیست واحد در هند به پیش می روند، چگونگی شکل یابی و خط چنین حزبی در دستور روز کل جنبش قرار گرفته است. "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی اترناسیونالیستی، در سال ۲۰۰۳ با سه مرکز مائوئیستی متحد شده است. میاحانات با حزب کمونیست هند (م ل) (ناگزالباری)، که همچنین یکی دیگر از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی اترناسیونالیستی میباشد، در جریان است. همچنین خبرهایی مبنی بر امکان اتحاد میان "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" و "حزب کمونیست هند (م ل) (جنگ خلق)"، دو تا از قویترین نیروهای مائوئیستی که بیشترین تجارب را در مبارزه انقلابی مسلحانه دارند، مطرح شده است. این خبرها علاقمندی و شور و شوق عمومی را در میان مردم انقلابی دامن زده است.

بنابراین جنبش کمونیستی هند در گره گاهی تاریخی قرار گرفته است. تضاد طبقاتی در هند، در منطقه جنوب آسیا و جهان بمثابة یک کل حادث میشود. دشمن طبقاتی در هند درنده ترو سیستماتیک ترا همیشه به نیروهای انقلابی حمله میکند اما بواقع دورنمای پیشرفت انقلاب درخشان است. نسیمی در جهت اتحاد نیروهای مائوئیستی در حال وزیدن است. این شرایط بر پایه ضرورتی تاریخی ظهور یافته است و شایسته آنست که اهمیتی درخور بآن داده شود. شک نیست که مانند هر تکاملی، این نیز پیچیده و همراه با پیچ و خم است.

نقطه نظر

"اترناسیونال طراز نوین"

لازم به گفتن نیست که پیوستن "مرکز کمونیستی مائوئیستی" به جنبش انقلابی اترناسیونالیستی واقعه پراهمیتی در زندگی جنبش و همچنین تکامل عمومی جنبش بین المللی کمونیستی میباشد. جنبش انقلابی اترناسیونالیستی تشکیل شده است تا بمثابة مرکز جنبش جنبش بین المللی کمونیستی خدمت کند و وظیفه حرکت در جهت تشکیل اترناسیونال کمونیستی طراز نوین را برای خود تعیین کرده است. بمنظور اینکه این وظیفه به انجام رسد، ضروری است که نیروهای مائوئیستی واقعی در هند نقش کامل خود را ایفاء نمایند. شرکت "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" در جنبش انقلابی اترناسیونالیستی این مسئله را به واقعیت نزدیکتر نموده است. جهش ضروری در مسیر وحدت پیشاهنگ واحد و جهش در جنگ خلق جاری در هند رابطه ای تنگاتنگ با پیشرفتهای گذشته، کنونی و آینده جنبش انقلابی اترناسیونالیستی و پیشروی اش در مسیر اترناسیونال نوین دارد. شک نیست که درک و تجارب غنی انباشت شده توسط "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" در سه دهه مبارزه انقلابی عاملی حیاتی در پیشرفت جنبش در هند و نیز در پیشرفت کل جنبش بین المللی کمونیستی به حساب میآید.

پاورقی ها:

۱ - ایمن جزوه رامسی - Potuatola Lane, New Horizon Book Trust, 57/1 Kalkutta, 700 009 India. سفارش داد. جزوه شامل تشریح رنگی از نحوه زندگی در مناطق چریکی "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" است.

۲ - قبل از پیوند با مرکز کمونیستی انقلابی هند (مائوئیست) در سال ۲۰۰۳، "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" بنام "مرکز کمونیستی مائوئیستی" شناخته میشد. این تغییر در نامگذاریهای در این مقاله انعکاس یافته است.

بقیه در صفحه ۱۷:

مائوئیستی هند" در چند سال گذشته تصمیمی است که این حزب در سال ۲۰۰۰ مبنی بر اتخاذ ایدئولوژی راهنمای پایه مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم به جای مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون گرفت. این حزب واژه مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را از زمان تشکیل حزب بکار میبرد است. مخالفین این مسئله در درون حزب مخفیانه شروع به فعالیتهای فراکسیونی و ایضایی کردند، سپس مقاله دست نویسی بنام "اندیشه مائو در مقابل مائوئیسم" را پخش کردند و در نشریات علنی اقدام به انتشار مقالاتی در حمله به مائوئیسم کردند. اپورتونیست هاشعار مضحکی مبنی بر "مرگ بر مائوئیسم! زنده باد اندیشه مائو" را فرموله کردند. مخالفین از نظر تشکیلاتی قوی نبودند، و میشد بسادگی از آنها چشم پوشید. اما "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" به درستی متدصیحج براه انداختن مبارزه ایدئولوژیک را برگزیده که به افشای خط غلط کمک کرد و در نتیجه راه را برای تثبیت بیشتر مائوئیسم هموار ساخت.

کمیته مرکزی "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" سند پلمیکی را در ژوئن ۲۰۰۳ بنام "در بحث در مورد مائوئیسم موضع صحیح را اتخاذ کنید، پرچم مائوئیسم را برافرازید" بیرون داد. مخالفین اپورتونیست بعد از آنکه موضع بنفع مائوئیسم تثبیت شد، حملات خود علیه تشکیلات را شدت بخشیدند، چرا که فهمیدن موضع اپورتونیستی شان در بسیاری موارد بر آن منطبق نیست. این مسئله تأکیدی است دوباره بر آنکه اتخاذ مائوئیسم تنها تغییر یک واژه نیست بلکه چیزی بسیار مهمتر از آن است.

یکی از نکات عمده حملات اپورتونیست ها انکار اهمیت انتقاد مائو به استالین است. آنها همچنین بشدت با جنبش انقلابی اترناسیونالیستی و تصمیم "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" مبنی بر پیوستن به جنبش مخالفت میکردند و بحث میکردند که ج.ا.ایک عامل تفرقه است.

اگر ما این مسئله را با عملکرد مشخص "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" مورد قضاوت قرار دهیم، بروشنی میتوانیم دریابیم که اتخاذ مائوئیسم بمثابة پایه وحدت، باعث شده است که نیروهای مائوئیستی بهم نزدیکتر شوند و دورنمای این وحدت پیش از پیش شده است. "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" قادر شده است که تا بحال چند نیروی مائوئیستی را متحد کند و در روند وحدت هدف بزرگ حزب واحد مائوئیستی در هند، دستاورد های بیشتر داشته باشد. ۹.

بنابراین اهمیت وحدت میان نیرو های مائوئیستی در هند بر پایه ای صحیح همانگونه که توسط کنفرانس منطقه ای احزاب جنبش انقلابی اترناسیونالیستی جنوب آسیا بیان شده است، یعنی، "بر پایه خط مارکسیست-لنینیست-مائوئیستی و متحد در جنبش انقلابی اترناسیونالیستی" خود بخود مشخص است. این مسئله که تحولات بسوی وحدت بعد از اتخاذ مائوئیسم توسط "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" و پیوستنش به جنبش انقلابی اترناسیونالیستی و بدست گرفتن ابتکار عمل در مبنای صحیح، در میان نیرو های مائوئیستی هند شکل مشخص بخود گرفته است نه اتفاقی است و نه بر حسب تصادف.

اتحاد نیروهای مائوئیست در

هند:

بعد از انباشت تجارب قراوان، عبور از پروسه سخت مبارزه طبقاتی و مبارزه خطی و همچنین برائت تغییراتی که در سطوح ملی و بین المللی در حال تکوین است،

جدیدی در جارا کند و بقیه جاها، در حال ظهور است. این بخصوص در نقش نوینی که زنان بازی میکنند، قابل توجه است. در این منطقه عقب افتاده در هند، زنان علاوه بر فقری که در آن با مردان شریک بودند، انواع گوناگون خرافات و رسمهای قرون وسطایی برستم های وارد بر آنان میافزود. اینک تعداد بسیاری از زنان جوان در کلیه عرصه های پروسه های انقلابی - از تیمهای فرهنگی گرفته تا دسته ها و جوخه های مسلحانه که درصد قابل توجهی از زنان تشکیل می دهند - سهم میگیرند. ازدواج خردسالان که زمانی مجاز بود، در مناطق تحت کنترل خلق غیر قانونی شده و تلاش های مهمی شده تا عامل "جن گیری" را که هر ساله به قتل صدها زن میانجامد از میان بردارند. این رسم ارتجاعی بازوارز بین برده نمی شود بلکه موضوعی است برای انتقادات شدید و تعلیم و تربیت - در حقیقت این یکی از عرصه های تمرکز تیم های فرهنگی "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" است که باتولید آواز وطن، رفتارهای ارتجاعی را مسخره و افشاء میکنند.

چشم انداز سراسری:

هر چند که "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" عمده تا در یک بخش از سرزمین وسیع هند فعالیت داشته است، اما دورنمای سیاسی سرتاسری دارد. پیوستن مرکز کمونیستی انقلابی (مائوئیست) از پنجاب، حضور آنها را در مناطق کشاورزی شمال دهلی تقویت کرده است. حتی خود جارا کنندارای بخشهای صنعتی مهم بخصوص واحدهای تولیدی بزرگ فولاد است که توسط تاتا (Tata) بزرگترین گروه خصوصی سرمایه داری پروکرات در هند اداره میشود. رابطه توده های مردم این مناطق از بقیه مناطق هند نیز قطع نشده است. بسیاری از میلیونها توده نا امید، بخصوص مردان در جستجوی کار بمثابة کارگر روزمزد، باید به شهرهای بزرگی مثل کلکته یا مناطق کشاورزی مثل پنجاب مهاجرت کنند. همه این مسائل تنها بر اهمیت پیشرفت قدرت سیاسی سرخ در جارا کند و بقیه مناطق با دورنمای انقلاب سراسری هند میافزاید.

برای پیشرفت انقلاب در مقیاس سراسری در هند مسائل مربوط به حزب پیشاهنگ بر پایه مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم و متحد در جنبش انقلابی اترناسیونالیستی، خود را بشدت مطرح میسازد. بدلائل مختلفی از جمله تاریخ و وسعت هند، جنبش کمونیستی در آنجا بصورت مجزایی تکامل یافته است. ضرورت اتحاد کمونیستهای واقعی، برای مقاومت و بالاخره شکست ارتجاع درنده دولتی کاملاً مشهود است.

تلاشهای گذشته برای اتحاد نیروهای کمونیستی به موفقیت نرسیده است در حقیقت در اواخر ۱۹۹۰ شرایط تاسف برانگیز (تراژیکی) بوجود آمده که در آن نیرو های حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق) و "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" برخورد مسلحانه با هم داشتند. اهمیت دارد که یاد آوری شود که "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" به فراخوان جنبش انقلابی اترناسیونالیستی (رجوع شود به ج ب ف شماره ۲۶ سال ۱۳۷۹) مبنی بر توقف این برخورد ها و ریشه یابی دلایل آن، سرعت پاسخ داد. از آن زمان تا بحال روابط بین "مرکز کمونیستی مائوئیستی هند" و "حزب کمونیست هند م ل (جنگ خلق)" بطرز فوق العاده ای بهبود یافته است و مباحثات به منظور اتحاد آغاز شده است.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

ایدئولوژی راهنما

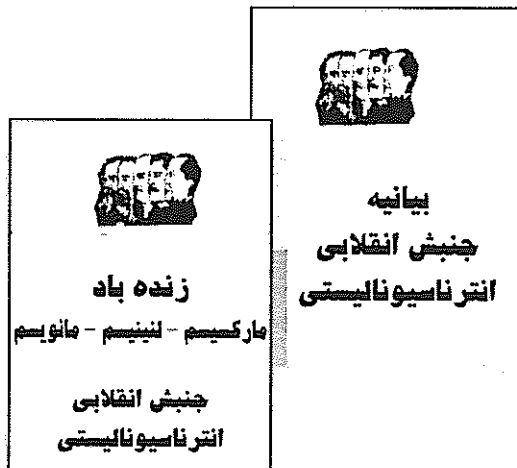
یکی از مسائل کلیدی در پیشرفت "مرکز کمونیستی

اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

و

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مانویسم

امضاً کنندگان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تشکیلات شامل جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی (جا) :



حزب کمونیست سیلون (مانویست)

حزب کمونیست افغانستان

حزب کمونیست بنگله دیش (مارکسیست - لنینیست)

حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (ناگزالباری)

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مانویست)

حزب کمونیست نیال (مانویست)

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه مارکسیست - لنینیست

مرکزیت کمونیستی مانویستی (هند)

حزب کمونیست مانویست ایتالیا

سازمان کمونیستی مارکسیست - لنینیستی تونس

حزب پرولتاری پوریابنگالا (بنگله دیش)

گروه کمونیستی انقلابی کولمبیا

حزب کمونیست انقلابی امریکا

بر علاوه احزاب و سازمانهایی که درست بالائی ذکر شده اند. در یک مده از کشورها تشکیلاتی که برای احزاب پیشاهنگ مانویستی
مبارزه میکنند برای شمول در جاا کاندید میباشند .

اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وزنده بادمارکسیسم - لنینیسم - مانویسم بزبانهای انگلیسی واسپانوی مجدداً چاپ گردیده
ودردسترس قرار دارد .

اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از بیست زبان ترجمه شده است : عربی. بنگالی. چینی. کرول. دنمارکی. انگلیسی
(هندی و امریکانی). فارسی. فرانسوی. آلمانی. گجراتی. هندی. ایتالی. جاپانی. کنادی. کردی. اسپانوی

(کولمبیایی. پیرونی. اسپانوی و امریکانی). تاملی و ترکی

سندزنده بادمارکسیسم - لنینیسم - مانویسم نیز به بسیاری زبانهای فوق دردسترس قرار دارد. برای سفارش به نشانی زیر تماس بگیرید.

BCM RIM , WCIN 3XX

LONDON

UK

نسخه های انگلیسی واسپانوی : ۴ پوند انگلیسی به اضافه ۱ پوند خرج پست

زبانهای دیگر : اعلامیه ۴ پوند. سندزنده بادمارکسیسم - لنینیسم - مانویسم به اضافه ۱ پوند خرج پست



مطالعه و خواندن بخش مهمی
از زندگی چریکهاست

در قلمرو و مرکز کمونیستی مائوئیستی

بر گرفته از جزوه ای بنام "در قلمرو مرکز مائوئیستی کمونیستی" که بقلم الوک بنارچی ژورنالیست "تایمز آو ایندیا" (ماه جون ۲۰۰۳) نوشته شده است.

رهزنان نابود گردیدند. این امر سرعت رشد و گسترش MCC را فوق العاده بالا برد. بهر حال، کلید موفقیت نهائی در چارکند در حال صحیح تبدیل حرکت ملی گرائی به مبارزه طبقاتی نهفته است که تاسیس لال کند (منطقه سرخ) را طلب میکرد. آشوبی که با خواست یک ملت علیحده و سپس خود مختاری منطقه و دولت علیحده آغاز شده بود، MCC به مقیاس وسیعی آبراه جنبش سیاسی و اجتماعی ای تبدیل کرد که از ریشه برانداختن ساختار اجتماعی-اقتصادی موجود در سراسر کشور را خواستار بود. شعار "چارکند کو لال کندیدل دالو" (چارکند را به لال کند تبدیل کنید!) در تغییر سمت مبارزه ای که در آن میلیونها نفر سهم داشته و منطقه وسیعی را در بر میگرفت، نقش تعیین کننده داشت.

لاکن هنگامیکه حرکت چارکند بواسطه "چارکند موکتی مورچا" تحت رهبری سیبو سورین و وینود بیهار میانهود آغاز شد، MCC فقط یک تماشاچی بود و قدرت اثر گذاشتن و مداخله در آنرا نداشت. MCC تصمیم گرفت که کار را از آشنائی با عناصر جنگنده هم در سطوح پایین و هم در سطح رهبری جنبش آغاز کند. رهبران MCC حتی بارهبران بلندیایه JMM (Jharkand Mukti Morcha) بشمول سیبوسورین و مهاتو بصحبت نشستند تا آنها را متقاعد سازند که دولت علیحده برای قبائل و دیگران راه حل نیست، بلکه از ریشه برانداختن نظام اجتماعی موجود راه حل میباشد. زیرا گیرم که حکومت خواست یک دولت علیحده را بپذیرد - باز هم طبقات ستمگرددست نخورده باقی میمانند و باید که ساختار دولت طبقات استثمارگر را از بیخ و بن بر انداخت

بتوان آنرا در آینده به منطقه پایگاهی مبدل ساخت. کاراز دان آباد و گایا شروع شد. مقارن با آن مبارزه در کنکسا بعد از سرکوبی بی رحمانه پولیس با عقب نشینی مواجه گردید. MCC قبل از هزار باغ و گرده فعال بود و همزمان با آن حزب در اتار پرادیش و آسام شروع بکار کرد. در حدود ۱۲ نفر از اعضای حزب در کنکسا که دارای تجربه دست اول در ساختمان مبارزه از هیچ و مبارزه علیه فئودالیزم در روستا بودند، در بیهار دست بکار شدند. بعد ها عده ای از اعضای حزب از کلکته و هوگلی نیز فرستاده شدند.

مراندی میگوید: آنچه ما کوشیدیم انجام دهیم این بود که از همان آغاز کار کمیته های انقلابی دهقانان را به مثابه مرکز قدرت سیاسی ایجاد نماییم. ما همچنین یاد گرفتیم که حتی تصمیم های تعیین کننده در مورد مبارزه را مردم روستا اتخاذ کنند و تحت هیچ شرایطی نباید تصمیم حزب از بالا بر آنها تحمیل شود. وظیفه حزب این بود که اوضاع را از نظر سیاسی شرح دهد تا مردم بتوانند تصمیم درست اتخاذ نمایند.

نتیجه این کار بسیار عالی بود. مبارزه علیه مالکین ارضی، تجاران، رباخواران، تیکه داران جنگل و معادن و همچنین رهنان به سرعت در منطقه وسیعی گسترش یافت. خشم خلق علیه آنها به طوفان مبدل شده بود. مبارزه از گایا و دان آباد تا اورنگ آباد، بوکارو، هزار باغ و گرده گسترش یافت. حملات به مالکان بزرگ میشد. زمین های آنان مصادره و میان روستائیان توزیع میشد. چندین رباخوار و تیکه دار جنگل کشته شدند، بعد از آن بود که رباخواری به مثابه یک شغل تقریباً از بین رفت. مالکان بزرگ بسوی شهر ها فرار کردند. بسیاری از

از چارکند تا لال کند

رشد گسترده کنونی MCC (Maoist Communist Centre of India) مرکز مائوئیستی کمونیستی هند ۳۰ سال پیش بی سروصدا آغاز شد. حتی همان زمان کنای چیتراجی، امولیا سن و چند راکشکار داش بنیانگذاران حزب، بیهار را بخشی از منطقه استراتژیک انتخاب کرده بودند. از زمانی که MCC کارهایش را آغاز کرد، چیتراجی پیوسته بر تاسیس ارتش سرخ و منطقه پایگاهی به مثابه وظیفه اساسی حزب پافشاری کرده است. در واقع همین استراتژی بود که MCC را از CPI (ML) (حزب کمونیست هند - مارکسیست - لنینست) که در اوایل دهه ۷۰ خیلی نیرومند تر بود - متمایز میساخت. بخاطر عملی ساختن وظیفه مرکزی در اوایل دهه ۱۹۷۰ MCC عده زیادی از اعضای رابرای اندوختن تجربه به منطقه کنکسا - بدبد - آشگرام در برودان در بنگال غربی فرستاد.

کمال عضو کمیته منطقه ویژه بیهار - چارکند - بنگال میگوید: ما میدانستیم که در اینچنان نمیتوانیم دوام بیاوریم و بیزودی ما را در هم خواهند کوفت. از جانب دیگر به تجربه در ساحه نیازمند بودیم و نقشه کار هم این بود که بخشی از نیروهای پیشرفته و فعال را در آنجا جذب نموده و به بیهار اعزام کنیم "کنای چیتراجی و امولیا سن خود شان در بیهار در همین منطقه ای که اکنون جزئی از چارکند است شروع بکار کردند." کمال ادامه میدهد: از همان اول برای ما روشن بود که نباید در هر جایی که بتوان رابطه پیدا کرد شروع بکار نمود. نقشه ما این بود که در آن جایی کارمان را متمرکز کنیم که تصور میرو

واستثمار را نابود ساخت.

سیبوسورین چندان تحت تاثیر این سخنان قرار نگرفت. نپاید هم میگرفت زیرامجوییت و شهرت او بطور متزاید بالا گرفته و او بیحیث قهرمان آرمان ملی قبائل مشهور میشد. اوشوق جانبازی میلیونها جوان قبائلی را که حتی حاضر بودند جان شان را به در خواست او فدا کنند با خود داشت. اما مها توباحوصله به سخنان MCC گوش داد. اگر چه کاملاً با جنبه های مائوئیستی آنها متقاعد نشده بود ولی فهمیده بود که این مائوئیست ها عقیقه چیزی که میگویند ایمان دارند.

سالهای ۷۴-۱۹۷۳ بود که جنبش چارکند یکمرتبه در هند به روی صحنه ظاهر شد. جنبشی که با تقاضای جبران خسارت زمینهای قبائل آغاز شده بود بسرعت اوج گرفت و سازماندهندگان JMM بعد کاملاً جدیدی یعنی تاسیس یک ملت علیحده برای قبائل را به پیش کشیدند. هنگامیکه حکومت، خشونت جنبش را دید سراسیمه شده و دستور توقیف عده زیادی را صادر کرد- رهبران JMM شعارهای تهاجمی تری نظیر "ووت سی نهی، چوت سی لنگه جار کند" (ما جار کند را نه از طریق رای گیری بلکه از طریق زور بدست خواهیم آورد) و "مارو داروغه، مارو مهاجان" (مقامات پولیس و ریاحواران را نابود کنید!) را بالا کردند. مقامات عالی پولیس را میکشند. تصرف زمینها آغاز شد. اعتصابات دوامدار ۴۸ ساعته و حتی ۷۲ ساعته امری عادی گشت.

اما از اواخر سال ۱۹۷۴ رهبران جنبش دست بعقب نشینی زدند. آنها به اهداف شان رسیده و فوق العاده قدرتمند شده بودند. اکنون زمانی بود که آنها بایستی با حکومت بر سر میز مذاکره می نشستند و سهم شان را طلب میکردند. سیبویا نخست وزیر اندیرا گاندی گفتگو را آغاز کرد. در سال ۱۹۷۴ مردم سه تن از رهبران بدنام در کندکو واقع در گرده رادر حضور سیبویا مجازات کردند. سه روز بعد پولیس دهکده را محاصره نموده و دست به تیراندازی زد. در این تیراندازی سه نفر کشته و دوفتر زخمی شدند. سیبو به این کار هیچ اعتراضی نکرد و برخلاف از مردم خواست که خشونت را کنار گذاشته و با پولیس و حکومت همکاری کنند. و همزمان با آن بتدریج راه انزوا از مردم را در پیش گرفت و در سال ۱۹۷۷ در انتخابات شرکت کرد.

از آنجائیکه سیبوعقب نشینی کرده بود- MCC شروع یکار کرد. آنها طای فراخوانی از مردم خواستند که تسلیم نشده بلکه مبارزه ادامه دهند. مها تو که مخالف تغییر چهره ناگهانی سیبو بود- وعده همکاری را به MCC داد. او در جلسات عمومی مردم را به همکاری با مائوئیست ها دعوت نموده و از آنها خواست که با دولتی که افراد قبائل را بخاطر مبارزه عادلانه شان شکنجه کرده و بقتل رسانیده راه معامله و سازش در پیش نگیرند. MCC آهسته آهسته اما مطمئن با همان شعارهایی که JMM معروف شان ساخته بود به پیش رفت. آنها به مصادره و تقسیم مجدد زمینهای مالکین بزرگ ارضی ادامه دادند. ریاحواران را مورد حمله قرار میدادند. موازی به آن کارزاری پیگیر بمنظور تبدیل مبارزه جار کند به مبارزه قدرتمند طبقاتی بر اه افتاد. سیبومها تورا به ایجت (جاسوس) بودن MCC متهم ساخت. او در سال ۱۹۸۵ از JMM انشعاب کرد اما در این زمان اختیار جنبش دیگر در دست MCC بود.

مصادره زمینها در سال ۱۹۸۶ با قدرت تمام آغاز شد. بین سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۹۰ بیشتر از ۷۰۰۰-۲۸۳۳ هکتار (۱ هکتار=۱۰۰۰۰ مترمربع- مترجم) در چنگب ورمصادره شده و بین روستائیان توزیع شد. تیکه داران جنگل مبارزه برضد استثمار مردم قبائل را نیز

گسترش دادند. حملات به ادارات جنگلداری صورت گرفت. تمام مامورین امور جنگلداری کم کم راه فرار رادر پیش گرفتند. مالکین بزرگ ارضی در سال ۱۹۹۱ ارتش خصوصی را بنام سنلایت سناتشکیل دادند تا با MCC بجنگند. مائوئیست ها در مدت یکسال کل سن لایت سنارا نابود کردند. قدرت کارآئی و اعتبار MCC با زهم بیشتر گسترش یافت. از همان زمان مارش به پیش حزب ادامه پیدا کرد. جنبش لال کند نمونه کلاسیکی از تبدیل کردن جنبش ملی به مبارزه طبقاتی بشمار می رود.

به هدف اصابت کردنها و بختا رفتن ها

تلاش حکومت برای ریشه کن کردن مائوئیست های افراطی با قساوت و پیگیری ادامه دارد. این استراتژی مانند یک چنگال دوشاخ است: آنها را بکشند، هواداران آنها را زندانی کنند، روستاها را ویران و مردان و زنان و اطفال را کوب و نمایند، تا این مسئله نشان دهد که هر گونه همکاری با مائوئیست ها به معنی خودکشی است. چماق خان نان هم دارد. فعالیتهای انکشافی براه افتاده. سیاست مداران، وزیران، مامورین جمع آوری و مقامات ارشد پولیس غذا و لباس مجانی توزیع کردند. این تلاش حکومت آشکارا برای این بوده است که بگوید نسبت به حال مردم بی توجه هم نبوده و حاضر است در صورتی که روستائیان دست از پشتیبانی مائوئیست ها بردارند به آنها کمک نمایند.

تمام اینگونه تلاشهای حکومت نتایج محدودی داشته است. مردم چارکند برای مدتهای مدیدی به فراموشی سپرده شده بودند. مردان آنها همیشه پرده های گاستهای بالا و روتنندان بوده، شلاق کاری شده و نیروی جسمانی شان بخاطر تولید ثروت بکار رفته است. زنان آنها هیچ چیز جز گوستی که بخاطر شهوت رانی از هم دریده شود- ندارند. فرهنگ قبائلی زیر پا گردیده و ریاحواران و مالکان بزرگ ارضی سادگی آنها را همیشه مورد سواستفاده قرار داده اند. گرسنگی و فقر و بعبارت دیگر محرومیت آنها از غذا و مسکن همیشه آنها را به دام انداخته است. زمینهای جنگلزار و قابل کشت آنها گرفته شده است. انتخابات برای آنها چیزی جز فریب دموکراسی نبوده و صدها تائی آنها بزور از خانه های شان بیرون آورده میشدند تا بزور به حزب خاصی رای دهند. تمام شورشیهای آنها با مرمری (فشنگ)، باتوم و شراب خاموش گشته اند. آنها قبل از آنکه MCC بیاید مانند جانوران زندگی میکردند و مانند جانوران میمردند.

فقط مائوئیست ها بودند که به آنها گفتند که شما هنوز انسان هستید! مائوئیست ها به آنها عزت و غرور شان را برگشتاندند. آنها بتازگی آموخته اند که میتوانند اعتراض کنند. آنها بتازگی آموخته اند که میتوانند مرمری را با مرمری پاسخ گفته و زمین هایشان را دوباره بدست آورند. آنها از MCC آموخته اند که یگانه کسانی نیستند که استثمار میشوند و در این جهان پهن اور هستند مردمیکه بر میگردند و مرمرت را با مرمرت پاسخ میگویند و پیروزی را از آن خود میکنند. برای اولین بار سیاست مداران می آیند تا با آنها زندگی کنند- نادر زندگی محنت بار آنها سهم بگیرند- اینک از وضعیت آنان استفاده سوء ببرند. آنها عاشق مائوئیست ها شدند و بفراخوان آنها برای انقلاب پاسخ مثبت دادند. آنها دزدان و رهزنان معروف را کشتند و دیدند که مائوئیست ها چگونه حملات انتقام جویانه آنها را دفع کردند. آنها زمین های مالکان بزرگ ارضی را قبضه کردند و دیدند چگونه بجای اسب سواری در شب- بسوی شهرها فرار میکردند. آنها دیدند که

چگونه ریاحواران قصی القلب مطیع و فرمانبر شدند. سرانجام آنها دیدند که با گذشت هر روز بیشتر بر سرنوشت شان حاکم میشوند.

دلیل ناکام ماندن حکومت در منزوی ساختن MCC از مردم در این پیشینه تاریخی نهفته است. هیچ یک از رهبران بلند پایه MCC تاکنون علیرغم اعلام جوازی که حکومت از یک میلیون تا ۵ میلیون (۱۱۰۰۰-۵۰۰۰۰ پوند سترلینگ یا از ۲۰۰۰۰-۱۰۰۰۰۰ دلار امریکائی) روپیه را برای آنها گذاشته- تا هنوز توقیف نگشته اند. هیچ دسته منظم گریلانی تاکنون کاملاً از بین نرفته است. فقط روستائیان مجبور بوده اند که خشم و غضب پولیس و مامورین اداری را تحمل کنند و آنرا هم با کمال میل پذیرفته اند. تاکنون عملیتهای ایگل (عقاب)، ایکس، شکارونوک تبه بواسطه حکومت های متوالی علیه MCC انجام یافته که همه و همه به ناکامی منجر گردیده زیرا حکومت نتوانسته اعتماد مردم را بخود جلب نماید. دهکده های نمونه ایجاد شده اند. شفاخانه های متعددی ساخته شده اند. احشام، غذا و لباس و چاههای عمیق توزیع و حفر گردیده اند اما روستائیان آنها را رشوه بحساب میآورند. آنها تمام آنها را قبول کرده ولی حکومت را رد کرده اند.

عملیات نوک تبه که بیکبارگی در ماه مه ۲۰۰۳ قطع شد هزاران تن از نیروی ذخیره وی مرکزی پولیس (CRPF (Central Police Reserve Force و نیروی امنیتی مرزی (BSF (Boarder Security Force را در بر میگرفت. مقامات عالیتر به بشمول شخص رئیس عمومی پولیس این نیرو را رهبری میکند. پولیس در خود روهای زرهی تحت محافظت هلی کپترها از بالا حرکت میکردند. سرانجام آشکار شد که این فقط یک نمایش قوا بوده نه چیزی بیشتر از آن و هیچکسی را هم تحت تاثیر قرار نداد. MCC مانند همیشه طفره آمیز و ناپیدا تراز همیشه باقی ماند. گزارش موفقیت آمیزی که رئیس عمومی پولیس به خبرنگاران داد یک مضحکه محض بود. او در کنفرانس مطبوعاتی ای با چهره ای درهم افتاده گفت: ما یک تصویر دست اول از توپوگرافی چمرا و بهار بدست آوردیم.

استراتژی نظامی ای که تاکنون MCC بکار بسته توانسته است حکومت را فریب دهد. منطقه طوری هست که به تعداد زیادی از نیروهای CRPF و BSF و مدت زمان طولانی نیاز دارد. در جاهائیکه جاده عراده رو وجود ندارد پولیس باید پیاده حرکت کند. ترس از ماین های ضد پرسنل همیشه حرکت آنها را کندتر میسازد اما جمعیت مخالف تا کنون بزرگ ترین مانع بر سر راه آنها بوده اند. حالاکه دیگر تعداد نیروهای حکومتی خیلی زیاد اند- مجبور اند که از میان دهکده ها بگذرند. روستائیان زنان و مردان MCC را قبل از رسیدن این نیروها بمقصدشان اطلاع میدهند. تمام این گونه یورشها تاکنون بی ثمر بوده و ضربات سنگینی را بر روحیه پولیس وارد آورده اند. حملات موفقانه دسته های مسلح MCC که همراه با کمین گذاری، کشتن و زخمی کردن نیروهای دشمن و قبضه نمودن سلاح شان همراه است- روحیه ضعیف پولیس را با زهم پائین تر میآورند.

وضعیت در چارکند، بهار و چایسگر طوری هست که پولیس هوای داخل شدن در روستاهای زیر نفوذ MCC را از سر بیرون کرده و اگر هم بخواهند اینکار را بکنند باید نیروی بزرگی را بحرکت در آورند. حتی در آن صورت هم در روشنائی روزونه در شب داخل این روستاها شده چندخانه را ویران و هر کسی را که گیر بیاورند کوب کرده و چند روستائی را دستگیر و با عجله بیرون شوند. چندین تن ...

بقیه در صفحه ۱۲

افغانستان :

رشته ای از عهدهای شکسته شده

بر اساس سلسله گزارش های سرویس خبری جهانی برای فتح

تغییراتی را که امپریالیسم آمریکا در رژیم افغانستان بوجود آورد با وعده هایی چون بهبود اوضاع اقتصادی، ایجاد ثبات، دموکراسی و رهایی زنان همراه بود. امپریالیسم آمریکا و متحدینش قول " کمک هایی " برای بازسازی کشور را داده و تلاش کردند تا حضور خود در افغانستان را با عنوان تامین امنیت مردم، توجیه کنند. دوسال بعد از اینکه کرزای و جنگ سالاران به قدرت دولتی در افغانستان دست یافتند، بازسازی و اقتصاد افغانستان نابسامان تر از همیشه بنظر می رسد. دولت اوضاع اجتماعی عقب مانده و محدود زنان را رسمیت بخشیده است و از به اصطلاح ثبات سیاسی حتی در افق هم آثاری نیست. بهبودی در هر کدام از این موضوعات با راه حلی که علامت " ساخت آمریکا " بر آن حک شده باشد، دورنمای روشنی ندارد.

" بازسازی " و اقتصاد افغانستان

کند که زمینهایشان رارهاکنند. برخی مواقع آنها به جمع آوری مالیات می پردازند. آنها با استفاده از مالیات اسلامی بنام خمس، ۲۰٪ و بایشتر از محصول میقایند. نیویورک تایمز در گزارشی از دره شولگر در افغانستان در ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۳ نوشت " با نزدیک شدن فصل درو، جنگ در این سرزمین حاصلخیز بالا گرفت و این اتفاق نبود. قسمتی از محصولات انبوه پنبه، ذرت و گندم به فرماندهان محلی اختصاص دارد. هرچه زمین بزرگتر باشد فرماندهان محصول بیشتری را میخواهند. در سراسر تابستان مردان مسلح در کامیون ها به گشت می پرداختند. صدای شلیک اسلحه بگوش میرسید. کشاورزان ناامیدانه میگریستند و آرزوی چیز بیشتری مگر رهایی از دست آنان را نداشتند. "

شکوفایی کشت تریاک،

در خدمت اقتصاد جهانی شده

کشت خشخاش فرصتی طلایی برای دولت جنگ سالاران و کسانی فراهم کرده است که این دولت از آنها نمایندگی میکند و قصد دارند با گسترش سرمایه شان بخشی از طبقه کمپادوری ساخت امپریالیسم آمریکا شوند. تنها چند ماه پس از آنکه امپریالیسم آمریکا و متحدینش به افغانستان تجاوز کردند، روشن بود که افغانستان بار دیگر بزرگترین تولیدکننده تریاک در جهان خواهد شد. وقتی که طالبان این محصول را در سال ۲۰۰۱ ممنوع کرد، در آن سال کمتر از ۲۰۰ تن تریاک تولید شد. اما این رقم در سال ۲۰۰۲ به ۳۴۰۰ تن رسید و در سال ۲۰۰۳ احتمالاً به بالاتر از ۴۰۰۰ تن افزایش خواهد یافت. امروز تخمین زده میشود که بیش از ۳ میلیون خانوار مستقیماً از طریق کشت تریاک امرار معاش می کنند. چند میلیون نفر دیگر در مزارع تریاک بصورت موقتی کار میکنند.

کشاورزان افغانستانی در حقیقت توسط نیروهای ظالمانه قدرت مندی بطرف کشت تریاک رانده میشوند. از یک طرف یک اقتصاد جهانی گلوبالیزه وجود دارد که به آنها انتخابی غیر از کشت آن چیزی که بتوانند از قبلش امرار معاش کنند نمیدهد و از طرف دیگر یک مداخله برای امپریالیستی و آنچه که که نتایج این مداخله برای

اقتصاد افغانستان اساساً توسط تریاک و ارزهایی که توسط پناهندگان به خانواده هایشان فرستاده میشود، به حرکت در می آید. افغانستان که ۴ میلیون از ۲۴ میلیون جمعیتش در خارج از کشور بسر میبرند، یکی از کشورهایی است که بسیاری از مردمش مجبور به ترک کشور خود شده اند و تعداد پناهندگان آن به نسبت کل جمعیت از بالاترین هاست. دلیل عمده این مسئله و اینکه چرا اقتصاد افغانستان عموماً عقب نگاه داشته شده است بسیار ساده است : جنگ سالاران و سیستم فئودالی که توسط آنها تحمیل شده، است.

حزب کمونیست افغانستان (یکی از شرکت کنندگان جنبش انقلابی اترناسیونالیستی)، افغانستان را کشوری " مستعمره و نیمه فئودالی " ارزیابی میکند. نیمه فئودالی چون اقتصاد و سیستم اجتماعی آن سیستم فئودالی است که مناسبات سرمایه داری در آن نفوذ کرده است و مستعمره است زیرا که کشورونه تنها از لحاظ سیاسی و اقتصادی تحت سلطه امپریالیسم است (مانند بسیاری کشورهای نیمه فئودالی)، بلکه مستقیماً توسط نیروهای امپریالیستی اشغال شده است.

برخی از جنگ سالاران به مثابه حاکمان فئودال محلی یا با حمایت آنان آغاز کردند. دیگران به مرور زمان بازور اسلحه به حاکمان فئودال یا زمینداران بزرگ تبدیل شدند. در حدود ۷۵٪ از مردم افغانستان در روستا ها زندگی میکنند و بیشتر آنها زیر سلطه و کنترل این جنگ سالارانند. تقریباً نیمی از زمینهای قابل کشت متعلق به فئودالها و زمینداران بزرگ است، و نصف دیگر در میان بقیه دهقانان تقسیم شده است. یعنی اکثریت وسیعی از دهقانان بی زمین اند و یا کم زمین. کشاورزانی که در زمینهای فئودالها کار میکنند مجبورند که بین ۶۵٪ تا ۸۵٪ از محصول را بابت اجاره به فئودالها بپردازند. اگر کشت بر روی زمین خشخاش باشد اجاره بیشتر میشود.

جنگ سالاران و نیروهای مسلحشان بازور اسلحه این استثمار را تضمین میکنند - در بیشتر موارد، خودشان همان استثمارگرانند. آنها زمین مردمانی را که کشور را ترک کرده غضب کرده و در برخی موارد مردم را مجبور به فروش زمین هایشان میکنند و یا حتی آنها را مجبور می

بدهد از آنکه بمب های آمریکایی خرابی های عظیم خود را بجا گذاشت، امپریالیسم آمریکائی متحدین خود را در سال ۲۰۰۲ به کنفرانس توکیو فراخواند. این کنفرانس ۵۸ میلیون دلار کمک به بازسازی افغانستان بمدت ۵ سال را متعهد شد. اخیراً امپریالیسم آمریکا ۱۲ میلیارد دلار کمک دیگر را وعده داده و متحدین خود را برای کمک یک میلیارد دلار دیگر فراخوانده است. این مقدار کمک در مقایسه با استاندارد های بین المللی ناچیز است. تنها مخارج اشغال برای امپریالیسم آمریکا قریب یک میلیارد دلار (۹۰۰ میلیون دلار) هزینه دارد. اما هر قدر معمولی که از مردم افغانستان حمایت میکند و معتقد است که راه حل مشکلات مردم افغانستان، فرستادن " کمک " های بیشتر است، باید به شیوه ها و چگونگی صرف این کمک ها بیشتر فکر کند.

اکثریت عظیم آن در راه بازسازی کشور صرف نمی شود. بطوریکه روزنامه انگلیسی آیزروردر ۲۵ مه ۲۰۰۳ متذکر شد، " تا بحال کشورهای کمک کننده تنها ۳۰۰ میلیون دلار را برای ساختن جاده هادرتسام افغانستان متعهد شده اند، بر حسب اتفاق دقیقاً همان مبلغی که برای بازسازی سفارت آمریکا در کابل هزینه شده است... طرف قرارداد شرکت ساختمانی غول آسای آمریکایی بکتل می باشد " یکی از دو کنویراسیون های غول آسایی که روابط حسنه با بوش دارند و هم اکنون بسختی مشغول ثروتمند تر شدن در عراق میباشند. بکتل برای بازسازی هر کیلومتر جاده تقریباً ۴۰۰،۰۰۰ دلار مزد می گیرد.

اما در مورد بقیه کمکها، امپریالیست های آمریکایی و غربی کمکهای نقدی و غیر نقدی را هم مستقیم و هم از طریق سازمان های غیر دولتی ارسال میکنند. بیشتر آن، کمکهای نظامی به دولت مرکزی و یابیه یکی از جنگ سالاران است که از طرف کشور کمک کننده، ارسال میشود. این کمکها همچنین شامل کمکهای با اصطلاح غیر نظامی، بشکل مواد غذایی، نقدی و غذا های سوپسید شده وارداتی از غرب می باشد. (نوع دیگری از کمک به پولدارتر شدن کنویراسیون های غول پیکر آمریکایی و یا غیر آمریکایی.)

زندگی مردم داشته، آنرا به مردم تحمیل میکند.

در صورت عدم وجود یک سیستم آبیاری و در شرایطی که بیشتر مواقع آب توسط فئودالهاوزمینداران و افراد قدرتمند ترزیده میشود، بسیاری به کشت تریاک روی آورده اند. خشخاش نسبت به گندم، و دیگر محصولات غذایی اصلی به آب کمتری احتیاج دارد. علاوه دهقانان مگر می توانند به کشت گندم بپردازند، هنگامیکه مجبورند با وجود گندمهای ارزان وارداتی که توسط دولت های کشورهای ثروتمند سوئیس شده، آنرا زیر قیمت بفروشند؟ "کمکهای غذایی آمریکا و اروپا به افغانستان تقریباً اندازه مینهای آنها مهلک است. کشورهای ثروتمند خوشحالند چرا که میتوانند اضافه تولید گندم شان را بفروش برسانند، اما گندم وارداتی مجانی و یا ارزان، دهقانان کشورهای تحت سلطه را خانه خراب میکند، و با وابسته کردن کشور به غذای وارداتی، سرانجام به گرسنگی میکشاند. اما آنانی که از تجارت تریاک سود میبرند مسلماً کشاورزان نیستند. سودبران باج گیرانی هستند که آنان را حاطه کرده است. اول از همه باند هایی موجودند که تحت عنوان "محافظت" در مقابل باندی دیگر، دهقانان رانده میکنند. بعد گروه های مسلحی هستند که به این ویا آن جنگسالار تعلق دارند. بعد از آن نوبت مامورین دولت می رسد که رشوه خود را طلب میکنند. اگر دهقانان از دادن باج به این دزدان سرباززنند، آنها ممکن است روز بعد با داغان شدن کشتزار خود روبرو شوند، یا خود را در زندان ببینند. بنابراین درصد بزرگی از درآمد دهقانان به این انگلهای انتقال میابد. حتی اگر مسایل برای یک خانواده دهقانی بخوبی پیش رود، برای آنها مقدار ناچیزی باقی می ماند، که البته بهتر از گرسنگی کشیدن است.

تولید تریاک مستقیماً با غلبه فنودالیسم و حکومت جنگسالاران در افغانستان رابطه دارد. اما اوضاع سیاسی که توسط آمریکا اعمال شده است نقش کلیدی را در این مورد بازی میکند. ممکن است که کشت خشخاش در افغانستان سابقه طولانی داشته باشد اما تا زمانی که آمریکا حمایت از مجاهدین اسلامی بنیادگرا (و فئودالی) در جنگ مقاومت علیه روس را در سالهای ۱۹۸۰ آغاز ننموده بود، این کشت هیچگاه چنین ابعاد بزرگی بخود نگرفت. جنگسالاران کشت خشخاش را در نواحی تحت کنترلشان برای تامین هزینه های جنگ ضد روس تشویق می کردند.

اینک خشخاش در ۲۴ استان از ۳۲ استان افغانستان کشت میشود. اما بیشتر محصول آن در ۵ استان که از مراکز قدرت جنگسالاران متحد آمریکا هستند، از جمله بدخشان، متمرکز میباشد. این استان یکی از نقاط مستحکم احمدشاه مسعود، یکی از متحدین نزدیک اروپا بخصوص فرانسه میباشد. این منطقه اینک تحت کنترل سازمانش یعنی جمعیت اسلامی یکی از بخشهای قدرتمند اتحاد شمال است. کشت خشخاش اینک بتنهایی بزرگترین بخش اقتصاد افغانستان را تشکیل میدهد. بر طبق یک تخمین این محصول سالانه ۲ میلیارد دلار ارزش خارجی بیارمی آورد. این مبلغ برای ثروت و قدرت نیروهای اجتماعی که امپریالیسم آمریکایی آنها متکی است یعنی از سوداگران مواد مخدر و جنگسالاران محلی گرفته تا کمپادورهای بزرگ و بالاترین مقامات دولتی، حیاتی است. این مسئله ارتباط تنگاتنگ با انقیاد سیاسی اقتصادی کشور در جنگال فئودالهای عقب مانده و اشغالگران بیگانه، دارد.

افغانستان ۷۰٪ بازار هروئین جهان را تامین می کند. افغانستان بازار پاکستان، ایران، آسیای میانه،

روسیه و اروپای شرقی و غربی را تامین میکند. بسیاری از معتادین به مواد مخدر تولید شده در افغانستان در کشور هایی متمرکز هستند که خوار کردن مردم آن بطور ویژه ای با منافع استراتژیک امپریالیسم آمریکا در منطقه همخوانی دارد. تخمین زده می شود که تا حدود ۶ میلیون معتاد در پاکستان، ۵ میلیون در ایران، در حدود ۴ میلیون در روسیه و همچنین تعداد زیادی معتاد در کشورهای سابق اتحاد شوروی مثل تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و قزاقستان وجود دارند که همه از هدفهای امپریالیسم آمریکا برای نفوذ و غلبه میباشد. این یکی از "دستاوردهای" مهم اشغال افغانستان توسط امپریالیسم آمریکاست.

امپریالیسم منشاء بی ثباتی افغانستان

ادامه جنگ قدرت درون رژیم افغانستان، عدم کنترل در خارج از کابل و مهمتر از آن ادامه شدید جنگ با طالبان، نشان دهنده آن است که افغانستان تا چه حد بی ثبات باقی مانده است. بسیاری از سازمانهای کمک رسانی فعالیت های خود را متوقف کرده و از وخیمتر شدن اوضاع شکایت دارند.

از نظر تاریخی افغانستان برای قدرتهای بزرگی که نگران سلطه منطقه ای خود بوده اند، پیوسته اهمیت استراتژیکی داشته است. این کشور بمثابة خط مرزی است که آسیای میانه (که تاریخی تحت سلطه روسیه بوده است) را از آسیای جنوبی (که تاریخی تحت سلطه انگلیسی ها و سپس آمریکایی ها قرار داشته است) جدا میکند. برای انگلیسها و پس از آن آمریکاییها، افغانستان دروازه ورود به آسیای میانه در حالیکه برای روسیه، دروازه ای به آسیای جنوبی و آبهای آزاد جنوب بوده است. به استثنای دوره ای که اتحاد جماهیر شوروی یک کشور سوسیالیستی بود، در خلال این دهه ها شوروی سوسیالیستی هیچگونه طرحی را برای افغانستان نداشت و چندین دهه آرامش نسبی بر آنجا حکمفرما بود.

امپریالیسم آمریکایی با استفاده از بهانه حمله ۱۱ سپتامبر، تلاش کرد بایره گیری از موقعیتش بمثابة تنها قدرت اوضاع افغانستان را یکسره کند. هدف این بود که ثبات افغانستان را منطبق بر منافع امپریالیستی خود برقرار و شرایط را برای توسعه سلطه گرایانه امپریالیسم آمریکا در آسیای میانه و خاور میانه مهیا کند. اما روند اوضاع نشان داد که این امر بسیار مشکلتر از آن چیزی بود که طبقه حاکمه امپریالیسم آمریکا در ابتدا تصور میکرد.

روسیه هنوز هم آسیای میانه را جزو دامنه نفوذ اش و افغانستان را حیات خلوت خود به حساب میآورد و پیشروی امپریالیسم آمریکا بطرف مناطق تحت کنترلش را نمی تواند به آسانی تحمل کند. در نتیجه حمایت خود از نیروهای در حال جنگ درون دولت افغانستان را افزایش داده است. بطور مثال گفته میشود که ژنرال قاسیم فهیم وزیر دفاع مناسبات خوبی را با روسیه دارد. بی دلیل نیست که قرداد ۴۰ میلیون دلاری میان روسیه و جمعیت اسلامی که فهیم یکی از رهبران اصلی آنست، بسته میشود. طبق این قرارداد روسیه هلی کوپترهای حمل و نقل و مسلسل دار و لوازم یدکی را مستقیماً به وزارت فهیم و نه به ارتش افغانستان تحویل میدهد.

دیگر امپریالیستهای اروپایی برای گسترش دامنه نفوذشان در افغانستان اشتباهی کمتری ندارند. آنها از زمان طالبان با برخی نیروهای مخالف مناسباتی را برقرار کرده اند. بعد از تجاوز به افغانستان بسرکردگی امپریالیسم آمریکادرسال ۲۰۰۱، کشورهای اروپایی نیرو

هایشان را زیر پرچم ملل متحد و ناتو برای کنترل کابل به افغانستان فرستادند. آنها خواهان گسترش نقش بیشتر ملل متحد در افغانستان بوده اند تا بدین وسیله با آنها اجازه داده شود که نیروهایشان را به خارج از کابل گسترش دهند. بنابراین دامنه نفوذ خود در افغانستان را افزایش دهند.

کشورهای ارتجاعی منطقه نیز در افغانستان مداخله میکنند. پاکستان در پیشاپیش آنها قرار دارد. ژنرالهای آن بدستور آمریکاحامیان اصلی طالبان بودند و با کمکهای بسیار طالبان را در گرفتن قدرت یاری رساندند. بعد از سقوط طالبان، همین ژنرالها متهم شدند که به طالبان کمک میکنند تا خود را باز سازی کنند و آنها را در مناطق مرزی پاکستان آزاد میگذارد تا از آن بمثابة پایگاهی برای عملیتهای درون افغانستان استفاده کنند. مناسبات بین پاکستان و جمعیت اسلامی یکی از نیروهای قدرتمند در دولت کنونی افغانستان بسیار حاد است. نگرانی اصلی پاکستان این است که در یکی دیگر از مرزهایش یعنی با هندوستان درگیر است و توان مقابله با نیروی متخاصم دیگری را ندارد.

از طرف دیگر، ایران به میلیشیای خصوصی اسماعیل خان حاکم استان غربی هرات کمکهای نظامی میکند. مقادیر عظیمی کالاهای وارداتی به آن منطقه سرازیر میشوند. جمهوری اسلامی ایران همچنین تلاش میکند تا از شیعه گری برای نفوذ در هزاره جات استفاده کند و گروههای اسلامی را در مناطق مرکزی و شمال غربی افغانستان آموزش میدهد. هندوستان نیز از طریق جمعیت اسلامی تلاش دارد تا اهمیت منطقه ای اش را در رقابت با پاکستان افزایش دهد.

ترکیه و ازبکستان بسیار مشتاقند تا حمایت خود را از ژنرال دوستم از اعضای اتحاد شمال که بابرخی دیگر از نیروهای اتحاد شمال دشمنی دارد، از سرگیرند و می خواهند که در این جنگ قدرت او را تقویت کنند.

همه این مسایل نشان میدهند که چگونه این جنگ سالاران تنها بهره های کوچکی در خدمت "بازی بزرگی" هستند که توسط قدرتهای بزرگ و دولتهای ارتجاعی بازی میشود. بزرگترین نقش از آن اشغالگران آمریکایی و دیگر امپریالیستهای هست که نیروهایشان را به آنجا فرستاده اند. آنها منبع اصلی بی ثباتی اند. تاریخ دلایل چندانی ارایه نمی دهد که تصور شود یک قدرت اشغالگر و بایک رژیم دست نشانده بتواند صلح و ثبات را به ارمنان بیاورد، تغییرات اجتماعی یعنی همان چیزی را که مردم افغانستان بشدت احتیاج دارند، به کنار.

ستم خشن تر برای زنان

بعد از اشغال افغانستان و سقوط رژیم طالبان، بسیاری از زنان کشور تصور میکردند که آزادی های محدودی را بدست خواهند آورد. آنها تصور میکردند که میتوانند حداقل حجاب اسلامی شان را سبکتر کنند و خانه هارا به منظور کار ویا تحصیل ترک کنند. آنها امیدوار بودند که بتوانند در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی شرکت کنند. اما در عوض کابوس وحشتناک دیگری در انتظار آنها بود.

حجاب اسلامی ممکن است دیگر از نظر قانون اجباری نباشد، اما هیچ زنی نمیتواند بدون آن بیرون برود. برقع پوششی که از سرتا تا ک پا را میپوشاند و در زمان طالبان قانوناً اجباری بود، بسیار معمول است. آنگونه که در گزارشی از عفویین الملل در سال ۲۰۰۳ آمده است، "در زمان طالبان اگر زنی به بازار میرفت و ذره ای از بدنش را نشان میداد، شلاق می خورد. اما حالا به اوتجاوز می شود."

برگشت بسیاری از دختران به مدارس با مشکلات معینی نیز روبرو شده است. برخی از مدارس سوزانده

دوران تجاوز روس کشته شدند، در حالیکه برخی دیگر توسط بنیادگرایان اسلامی به قتل رسیدند. آنانیکه شعله ای هارامیشناسند با احترام از آنان یاد می کنند. اما قانون اساسی جدید آنها را غیر قانونی می کند در حالیکه سازمانهای اسلامی که جنایات بی شماری را علیه مردم مرتکب شدند از آزادی حکم راندن و اعمال جنایات بیشتر، تحت نام قانون بهره مند می شوند.

بر طبق قانون اساسی، "دولت، سرمایه گذارها و تشبثات خصوصی را مبتنی بر نظام اقتصاد بازار، مطابق به احکام قانون، تشویق و حمایت می کند و مصوونیت آنرا تضمین می کند." در حالیکه هیچگونه حمایت و محافظتی از اقتصاد ملی را پیش بینی نمی کند و هیچگونه محدودیتی را بر سرمایه های امپریالیستی اعمال نمی کند. بنابراین این هیچگونه تظاهر جدی از استقلال کشور و وجود ندارد، اما در بطن خود آزادی برای اشغالگران به منظور اداره اقتصاد کشور غارت منابع و استثمار توده ها را مجاز دانسته است.

اکثریت وسیع دهقانان افغانستان یا بی زمین و پاکم زمین اند. اما قانون اساسی نه به توزیع زمین که یکی از پایه ای ترین گامهای دموکراتیک که کشور به آن احتیاج دارد، می پردازد و نه اساساً به مسئله زمین یکی از اساسی ترین مسائل مردم افغانستان حتی اشاره می کند. در عوض رجوع تو خالی ای را به "برنامه مونر" برای کمک به دهقانان به منظور رشد صنایع دستی می کند.

پیش نویس برنامه بسیار متفاوتی از جانب حزب کمونیست آینده افغانستان منتشر شده است. این حزب شامل احزاب و سازمانهای مائونیست از جمله حزب کمونیست فعلی افغانستان یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، میباشد. این برنامه اعلام می کند که، "انقلاب دموکراتیک نوین برنامه حداقل پروتاریاست. این انقلاب سلطه امپریالیسم راسرنگون می کند و مناسبات نیمه فئودالی را از طریق انقلاب ارضی از بین می برد و شعار مرکزی زمین به کشتگرما متعلق می کند. ■

تحمل شده بر مردم افغانستان قانون اساسی جدید رژیم دست نشانده است که در اوایل ۲۰۰۴ به تصویب لویه جرگه رسید. البته تعجبی ندارد زیرا که این برنامه اساساً برنامه طبقه فئودال کمپرادور است که از کیسه توده ها، به اربابان امپریالیست شان لیبیک گفته اند. بعبارت دیگر این قانون اساسی به منظور محافظت و تحکیم سلطه مناسبات اقتصادی و اجتماعی نیمه فئودالی و تضمین سلطه امپریالیسم بر کشور طراحی شده است. این بمعنی دیکتاتوری طبقات ارجاعی فئودالی و نوکران امپریالیستها و خدمتگذارانشان، علیه اکثریت یعنی خلق می باشد.

حضور اصول ایدئولوژی اسلامی در این قانون اساسی نقض یکی از پایه ای ترین اصول هر نوع دموکراسی است - یعنی جدایی دین از دولت. قانون اساسی آنرا اینگونه بیان می کند: "هیچ قانون نمی تواند نافذ شود که مخالف دین مقدس اسلام و ارزشهای مندرج این قانون اساسی باشد." همچنین به قضات این اجازه را می دهد که بر مبنای قوانین اسلامی قضاوت کنند. قضات باید "به نام خداوند بزرگ" سوگند یاد کنند که "عدالت را طبق احکام دین مقدس اسلام نصوص این قانون اساسی و سایر قوانین افغانستان تأمین نموده".

قانون اساسی تشکیل احزاب سیاسی را مورد تأیید قرار می دهد بشرط اینکه برنامه شان "در مقابل اصول اسلام" قرار نگیرد و "اهداف نظامی" و وابستگی خارجی نداشته باشند. این بدین معنی است که کمونیست ها و سایر آنتیستها اجازه ندارند که حزب و یا سازمان خود را تشکیل دهند. این وضعیت میتواند برای سایر اقلیت های مذهبی اعمال شود. مائونیست ها در افغانستان دارای تاریخ درخشانی هستند. در دهه ۴۰ شمسی این تاریخ آغاز میشود و حمایت وسیعی را در سرتاسر افغانستان کسب می کنند. مائونیست ها در میان توده ها به شعله ای (بدلیل اینکه ارگان سازمان رهبری کننده جنبش مائونیستی یعنی سازمان جوانان مترقی، شعله جاوید نام داشت) معروفند. مائونیستها مبارزات سختی کردند. بسیاری از آنان توسط دولت رویونیستهای طرفدار شوروی در

شده اند تا والدین را از ثبت نام فرزندان شان در مدارس بترسانند. در برخی از مناطق سربازان و یا گروه های مسلح مجاهدین سابق دختران را از رفتن به مدارس منصرف می کنند. بطوری که دیدنی حقوق بشر اشاره می کند این مردان بسیاری از دختران جوان را در مسیر مدارس دزدیده و مورد تجاوز قرار داده اند. این تهدیدات سازمان یافته بر نگرانی های والدین بگونه ای افزوده است که بسیاری از خانواده های پناهندگانی که برگشته اند و فرزندان خود را در پاکستان و یا ایران به مدرسه می فرستادند، حالا میترسند و ترجیح میدهند که دخترانشان در افغانستان به مدرسه نروند. دولت در تحکیم این وضعیت برای زنان نقش مهمی دارد: در نوامبر ۲۰۰۳ یکی از مواد قانون سال های ۱۹۷۰ مبنی بر ممنوعیت ورود زنان ازدواج کرده به دبیرستانها، مورد قبول قرار گرفت. تصویب این قانون هر گونه امید برای بهبود زندگی را در بسیاری از زنان در نقطه خفه نمود، چرا که بسیاری از دختران در سنهای پایین و برخی اوقات ۹ و یا ۱۰ ساله به زور به خانه شوهر فرستاده می شوند.

در بسیاری موارد، تجاوز و سوء استفاده های جنسی زنان، گزارش داده نمیشود، چرا که حمایت بسیار محدودی را در کل جامعه دارد و از جانب دولت هیچ گونه حمایتی نمیشود - نه در قدرت اجرایی (که توسط رئیس جمهور کرزای اداره میشود) و نه در سیستم قضایی که عمدتاً در دست بنیادگرا هاست. در واقع حاکمین کنونی و دادگاه هایشان، قربانیان را به محاکمه می کشاند و نه تجاوزگران را. زنانیکه قربانی تجاوز و یا دیگر سوء استفاده های جنسی واقع میشوند، اغلب از جانب محکمه های نامحکوم می شوند.

این نوع ازستم بر زنان که زن بالکیت مرد در می آید و بنابرین "ناموس" مرد در حساب می آید، در سیستم فئودالی و نیمه فئودالی عمیقاً ریشه دارد. زمین داران فئودال و جنگسالاران، که تجسم و اعمال کننده چنین سیستمی اند و دقیقاً همان نیروهایی هستند که بمنابۀ متحدین امپریالیسم آمریکا در افغانستان حکومت می کنند.

یک قانون اساسی جدید و ارجاعی یکی از بزرگترین مضحکه های باصطلاح دموکراسی

بقیه از صفحه: ۵۴

جنایات مقامات هند را محکوم...

لوگزامبورگ) و "کمیته بازسازی جنگ آمریکا" Stop USA (پلاتنفرم ۵۰ گروه و بیشتر که به سازماندهی تظاهرات هائی ضد اشغال عراق کمک کردند)، تظاهراتی را در مقابل سفارت هند در بروکسل در ۱۲ نوامبر برگزار کردند. که تظاهر کنندگان نامه ای را به سفیر هند که در آن نخست وزیر هند و جاج پایه Vaj Payee را خطاب قرار داده و آزادی فوری و بی قید و شرط رفیق گورو را خواستار شده بود، تحویل دادند.

در این تظاهرات سخنگوی حزب کارگران بلژیک و جنبش مقاومت خلقهای جهان wprn بر افزایش وحشی گریهای اخیر دولت نپال تاکید کردند و از مردم آزادیخواه جهان خواستند که برای آزادی فوری او مبارزه کنند. نامه ای اعتراضی که با بابتکار دانشجویان نپالی در روز نوشته شده بود در تاریخ ۱۵ نوامبر به سفارت هند در اسلو داده شد.

در زمانی که رفیق گورو تلاش میکرد تا به اروپا سفر کند، آتش بس میان دولت نپال و حزب کمونیست نپال (مائونیست) برقرار بود. اما بعد از آن جنگ مجدداً آغاز شد دولت پادشاهی با استفاده از دروازه های آتش بس توسط امپریالیست ها تقویت شد جنگ خونین ضد شورشی شیوه آمریکائی اش را شدت بخشید. گروههای حقوق بشر مثل سازمان عقوبین الملل موج ناپدید شدن گانی که بوسیله نیروهای دولتی انجام میشود را مورد انتقاد قرار داده اند. دولت نپال تعدادی از رهبران انقلابی نپال را به لیست اینترپول (به قسمت لیست سرخها) فرستاده است و امپریالیسم آمریکا اخیراً حزب کمونیست نپال (مائونیست) را در لیست دوم سازمانهای "تروریست" قرار داده است. اما رسانه های جهانی حتی رسانه های خبری مثل بی بی سی، لوموند فرانسه، نیویورک تایمز و هند امروز، چاره ای ندارند، جز اینکه اعتراف کنند که میلیونها نپالی به حول خیزش توده ای بر ضد پادشاهی قرتوت و کهنه نپال گرد آمده اند. مبارزه به منظور آزادی رفیق گورو جبهه ای حیاتی در جنگی بزرگتر برای رهایی نپال زیر سلطه است.

دفاع از رفیق گورو برای جنبش کمونیستی هند بویژه با مسئولیت مشخص در برابر این حرکت ارجاعی طبقه حاکمه خویش، وظیفه پراهمیتی است. کمیته ای در دفاع از رفیق گورو در دهلی شکل گرفته است که شامل استادان و پرفسورهای برجسته دانشگاه و کلا، ژورنالیست ها، فعالین سیاسی و شخصیت های شناخته شده میباشد. حدود ۶۰۰-۵۰۰ نفر در جلسه ۸ نوامبر در چننا (Chenna (Madras برای پشتیبانی از رفیق گورو شرکت کردند. سخنرانان که شامل طیف وسیعی از نیروها از جمله نماینده ای از پارلمان هند بود، خواهان آزادی فوری گورو شدند و تهدید کردند که دولت هند چنانچه وی را به نپال تحویل دهد با "طوفان عظیمی از مبارزات" روبرو خواهد شد. ■



آتش خاموش ناشدنی

در فلسطین

گزینی بابانه های بی مفهوم مذهبی- مبنی بر اینکه خداوند برای یهودیان زمین ارزانی کرده است - سر بوش میشود در واقع این امر بمنابیه پایگاههای شدیداً مسلحی برای کنترل سرزمینهای باقی مانده فلسطینی هاعمل میکند. بنابر این «نقشه راه» بدین معنی است که فلسطینی هادر حالی که زمین های شان به سرقت میرود از مبارزه دست بکشند و نظاره گر آن باشند که صیهونیست ها کنترل بر این سرزمینها را تحکیم کنند و حتی سرزمین های بیشتری بدزدند.

نکته به نکته «نقشه راه» بر مبنای این خط استوار است: اسرائیلی ها علیرغم آنکه با سیاستهای غیر عادلانه شان مدتها است از قوانین بین المللی تخلف ورزیده اند گذشت های اندک و ناچیزی بکنند در مقابل رهبران فلسطینی ملزم قراردادده میشوند که از حقوق بر حق فلسطینی ها دست بکشند و مقاومت مردم در برابر اسرائیل و سردمدارانش امریکاراسرکوب کنند.

در حالیکه سران اسرائیلی بدون کدام (هیچگونه) سزا و سرزنشی از شرایط «نقشه راه» تخلف میکنند- مقامات فلسطینی ها مرتباً توسط جرج بوش و تونی بلیر محکوم میشوند- علناً ابلاغ میگردد که عرفات عامل اصلی عدم پیشرفت پروسه «نقشه راه» میباشد. امپریالیست های امریکا و انگلستان در حالیکه میگویند تفنگ امکانات رسیدن به صلح را از بین میبرد؛ اما خود شان در عمل به جنگ و تجاوز دست میزنند. وقتی چند نفر اسرائیلی توسط فلسطینی ها به قتل میرسند آنها سروصدا بلند کرده حنجره پاره میکنند؛ اما خودشان ۱۵۰ هزار عسکر مجهز میفرستند، هزاران نفر فلسطینی و ع عراقی غیر مسلح را بقتل میرسانند و کشورشان را اشغال میکنند. ریاکاری امپریالیست هادر هیچ نقطه ای از جهان واضح تر از شرق میانه نیست.

وقتی امریکابه بهانه از بین بردن سلاح کشتار دسته جمعی عراق جنگ براه انداخت؛ ریاکاری و دروغگوئی در سطح بالاتری اوج گرفت. سران امریکادر همین اواخر اعتراف کردند که در برتاب موشکهای مسلح به سلاح اتمی با اسرائیل همکاری کرده اند. دکترین نظامی اسرائیل بر این مبنی استوار است که با قرارداد دادن زیر دریائی سلاح اتمی در خلیج فارس و دیگری در شرق میانه میتواند به کشورهای عربی همسایه اش با سلاح اتمی

توسط شورای امنیت ملل متحد در مورد آنکه اسرائیل علناً تهدید کرده بودیاسر عرفات را تهدید و «از صحنه خارج میسازد» ویتو (رد) کرد.

بمنابیه بخشی از تدارکات برای تصرف دراماتیک قدرت در عراق جورج بوش پروسه «نقشه راه» برای رسیدن به صلح» در شرق میانه را برآه انداخت. به نائید و تقویت امریکاسازمان ملل متحد- اتحادیه اروپا- و روسیه «نقشه راه» برای رسیدن به صلح» را به پروسه سه مرحله ی تقسیم کردند که از یکطرف شامل برقراری دولت فلسطین در سال ۲۰۰۵ و از طرف دیگر متضمن امنیت اسرائیل بود.

«نقشه راه» یک پروسه به اصطلاح «مساوات» برای طرفین در راه صلح است که گویا هر دو طرف گام به گام در آن به پیش میروند. در حالیکه هیچگونه مساوات و انصافی در آن وجود ندارد. بطور مثال اسرائیل قرار است در گام اول از سکونت اسرائیلی هادر مناطق اشغالی جلوگیری کند (اما مناطقی که بعد از جنگ ۱۹۴۷ به اشغال اسرائیل در آمد- نه مناطقی که در سال ۱۹۴۸ توسط اسرائیل تصرف شد)- آنها هم فقط از سکونت اسرائیلی هائی جلوگیری میکند که بعد از ماه سپتامبر سال ۲۰۰۱ سکونت گزیده اند. بوش این قرار را «امری دشوار» نامید و شرون میگوید که این امر برای اسرائیل یک «قربانی کردن های درد آوری» را در بر دارد. در حالی که اشغال این سرزمین هاتوسط اسرائیل و سکونت بر آن از اساس مخالف قوانین بین المللی (بطور مثال فیصله نامه قطعنامه ۲۴۲ ملل متحد) است اما اسرائیل از ده هاسال باین طرف چه در دوران حکومت های «لیبرال» و چه در زمانیکه «دست راستی ها» رویکار بوده اند- مشترکاً این سرزمین هارادر تصرف داشته اند. این سکونت گزینی های غیر قانونی در سه سال گذشته نرخی برابر با ده هزار نفر در سال بوده است و دولت اسرائیل به هر خانواده ده هزار دلار کمک مالی میکرده است. در حالیکه سکونت

باتغییرات در سیاست جهانی که بارویکار آمدن دارو دسته جورج بوش مشخص شد بر خورد امریکابه مسئله فلسطین تغییر کرد. دارو دسته بوش از تلاشهای کلتون رئیس جمهور قبلی امریکادر مذاکرات کمپ دوید فوق العاده ناراضی بودند. چنین احساس میکردند روشی را که کلتون در پیش گرفت عکس آنچه بود که باید صورت میگرفت یعنی تأکید فوق العاده ای که بر کلیدی بودن مسئله جنگ فلسطین و رسیدن به موافقتی در این مورد برای تقویت امریکادر شرق میانه گذارده شده بود. به اساس این نظر- آنطوریکه اعضای رهبری کننده سیاست خارجی بوش بیان میکنند- «راه رسیدن به دارالسلام از عراق میگذرد». به عبارت دیگر بنظر آنها بهترین و شاید هم یگانه راهی که بتوان مبارزه فلسطین را آرام کرد و بر انداختن حکومت صدام حسین و بوجود آوردن عراق زیر سلطه امریکابمنابیه وسیله برای شکل دادن مجدد شرق میانه است. پاکسازی بقایای دوران «نظم کهن» یک بخش مهم این اجنداء را تشکیل میدهد. استدلال شان اینست که در گذشته کمپ مخالف برهبری سوسیال امپریالیسم شوروی نظامهای مخالف با امریکادر منطقه رویکار میآورد. از آنجائی که حتی شوروی از بین رفته است امریکا از موقع باید استفاده کند آن نظام ها را از بین ببرد بجای شان نیروهای طرفدار امریکادر منطقه بخصوص امریکا را تقویت کند تا سلطه بلامنازع امریکا مستحکم گردد. این برنامه در فلسطین بدین معنی است که یاسر عرفات و حماس از صحنه تاریخ بدور شوند بجای شان طرفداران غرب رویکار بیایند که بوش بتواند با آنها «معامله» کند. سران امریکا بیش از یک سال از دادوستد یاسر عرفات - علیرغم آنکه وی بر اساس آرای عمومی بیحیث رئیس جمهور مقامات فلسطینی انتخاب شده بود- خود داری کردند و او را مریدی مربوط به دوران قدیم نامیدند. در ماه اکتبر ۲۰۰۳- امریکا گامی فراتر گذاشت. امریکافیصله نامه محکومیت اسرائیل

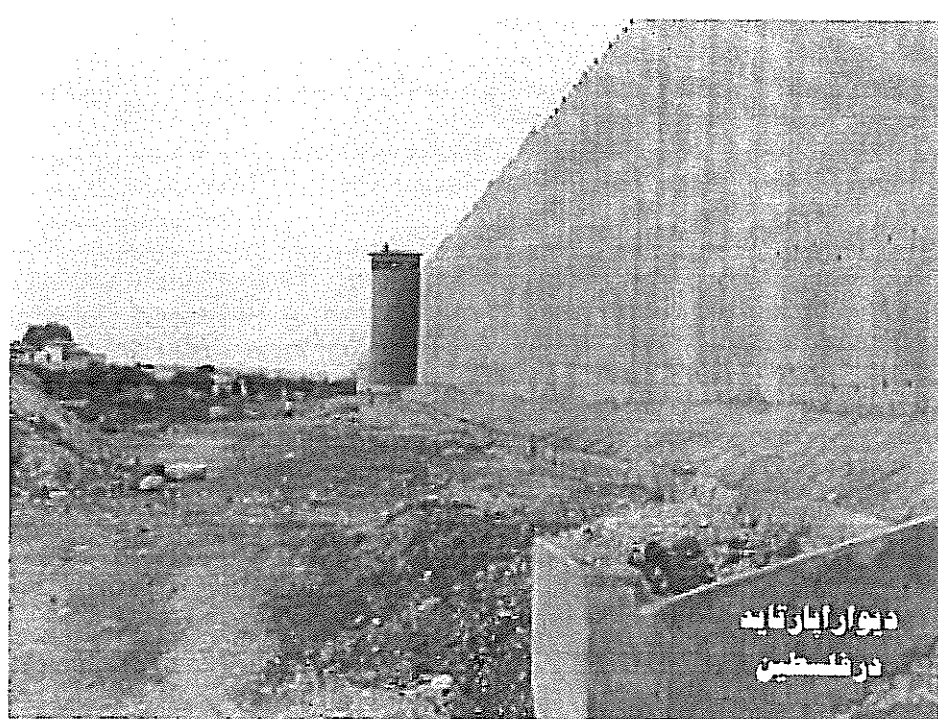
برای تخلیه کرانه باشد - این اعلان درواقع سر آغاز «زمین برای صلح» سنگ بنای برنامه تمام امپریالیست هادرنطقه است.

حال این اقدام هرچه باشد اما یک چیز روشن است که طبقه حاکمه اسرائیل به هیچ وجه قصد ندارد تمام کرانه غربی سپس مناطق غزه را ترک بگوید و به ادامه آن در نهایت از اسرائیل صرف نظر کند. تبلیغ این اقدام آن طوریکه نیویارک تا مرز وسائر امپریالیستهای لیبرال به آن میپردازد و جز آرایش دامی که اسرائیل چیده است چیز دیگری نیست. پرداختن باین بازی شطرنج که مهره هایش بدست شارون چیده شده است بمعنی آنست که تمام کارهای اسرائیل در سالهای اخیر که همه از پشتیبانی کامل امریکا برخوردار است کاملاً نادیده گرفته شوند.

احتمال قوی بر آنست که اسرائیل مقدار ناچیزی را - ۷۵۰۰ مسکن دور افتاده ای که در مناطق فقیرنشین غزه قرار دارد و دفاع از آن امر مشکلی است - ازدست بدهد تا ۲۱۰۰۰۰ مسکن پربهای کرانه غربی - قسمت اعظم - را در تصرف نگه دارد. دلائل زیادی وجود دارد که سران اسرائیل اقدامات تحمیلی را رویدست گیرند - در صورت لزوم حتی بصورت یک جانبه - مسکونین کرانه غربی را در پشت دیوار امنیتی مستحکم کند و بر زمینهای باقی مانده کرانه غربی و غزه دولت دنبالچه کوچک فلسطینی برقرار نماید. شاید «اول غزه» جایش را با «تنهاغزه» عوض کند. مگر نیویورک تایمز و لوموند به این باور نیستند دیوار ۶۰۰-۷۰۰ کیلومتر آن به قیمت ۱.۴ میلیون دلار تمام میشود و بمناب یک مرز اصلی عرض وجود میکند؟ باین ترتیب بخش بزرگی از کرانه غربی و حداقل ۱۰۰۰۰ نفر دهکده های یهودی نشین آن که به طور تعیین کننده ای آب و سیستم حمل و نقل کل منطقه را کنترل میکنند برای اسرائیل باقی میماند. اما ناجای که به فلسطینی ها مربوط میشود، آنها باین سرزمینهای شان در پشت دیوارهای غول آسای (که دور تا دور غزه را فرا گرفته است) و آنچه که از کرانه غربی برایشان باقی مانده است زندانی خواهند بود که توسط قلمرو های تحت کنترل اسرائیل از هم جدا میشوند. در اصل قطعنامه تقسیم فلسطین تحت قیمومیت انگلستان توسط سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ - ۵۰ درصد راه اسرائیل و ۵۰ درصد راه فلسطین داد. در جنگی که بلافاصله پس از تجزیه فلسطین و پس از اشغال کرانه غربی و غزه که در سال ۱۹۵۷ صورت گرفت اسرائیل ۷۸ درصد آن را بدست آورد. اسرائیل با گرفتن زمینهای پشت دیوار ۸۰ تا ۸۵ درصد زمین را تصرف نمود. اما چه چیزی به فلسطینی ها خواهد رسید، دلاری های تلخ در مورد این که «ظواهر یک دولت» به آنها داده خواهد شد که حرفی است که شارون زده است و معنایش داشتن دهکده های فلسطین نشین مانند بتوستانهای افریقای جنوبی نژاد پرست البته دهکده ای با پرچم ملی و سرود ملی.

تحمیل یکجانبه چنین شرائطی بر فلسطینی هادرواقع بیانگر دست و پاچگی اسرائیل و حامیان امپریالیست آن میباشد. از او آخر دهه ۱۹۸۰ که مبارزات خلق فلسطین در کمپ های پناهندگان به افتخار در آمد و مبارزات توده ی انتفاضه بار اول براه افتاد اسرائیل و امریکادر محاسبات شان به این نتیجه رسیده اند که برای خاتمه دادن مقاومت مردم فلسطین بجزاینکه بنحوی با مقامات فلسطینی وارد معامله شوند راه و چاره دیگری ندارند. اساس مذاکرات مادرید - اسلو به تعقیب آن برنامه «نقشه راه» بر همین منظور استوار است.

اما این امکان موجود است که اسرائیلی هاریسکی را قبول کنند و به اقدام یکجانبه ای دست بزنند. آنها از یکطرف اوضاع را به نفع خود می بینند - با در نظر داشت



دیوار ابارتاید
در فلسطین

و بلیز با آن بازی کنند و «نقشه راه» پرتاب یک تکه ناچیز بوده است تا مخالفت در مقابل حرکت های جنگی دولتهای امریکا و انگلستان را کاهش دهند و هیچگونه قصدی به منظور فشار گذاشتن بر اسرائیل برای دادن امتیازاتی نداشته اند. هیئت دیوار را محکوم نمود - تاخت و تاز اسرائیل - حکومت نظامی (کرفیو) - پست های امنیتی و سائر محدودیت هایی را که اسرائیل بر فلسطین تحمیل میکند عامل خفه کردن اقتصاد فلسطین دانست. هیئات به این نکته توجه کرد که میزان بیکاری هفتاد درصد بالاتر رفته است - سطح زندگی مردم بصورت جدی پائین آمده و سیب آن گردیده است که سوء تغذی اطفال در سطح صحرای جنوبی افریقا تنزل کند. «آنچه فقر را غیر قابل تحمل میسازد» گزارش علاوه میکند «آنست که گویا اسرائیل نیک آگاه است که فقر ناشی از آفات طبیعی نیست بلکه محصول عملکردهای حکومت اسرائیل است که عمداً به آن توسل میجوید». گزارش اشاره کرد که توقف آمبولانس فلسطینی ها و معطل کردن آنها در پست های امنیتی کار آگاهانه ایست که اسرائیل به آن مبادرت می ورزد. اعضای پارلمان گفتند «نمی توان این استنتاج را نمود که این استراتژی آگاهانه ای است از طرف اسرائیل برای فشار گذاشتن بر فلسطینی ها تا اعزام مبارزاتی آنها را بشکنند».

در حالیکه اسرائیل فشار غیر قابل تصویری بر فلسطینی ها وارد میکند امریکا بصورت انصراف ناپذیری ماشین نظامی صهیونیستی را با سلاح و پول تغذیه میکند تا به خون خواریش ادامه دهد. دولت امریکا از کنگره امریکا درخواست کرده است در سال ۲۰۰۵ مبلغ ۲.۲ بلیون دلار - ۶۰ بلیون دلار - بیشتر از سال ۲۰۰۴ با اسرائیل پرداخت شود. اسرائیل در کل بیش از ۴۰ درصد مجموع کمکهای نظامی و اقتصادی خارجی امریکا را دریافت میکند.

اسپ چوبی شرون

هنگامیکه جهانی برای فتح آماده نشد آریل شارون اعلام کرد که حکومت وی ساکنین یهودی حوزه غزه را از مناطق مذکور بیرون میکشد. مفسرین لیبرال نیویارک تا مرز - لوموند و سائرین بحث براه می اندازند که باید از اقدام شارون استقبال گردد و این بمناب «گام اولیه»

حمله کند. امپریالیست های امریکائی در حالیکه به تبلیغ صلح می پردازند و ارتش بوسیده عراق را خلع سلاح میکنند با خوشحالی هر چه تمامتر ماشین جنگی قدرتمند اسرائیل را در جنگ خیزترین نقطه ای از جهان با موشکهای هستوی مسلح میکنند.

خشت های بیشتری در دیوار

یکی از بخشهای کلیدی تلاش های اسرائیل برای کنترل فلسطینی هادر یکسال اخیر ساختمان دیواری است که اسرائیلی ها آنرا «دیوار امنیتی» می نامند و فلسطینی ها آنرا «دیوار ابارتاید» میدانند.

این دیوار که ۹ متر (۳۰ فوت) ارتفاع دارد در عمق کرانه غربی ساخته شده است. ده ها هزار فلسطینی که پشت این دیوار محاصره اند برای رفتن به کشتزارها - مدارس و محل کارشان باید از پستهای نظامی اسرائیل بگذرند. در حالیکه شرون ادعا میکند دیوار برای جلوگیری از عملیات انتحاری است و به هیچوجه به مقصد جا انداختن مرز دائمی نیباشد - فلسطینی ها با تفاق آراء به این باورند که دیوار درست بهمین خاطر ساخته شده است.

اسرائیل از طرف نیروهای بین المللی شدیداً محکوم شده است - دیوار غول آسانی که توسط اسرائیل بشدت محافظه میشود و عبور از آن بلا فاصله به معنی روپوشدن با شلیک قوای امنیتی اسرائیل است - صحنه ای که فقط میتواند کارکرد نیروهای توتالیتر است - نه ساخته حکومتی چون اسرائیل که امریکا آنرا بمناب «یگانه دموکراسی شرق» میشناسد. امریکا دیوار را بشیوه ملایمی مورد انتقاد قرار داد اما وقتی شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه ای را به اسمبله (مجمع) عمومی ملل متحد پیشنهاد کرد امریکایکی از تنها چهار کشور جهان بود که علیه قطعنامه رای داد. فردای همان روز اسرائیل اعلان کرد که قطعنامه را نادیده میگیرد.

اسرائیل از دیوار وزیر بنای آن وسیله ای بدست آورده است که توسط آن زندگی فلسطینی هادر سالهای اخیر از بد بدتر سازد. در سال ۲۰۰۳ یک هیئت پارلمانی انگلستان از فلسطین دیدن کرد. احساس شدیدی در میان برخی از اعضای پارلمان انگلستان وجود داشته است، که دیوار مذکور ایزاری بوده است که بوش

وسرختی شان منبع الهام میلیون‌انسانی است که باید به شرایطی که خود در آن قرار گرفته اند باز بنگرند - گاهی امکان مقاومت رامی بینند در حالیکه قبلاً چنین نمی دیدند.

فلسطینی‌ها از بدو پیدایش تاریخی شان تاحال شاید امروز در دشوارترین موقعیت خود قرار دارند. صیهونیستها و امپریالیستها امیدوارند فلسطینی‌ها یحدی زمین کوب شده باشند که از تشکیل یک نظام فلسطینی استقبال کنند و یا حداقل بدون سروصدا آنرا قبول کنند و لو آنکه نظامی محقر، دست‌نشانده و ناتوان باشد و توسط دارودسته فاسدی از کمپرادورها در سرزمینی کمتر از یک ربع اصل سر زمینهای مادری شان اداره شود.

اماصیهونیستها هرگز به آرامش زندگی نکرده و نخواهند کرد. در راس مشکلاتی که صیهونیستها به آن مواجه شده اند این موضوع قرار دارد که آنها سکونت گزینان ظالمی اند که دولت خود را بر سرزمین مردمی بنا گذاشته اند که شمار صاحبان اصلی اش به ده میلیون میرسد - و لو آنکه حالا در پناهندگی بسر میبرند فرزندان زن و مرد هنوز هم فکر بازگیری سرزمین اجدادی شان را عمیقاً در سر دارند به خصوص آنها که در کمپهای پناهندگی بسر میبرند. صرف نظر از اینکه پاسر عرفات تا چه حد میخواست بارهبر حزب کارگر (براک) در سال ۲۰۰۰ در به توافقاتی دست یابد - گذشته از آنکه براک نخست وزیر اسرائیل چند درصد ساحت متصرفه ...

بقیه در صفحه: ۱۷

ده در مناطق غزه و تقریباً نصف کرانه غربی حکومت «موقت» تشکیل دهند و مرحله دوم برنامه «نقشه راه» را تکمیل شده اعلان کنند و در عین حال تضمین کنند که این راه حل «موقت» واقعاً «دائمی» شود.

درست است که ریشه مشکلات امپریالیست ها و صیهونیستها در برقراری نحوی از آرامش و خاتمه دادن تصادمات، اساساً در غیر عادلانه بودن اهداف آنها است - اما مشکلات اینها بیشتر از آنست. در جهان امروزی تمامی طبقات حاکمه دارای اهداف غیر عادلانه میباشند اما همه در برابر خیزش مقاومت‌های پیگیری که صیهونیستها هر روز با آن مواجه اند قرار نمی گیرند. اوضاع فلسطین از بسی جهات بیان فشرده جنایاتی است که امپریالیسم به آن مرتکب میشود - راندن مجموعه خلقی از خانه و کاشانه شان و راندن آنها به زندگی در کمپ های پناهندگی و تبدیل دولت استعماری مهاجرین به پایگاه امپریالیسم غرب در منطقه، جایی که چند میلیون مهاجر اروپائی بر دهها میلیون عرب زور گوئی میکنند.

هرگاه در نقطه از جهان کسی مورد سرقت قرار گرفته باشد - بازور گوئی وید رفتاری روپوشه باشد - مزه شلاق ظالمان راجشیده باشد - در پیش چشم شان خواهران و برادران شان بدست تنگداریان ظالم مورد اذیت و اهانت قرار گرفته باشند بدون آنکه کاری از دستش بر آید - به فلسطینی‌ها مینگرند و شرایط خودشان را در آنها بصورتی عریان می بینند. دست نکشیدن فلسطینی‌ها از مبارزه و امتناع شان از تسلیم شدن - با وجودی که گاه گاه چنین به نظرمی رسد در برابر موانع زیون کننده ای قرار دارند - مقاومت

اینکه حرکت امریکا در عراق شرائطی را بوجود آورده است که دولت اسد در سوریه و دولت ملاها در ایران را زیر فشار قرار داده است. از جانب دیگر سران اسرائیل با مشکلات روز افزون متعددی روبرو اند - بعلت انتفاضه میزان مهاجرت یهودیان به اسرائیل به حدی تقلیل کرده است که در ظرف ۱۵ سال چنین نبوده است - توریزم (جهانگردی) سقوط کرده است - اقتصاد دچار مشکلات است - حتی در ارتش ظاهر یکبارچه اسرائیل شکاف هائی ظاهر شده اند تا جایی که صدها نفر از نیروی ذخیره ارتش از خدمت در قلمروهای اشغالی اسرائیل سربچی میکنند. سال گذشته در بین سران اسرائیلی این نظر قوت گرفت که بصورت یکجانبه «جدا» از فلسطینی‌ها به عقب مرزهای قابل دفاع عقب نشینی صورت بگیرد تا فلسطینی‌ها «دولت کوچک» خود را تشکیل دهند. در سال ۲۰۰۳ - این قسمت مهمی از برنامه انتخابات ریاست جمهوری حزب کارگزار تشکیل میداد - شارون با تمام شهرتی که در پشتیبانی از صیهونیسم دارد و خواستار توسعه در سراسر فلسطین میباشد از دیر زمانی به تشکیل «دولت کوچک» فلسطینی تمایل نشان داده است و بهمین علت دو سال پیش شارون با مصوبه حزب لیکود در مخالفت با چنین دولتی که از طرف نخست وزیر قبلی ناتن یا هو به پیش گذاشته شده بودیه مقابله برخاست. بهمین علت آشکارا است که برنامه «نقشه راه» از آن جهت در چشم شارون قابل اهمیت است که دولت «موقت» فقط در کمتر از نیمی از کرانه غربی برقرار میشود. شارون شاید میخواهد که نیروهای اسرائیلی و ساکنان غیر قانونی را در پشت دیوارهای امنیتی قرار دهد. به فلسطینی‌ها اجازه



جوانان
فلسطینی
در مقابل
تانک‌ها
و خودرو
ها

بیاد ادوارد سعید: فرزند نادر جهان

نوشته ج. س

بنتل از کارگر انقلابی، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا

شماره ۱۲۱۵، ۱۲ اکتبر ۲۰۰۳ ارسال شده به www.rwor.org به انگلیسی و اسپانیولی

جهان عرب بخش می‌شود ستونی رامی نوشت. مبارزه فلسطین مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است که آغاز اولین انتفاضه در سال ۱۹۸۸ طلایه داریکی از مهمترین مراحل آن بود- مبارزه ای توده ای علیه اشغال، سلطه و خلع ید، رودر روی تفنگهای ارتش اسرائیل، مبارزه ای که قلب تمامی ستمدیدگان رادر سراسر جهان مالا مال از شادی کرد، اسرائیل و حکام آمریکا مستاصل از این مبارزه، باب مذاکره با یاسر عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) را گشودند، کاری که قبلا از آن سرباز می زدند، با پیشرفت مذاکرات، ادوارد سعید دید که عرفات دارد به آمریکا تسلیم می شود و در سال ۱۹۹۱ از شورای ملی فلسطین استعفا داد.

دو سال بعد، توافقنامه ای امضا شد که قدرتی صوری به «اتوریته فلسطینی» در مناطق محدود و بسته ای از کرانه غربی و نوار غزه داد (توافقنامه اسلو).

او بدستی این توافقنامه را محکوم کرده آنرا «ایزار تسلیم فلسطین» خواند، ایزار که «جنش رهائی بخش فلسطین را به یک شهرداری کوچک» بدل کرده است. او در عین اینکه انتقاد خود را مطرح می کرد، به تبلیغ مبارزه فلسطینی ها برای حق تعیین سرنوشت ادامه میداد.

نوشته های ادوارد سعید قابل توجه اند، نه فقط بخاطر مواضعی که تبلیغ می کرد، بلکه همچنین به این دلیل که او تحلیل سیاسی را با انتقاد ادبی- فرهنگی و به شیوه ای مستقیم و خاص خود تلفیق می کرد. دنیای اودنیای یک محقق و روشنفکر اومانیست بود که برایش هیچ چیز انسانی غریبه نبود و در آن مغز انسان ایزار ظرفی از درک و دقت در ارزیابی بود. او از این نقطه نظر، مقابل روشنفکرانی است که چه در دانشگاه ها و چه در خارج آن مغز شان را بآنکس که قیمت بالاتر داده فروخته اند، یا آن رایه عرصه های تنگ محدود کرده اند و یا در خدمت قدرت وارتجاع قرار داده اند.

سعید خود را اومانیست معرفی می کرد و تعریف خاصی از این دیدگاه فلسفی وسیع داشت. او میگوید «منظور من از اومانیست نخست رهائی ذهن ما از زنجیرهای است که [ویلیام] بلیک [شاعر] آنرا بخوبی نشان داده است و بکار انداختن آن در مسیر تعمق تاریخی و سنجیده، اومانیسم علاوه بر آن حاکی از یک حس هم مسلکی با دیگر متحققین، دیگر جوامع و دیگر دوران هانیز هست... هر عرصه ای با سایر عرصه ها مرتبط است و هیچگاه هیچ امری در جهان ما در آنزوانبوده... ما باید در بازه بیعدالتی ورنج بگوئیم، اما در متن تاریخ، فرهنگ و واقعیت اقتصادی اجتماعی.»

ادوارد سعید اومانیسمش را علیه افراط مذهبی بکار می گرفت، او مدافع سرسخت سکولاریسم بود و مخالف جنبشها، جوامع و دول بنیادگرا مذهبی، چه صهیونیست، چه اسلامی و چه مسیحی. او با هر آنچه بنظرش دگم می آمد و مانع انتقاد و ارتباط آزاد میشد، ضدیت داشت. در عین حال، او معتقد بود علم و تفکر انتقادی میتواند به ...

بقیه در صفحه: ۳۹

در معروفترین و نوآورترین اثرش یعنی شرق شناسی Orientalism سعید مسیری را که طی آن نظریات غرب در مورد شرق یا «خاور» شکل گرفت دنبال میکند و نشان میدهد که چگونه حرفه ای به نام «شرق شناسی» بوجود آمد. «شرق شناس» روشنفکری است که یک منطقه از خاور میانه تا خاور دور و مردم آنجا را «میشناسد». او نشان میدهد که این مفاهیم بعنوان بخشی از فتوحات اروپای امپریالیستی در عصر جدید، از دوران تهاجم ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ ساخته شدند. تهاجمی که طی آن یک هزار مقام شهری، متخصص آمار، اقتصاددان، بیولوژیست و حتی شاعر و هنرمند، ارتش ۳۴۰۰ نفره ناپلئون را همراهی میکرد.

امپریالیستها ملزم بودند سرزمین ها و مردمش را مطالعه کنند تا بتوانند کنترلشان کنند. ولی دانشی که بدست آوردند به اهداف سلطه جویانه شان آلوده بود. در این دانش، مردم و ساختار هایشان به «دیگران» بدل شدند، «دیگرانی» که متغیر، احساساتی و نادانند، درست برخلاف غربیان فعال، متفکر و دانا. خلاصه اینکه تصویر «بومی» تنبل و نادانی» که باید بر راه راست هدایت شود ساخته شد: بومی ای که باید تحت حاکمیت درآید و ستن و خرافات «اسرار آمیزش» توسط غرب دانا و برتر مطالعه و درجه بندی شود.

این تصویر شرق شناسان از خلقهای «خاور» نوعی دانش دروغین است. ولی به یک هدف خدمت میکند: فقط و عمدتاً برای این نیست که امپریالیستها احساس برتری کنند، بلکه برای بنای یک گفتمان سلطه گراست که در آن آنچه دانش رسمی و مورد قبول است با ساختارهای قدرت درهم تنیده شده است. همانطور که سعید میگوید: «تائیری که این ایزار بر ذهن دارند توسط نهادهایی که حول آنها ساخته شده تقویت میشود. هر شرق شناس بدون اغراق دارای یک سیستم حمایتی بسیار قدرتمند است که نهایتاً به خود نهاد های دولت می رسد. بنابراین کسی که در باره دنیای شرق عربی می نویسد، اتوریته یک کشور را پشت قلم خود دارد، لحن قلمش اثبات یک ایدئولوژی گوشخراش نیست، او با اطمینان بی شبهه از حقیقت مطلق که نیروی مطلق پشتیبانش است مینویسد». از اواخر سالهای ۶۰ به بعد، سعید بمثابة یک تئورسین فرهنگی ادبی، توجه خود را به این شکل از رابطه متقابل میان دانش و قدرت معطوف کرد. این مسئله مصادف شد با چرخشی در جهت سمت گیری فعالیتها مبارزه سیاسی مردم فلسطین و شرکت در رهبری سیاسی جنبش فلسطین. واقعه ای که سعید را به زندگی سیاسی سوق داد، حمله و حشیانه اسرائیل و تسخیر کرانه غربی در سال ۱۹۶۷-۱۹۶۸ (معروف به جنگ ۶ روزه). کتاب بعدی اش «مسئله فلسطین» بود و در سالهای ۱۹۷۰ عضو «شورای ملی فلسطین» شد که «پارلمان در تبعید» خوانده میشد. درسی سال متعاقب آن، او مرتباً درباره فلسطین گفت و نوشت. او سخنوری ماهر و از فعالترین معرفیهای جنبش فلسطین در آمریکا شد. برای هفته نامه مصری الاهرام که در تمام

ادوارد سعید، روشنفکر برجسته مردمی، سخنور مردم فلسطین، و تئورسین دانا در ۲۴ سپتامبر در سن ۶۷ سالگی درگذشت. حتی نمایندگان نظم موجود در جهان امروز، کسانی که در زندگی به او حمله کرده و ناچیزش می شمردند، مجبور شدند مرگش را با پیامهای دهن پرکن تسلیت گویند. ولی ملل تحت ستم و بخصوص فلسطینی ها و سایر خلق های عرب با خواندن آوازهائی در ستایش ارزشی که زندگی وی برایشان داشت سوگواری کردند.

ادوارد سعید در اوورشلیم در یک خانواده مرفه فلسطینی متولد شد. خانواده ای که بزور تجاوز، ترور و خلع یدی که حاصل ایجاد دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ بود، به همراه صد هزار فلسطینی دیگر به تبعید ابدی رفت.

سعید در اوایل سالهای ۱۹۵۰ بعنوان دانشجو به ایالات متحده آمد و همچون بسیاری از کسانی که از جهان سوم میآیند بیشتر عمرش را در این کشور ماند. او دارای دکترای هاروارد و متصدی مقام استادی ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیای بود. سعید موفقیت ممتازی در زندگی آکادمیک داشت. او بارها این موقعیت را بخاطر آنکه لازم میدید مقابل دروغ و ستم و غارتگری امپریالیسم و صهیونیسم بایستد به مخاطره انداخت.

«حادثه سنگ- اندازی» سه سال پیش یک نمونه است. در سفری به جنوب لبنان، سعید بطور سمبولیک سنگهایی را به آنسوی مرز ها و بسمت یک پست نگهبانی اسرائیلی پرتاب کرد. مرزی که بتازگی، وقتی اسرائیل مجبور شد از اشغال لبنان دست بکشد، ایجاد شده بود. این یک حرکت بسیار مناسب در همبستگی با جوانان فلسطینی علیه نیروی نظامی اسرائیل بود و نتیجتاً ارتجاعیون اسرائیل را به ولوله انداخت بطوریکه خواستار آن شدند که این محقق و استاد برجسته از شغلش در دانشگاه کلمبیا اخراج شود. سعید در طول زندگیش بارها بمرگ تهدید شد. تلاشهای اینان برای بر کنار کردن سعید از مقامش به شکست انجامید و او تا زمان مرگ به تدریس ادامه داد.

ولی این حادثه یعنی نشان دادن ارادتش به جوانان سنگ انداز فلسطین از رزستهای غیر معمول بود که رابطه عمیق سعید با نسل جدید را نمایان می کرد. سعید بخاطر تحقیقات و نقدهای ادبی اش درباره نویسندگانی چون جین آستن، جوزف کنراد، و آلبر کامو معروف است. علایق وی در جهات بسیاری سیر می کرد. از آن جمله است مقدمه جدیدی بر رمان تصویری «فلسطین» اثر جوسا کو. در این مقدمه سعید به ارزش ضد ساختاری «کمیک» در مقابل با روندهای فکری جا افتاده» اشاره می کند.

سعید یک روشنفکر مردمی بود. یک روشنفکر متعدد و مبارز و زندگی اش نمونه ایست والا از قابلیت روشن فکران. وقتی که خود فکر خود را در برابر قدرت های حاکم و در کنار مردم جهان قرار میدهند. بر ولتاریا به اینگونه افراد و نقشی که بازی میکنند ارج و احترام میگذارد.

۱ می ۲۰۰۳

موج جدیدی از انقلاب ظاهر میشود



های منطقه دچار اختلافات و کشمکش اند. با وجودیکه امروز عمدتاً مردم ازین جنگ‌ها رنج میکشند، ولی درعین حال دیده میشود که امکانات پراخ انداختن جنگ‌های رها نیش هم بوجود میآید.

امریکا مدت‌ها امریکای لاتین را به دیده صحن حیاط خود نگاه کرده است و نتایج سلطه نئوکولونیالیستی امریکا درین کشورها بروشنی نشان میدهد که زندگی اقتصادی این کشورها تابع پاداران یانکی شان است. ارجحیتان زمانی یک کشور نروتمند و دستور صندوق مالی جهان امروز در بحران فرو رفته است و تمام منطقه به انتظار همین سرنوشت اند.

به این دلیل است که موج انقلاب در سراسر سیاره ظهور کرده است. مردم جهان دیگری میخواهند و بطور روزافزون تصمیم میگیرند که برای آن مبارزه کنند. این امر بذات خود ضرورت تشکیل احزاب پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست - مائوئیست را بر مرم ترمیسازد. در جائیکه حزب وجود ندارد باید ایجاد شود. در جائیکه حزب موجود است باید تقویت گردد تا بتواند وظائف انترناسیونالیستی خود را انجام دهد. تمام این احزاب در انترناسیونال کمونیستی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گام اولی آنست باید متحد شوند.

مبارزات چند ماه اخیر نمونه ای از آینده ای را که در پیش روست بنمایش میگذارد. امریکاییهای امریکائی دیوانه و ارمیکوشنده قمار قهر آمیزی توسل جویند. دندان های زهر آگین خود را در گلوئی مردم جهان بیشتر از بیش فروبرند. اما مردم جهان به چنین آینده ای تن نداده و نخواهند داد. صرف نظر از اینکه امریکالیسم تاجه حد قدرت منداست، ولی توانائی توده های ملیونی بر مراتب بالاتر از توانائی امریکالیست ها است. صرف نظر از اینکه دشمن جقدر میخواهد بجنگد و تکبر نشان دهد تا ماهیت سیستم تاریخ زده خود را بپوشاند، اما جایگاه اصلی نظام شان همانجائی است که نظام های بردگی و فئودالی در آن پرتاب شدند. به مبارزات خود شدت بخشید و برای نبرد های بزرگ تری که در افق نمایان است آماده شوید!

با جنگی که امریکالیسم امریکا علیه جهان پراخ انداخته است مخالفت و مقاومت کنید، آنرا شکست دهید!

به همالیا نگاه کنید - جهان بهتری در حال تولد شدن است!

احزاب پیش آهنگ مائوئیستی ایجاد نمائید، آنها را تقویت کنید و با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متحد سازید! زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

مائوئیسم، سلاح با قدرت است - نه تنها به علت اینکه جهان را بدستی تحلیل و تجزیه میکند، بلکه در عین حال بخاطر ی که با منافع اکثریت بشر مطابقت دارد. وقتی کمونیسم توسط پرولتاریا و زحمتکشان درک میشود، نیروی مادی بوجود میآید که می تواند جهان را تغییر دهد.

باز هم دعوت میکنیم به کوه های همالیا نگاه کنید، میلیونها انسان پایمال شده امروز بیاخته سلاح در کف گرفته و قدرت سیاسی را بدست اکثریت عظیمی از مردم سپرده است. نبال کشوری نهایت عقب نگهداشته شده در اثر جنگ خلق قدم به قدم به نمونه درخشانی بدل میشود که پرولتاریا و زحمتکشان تمام کشورهای آینده خود را در آن جستجو میکنند. در پیرو، ترکیه، هند، فلپین و دیگر نقاط انقلابیون مائوئیست سرسختانه درفش جنگ خلق را بر افراشته نگه میدارند.

چهار چوب ساخت اجتماعی شرق میانه با تجاوز امریکالیسم امریکا بر عراق از هم تکان خورده است. به یقین در ماه ها و سالهای آینده مبارزه طبقاتی شدید تر میشود. در حال حاضر آنچه کمبود است یک جنبش کمونیستی واقعی در بسیاری ازین مناطق است.

آسیای جنوبی مرکز توفان پرولتاریای انقلابی جهان است. صد ها ملیون نفر در هند، پاکستان، سری لانکا، بنگله دیش از استبداد سیستم امریکالیستی و نیمه فئودالی شدت رنج میکشند. برخلاف بسیاری از نقاط دیگر جهان که انرژی انقلابی توده های مردم مجرا حرکی ندارد، موجودیت احزاب مائوئیستی واقعی در جنوب شرق آسیا و ترناتایو انقلابی را بوجود آورده است.

در اروپا، امریکای شمالی، جاپان و کشورهای اوقیانوس امکان پیشرفت مبارزه طبقاتی روشنتر چشم می خورد. جنبش پر تون ضد تجاوز امریکالیسم امریکا علیه عراق گوشه ای از نارضایتی مردم علیه سرمایه داری انحصاری را که در بطن این سرزمینها نهفته است بنمایش گذاشت.

در آفریقا کمبود تغذیه و سرایت امراض مردم را تکه پارچه کرده است. رژیم های نیمه مستبد که به نمایندگی از پاداران امریکالیستی شان حکومت میکنند در تمام کشور

انقلابیون و کارگرانی که دارای آگاهی طبقاتی اند و روز اول می را در شرایط خاصی تجلیل میکنند، مردم سراسر جهان بر امریکالیسم امریکا که ظالمانه به عراق تجاوز و در آنجا بساط باز کرده است خشمگین اند. در روزهای اول جنگ مردم عراق نشان دادند که آنها تصمیم دارند بجنگند. جنبش توده ای ده ها ملیون نفری پیروی صحنه نمایان شد. اما سقوط زود فرجام رژیم صدام حسین یکبار دیگر نشان داد که زیر رهبری طبقات ارتجاعی نمی توان علیه امریکالیسم بصورت موثر مقاومت کرد. این یکی از وظائف سنگین پرولتاریا و تنها پرولتاریا است که باید با مردم متحد شود، مبارزه انقلابی را بر ضد رهبران ارتجاعی در هر کشور رهبری کند.

تنها طبقه کارگر است که میتواند در سطح جهانی در برابر امریکالیسم ایستادگی کند زیرا منافع طبقه کارگر در از بین بردن کامل سیستم امریکالیستی و آزادی تمام ملل جهان نهفته است که جامعه ای بدون طبقه، فارغ از استثمار - جامعه کمونیستی ایجاد کند. ریزه خواران دشمن از دیر زمانی سالهای سال اعلان کرده اند که تحقق و دست یابی به این امر و چشم انداز تاریخی ناممکن و رویای خطرناکی است. اما این رویا بذات خود بر مبنای این شرائط مادی استوار است که پرولتاریا بیشتر کار رنج میکشد، استثمار میشود و دارای وظیفه مبارزاتی مشترکی میباشد. اما علیرغم تمامی وارونه سازی و دروغگوئی ها این امر با بر جاست که شرائط برای طبقه کارگر انگیزه و هدف خلق میکند تا برای آن بر زمرد. در واقع این ایده که بدون ریشه کن ساختن سیستم سرمایه داری می توان مشکلات جامعه انسانی را بر طرف کرد یک فریب خطرناک است. یک سیستم اجتماعی که موتور آن بر اساس استثمار انسان از انسان حرکت میکند، انواع و اقسام نابرابری ها و استثمار را بوجود میآورد. در جنگهای غیر عادلانه بخاطر غارت و تجاوز میلیونها انسان را قربانی و تلف میکند - یک چنین سیستمی را هرگز نمیتوان با رفم اصلاح کرد.

کسانی که ازین سیستم دام چینی شده بهره میگیرند با حامیان شان هرگز بزیان دلیل و منطق گوش نمی دهند، آنها به خواستهای مردم ولو آنکه با صدای بلند ی به پیش کشیده شود و قبی نمیگذارند. تمامی حرفهای امریکالیست ها که بنام رعایت قوانین بین المللی، دموکراسی، مشوره بانابین و آزادی - صرف نظر از این که با ظرافت از دهان تونی بلیر بیرون میشود و با زبان گنگ جورج بوش بیان میگردد، و حتی وقتی بزیان های فرانسوی و آلمانی ترجمه میشوند - جزا بپوشاندن واقعیت های عریان چیزی بیش نمی باشند.

امریکالیست های یک مشت اقلیت اند، تنها بالشکرو پولیس و دستگاههای جاسوسی شان بر سیاره زمین حکومت میکنند - صرف نظر از سلاح کشتار دسته جمعی شان که بهر قیمت میخواهند آنرا در اختیار و انحصار خود داشته باشند. جنگ عراق یکبار دیگر درستی گفته مائوئسه دون را ثابت کرد که قدرت سیاسی از لوله بیرون میآید.

امریکالیست ها ولو آنکه در ظاهر قدرتمند بنظر میرسند در واقع ضعیف اند. چرا؟ باین دلیل که استثمار، بی عدالتی و تجاوز گری شان آنها را مورد نفرت مردم سراسر جهان منجمله مورد نفرت مردم کشورهای خود شان قرار میدهد.

علم وایدنولوژی کمونیسم، مارکسیسم - لنینیسم -

در باره مبارزه برای وحدت نیروهای کمونیست راستین

ارمغان آورد. در بنگلادش، سراج سیکدار، گروهی از مائوئیست هارارهری کرد. آنها توانستند درست در بحبوحه زمانی که توده های کشور پاکستان شرقی علیه ستم ملی و تهاجم ارتش هند شورش کرده بودند، خود را بمیان گرداب تضادها بیندازند تا بر روند اوضاع تاثیر بگذارند. حزب جدید التاسیس مائوئیستی در بنگلادش (حزب پورباینگلا شاربوها را پارتی یا پی بی اس پی) بسرعت شکوفا شد و برنامه سیاسی پرولتاریا - جنگ طولانی مدت خلق و انقلاب دمکراتیک نوین - را به مسئله روز کشور تبدیل نمود. در فیلیپین، خوزه ماریا سیسون دست به تأسیس حزب کمونیست فیلیپین و ارتش نوین خلق زد که تا به امروز جنگ علیه امپریالیسم و ارتجاع فیلیپین را ادامه میدهد. در تمام این موارد خیلی موارد دیگری توانیم ببینیم که وحدت بزرگ در نتیجه مبارزه بدست آمد و در نتیجه پیشبرد مبارزه در عرصه ایدئولوژیک که با مبارزه سیاسی برای کسب قدرت سیاسی مرتبط بود، یک گروه کوچک از کسانی که «دانشمندان» رویزیونیست فورانگ فرقه «به آنان زدند، توانستند به سرعت هزاران انقلابی را بسج و متحد کنند و حمایت میلیونها میلیون نفر از توده های خلق را بدست آورند.

در تعدادی دیگر از کشورها نیز اساس جنبش مائوئیستی امروز به مواضع پیشرفته ایدئولوژیک و سیاسی که آن نیروها در آن زمان اتخاذ کردند بر میگردد. در ایالات متحده، باب آواکیان، رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، نقش حیاتی در جلب بخشی از جنبش انقلابی کشوریمواضع مائوئیستی بازی کرد. در پرو، آیمال گوسمان (صدر گونزالو) در حال پیشبرد چندین مبارزه علیه رویزیونیسم بود که بعداً منجر به بازسازی حزب کمونیست پرو تحت رهبری خط صحیح شد. در اروپا مهم ترین احزاب مائوئیستی تأسیس شدند و بسرعت در دوران تغییرات ناگهانی رشد کردند و به وسیله وقایع پرشکوهی چون ماه مه ۱۹۶۸ دانشجویان و کارگران فرانسه تثبیت شدند.

وحدت - مبارزه - وحدت

شکلگیری جنبش مائوئیستی نمودی از قانون ماتریالیسم دیالکتیک است. مائوتسه دون بما میآموزد قانون تضاد، وحدت و مبارزه تضاد، نیروی محرکه پیشروی همه پروسه ها، چه در طبیعت و در جامعه یا در افکار مردم، میباشد. جنبش کمونیستی در هر دو سطح ملی و بین المللی از این قانون مستثنی نمی باشد. جنبش کمونیستی خود وحدت تضاد است. میدان نبرد دائمی میان ایده ها و نیروهای که پرولتاریا و منافع طولانی مدت کسب قدرت و پیشروی بسوی کمونیسم را نمایندگی میکنند با آن ایده ها و نیروهایی که خواهان سازش و تسلیم به ارتجاع و امپریالیسم و خواهان ترک هدف مبارزه برای ایجاد یک جهان کمونیستی اند، میباشد. این مبارزه مداوم همه جا و همیشه یک

که بوسیله رویزیونیستها غصب شده بود، بلند کند. رویزیونیستهای حزب کمونیست چین و دولت سوسیالیستی چین کسانی بودند که می خواستند چین را به عقب و به راه سرمایه داری برگردانند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی نیز همانند انقلاب اکتبر، امواج تکاندهنده اش را به سراسر جهان منتشر کرد. در همه کشورهایی پس از دیگری نیروهای انقلابی در جنبش کمونیستی بدور مائو و پرچم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی جمع شدند. همه جالین نیروهای نو ظهور با مخالفت شدید رویزیونیستها مواجه میشدند و می بایست یک مبارزه دشوار را پیش میبردند. در همه کشور ها، اینان اغلب انقلابیون جوانی بودند که به همراه چند تن از کمونیست های قدیمی و آزموده علیه روسای رویزیونیست شورش میکردند. اینها با یک دیگر با الهام از خروش بزرگ انقلابی در چین و تحت تاثیر نبرد جهانی علیه امپریالیسم که در حال ظهور بود، جرات کردند که علیه باور های تثبیت شده رویزیونیست های مدرن که خود را در پرده مارکسیسم - لنینیسم پوشانیده بودند، اما در عمل سازش و مداخلات با ارتجاع و امپریالیسم را پیش میبردند، مبارزه کنند.

این مبارزه بزرگ جهانی علیه رویزیونیسم مدرن، در کشورهای مختلف به اشکال متفاوت شکوفا شد و رشد کرد. در کشورهای تحت سلطه این مبارزه اغلب بر روی مسئله راه کسب قدرت سیاسی تمرکز یافت؛ در مورد اینکه آیاراه پایه ای که در پراتیک پیروزمند انقلاب چین به اثبات رسید باید اتخاذ شود یا خیر (این راه کسب قدرت عبارتست از دست زدن به جنگ خلق طولانی مدت و محاصره نقاط قدرت دشمن در شهرها بوسیله جنگ در مناطق روستائی). رویزیونیست های مدرن بشدت با بکار بستن آموزه های مائو در فرآیند انقلاب در این کشور ها مخالفت می کردند. اما نیروهای انقلابی تازه متولد شده، هم در پراتیک و هم در متاظره تئوریک با رویزیونیست ها مبارزه میکردند و به این مسئله که فشرده مسائل حیاتی جنبش عملی بود پاسخ میگفتند. بزواک زوزه های هیستریک رویزیونیست ها و فرصت طلبان علیه گامهای اولیه ای که جنبش مائوئیستی برای بکار بستن خط مائو در باره جنگ خلق برداشت، هنوز به گوش میرسد. در هند، چاروماز و مدر شورش ناگزیرا باری را آغاز کرد. این شورش به حق «تند ربهاری لقب گرفت زیرا تاثیر هيجان آوری بر توده های انقلابی آن کشور داشت. این شورش، جرقه های مبارزه مسلحانه را زود صحنه سیاسی هند را بالکل دگرگون نمود. در ترکیه، ابراهیم کایا کایا اشتباهات رویزیونیست ها و اپورتونیست ها را نقد کرد و این تقدردار جنبش کمونیستی ترکیه توسعه داد و علاوه بر این جسورانه اولین جوخه های مسلح را شکل داد و ترس به جان رویزیونیست ها و ارتجاعیون انداخت و برای میلیون ها تن مردم ستمدیده امید به

مسئله وحدت در سراسر تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی اهمیت بسیار زیادی داشته است. در مقابل دشمن که قدرتمند و در سطح ملی و بین المللی سازمان یافته است، ضرورت وحدت طبقه کارگر و توده های ستمدیده تحت یک رهبری پیشاهنگ مرتباً خود نمائی میکند. توده ها خواهان وحدت انقلابیون هستند و اغلب نمیتوانند بفهمند که چرا آنها به وحدت نرسیده اند. اما علیرغم نیاز آشکار برای وحدت و علیرغم آرزوی توده ها، همیشه رسیدن به وحدت سخت بوده است. از زمان مارکس و انگلس تا کنون، جنبش کمونیستی بین المللی با مبارزات مکرر و شدید توأم بوده است. حقیقتاً وحدت فقط از طریق مبادرت به چنین مبارزاتی میسر میشود. ایدئولوژی پرولتاریا فقط از این طریق توانست ظهور یابد و هویتی را پایه گذاری کند که از ایدئولوژی ها و گرایشات غیر پرولتری که به نام طبقه کارگر و ستمدیدگان سخن میگویند خود را متمایز کند و اساس وحدت حزب پیش آهنگی باشد که صلاحیت متحد کردن توده های وسیع زحمتکش را داشته باشد. زمانیکه مسئله وحدت نیروهای پیش آهنگ کمونیست دوباره در ادبیه یک وظیفه عاجل در هر دو سطح ملی و بین المللی تبدیل میشود. ما باید درک دیالکتیکی استواری در مورد رابطه بین مبارزه و وحدت و اینکه چگونه وحدت جنبش کمونیستی ساخته میشود، داشته باشیم.

اگر ما به منشا جنبش مائوئیستی نگاه کنیم، خواهیم دید که مائوئیسم محصول طغیان علیه تمام آن چیز های فاسد شده جنبش کمونیستی (چیزی که بنام رویزیونیسم میشناسیم) بود. در رویزیونیسم لغت های «کمونیست» یا «مارکسیست» - لنینیست یا حتی «انترناسیونالیست» بسیار است ولی از جوهر انقلابی خالی است. در حالیکه کمونیسم یعنی جنگ برای سرنگونی دیکتاتوری طبقات استثمارگر و برپائی دولت (دیکتاتوری) پرولتاریائی و توده های خلق بمثابة بخشی از مبارزه جهانی برای از بین بردن کامل جامعه طبقاتی.

مبارزه مائو علیه رهبران رویزیونیست اتحاد شوروی، یعنی کسانی که قدرت را از طبقه کارگر کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ربودند و سرمایه داری را مجدداً برقرار کردند، موجب ظهور و رشد جنبش مائوئیستی شد. مبارزه مائو علیه رویزیونیستهای مدرن شوروی، در خود چنین شالوده های ایدئولوژیکی را تقویت کرد و زمینه های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و تئوری ادامه انقلاب را بوجود آورد. این انقلاب و تئوری ادامه مبارزه طبقاتی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مهم ترین خدمت مائو به پرولتاریای انترناسیونالیست گردید. در این مقاله فقط میتوانیم بطور گذرا به دستاوردهای عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی اشاره کنیم. این انقلاب موفق شد که بطرز بیسابقه ای دهها میلیون کارگر، دهقان و انقلابیون آگاه را به جنگ برای باز پس گرفتن آن بخشهایی از دولت

مبارزه برای یک خط ایدئولوژیک سیاسی صحیح تأثیری تعیین کننده بر روی آینده جنبش کمونیستی طی سال هاوحتی نسل ها خواهد داشت.

پروسه وحدت - مبارزه - وحدت در جنبش کمونیستی مرتبط و مشروط به پروسه کلی انقلاب پرولتاریائی جهان است. مرحله و شرایط مبارزات درون جنبش کمونیستی را مبارزه طبقاتی تعیین میکند. بطورمثال مائولنین بنابه میل و انتخاب خود درگیر آن مبارزات نشدند بلکه این مبارزات انعکاس تئوریک وایدئولوژیک نبردهای حادی بودند که درجهان درحال شکل گیری بود؛ نبردهای میان نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی ازیکطرف و نیروهای پرولتاریائی و تحت ستم در طرف دیگر. مبارزه ای که لنین بر علیه خیانتکاران انترناسیونال دوم انجام داد در نتیجه بروز جنگ جهانی اول ضروری شده بود. این جنگ سرنگون کردن بورژوازی را در شماری از کشورها به وظیفه فوری تبدیل کرده بود. اما رویزیونیست های انترناسیونال دوم بجای انجام این وظیفه از طبقه حاکمه خودی و جنگ آن علیه رقیبای امپریالیست دیگر حمایت میکردند؛ اینها در واقع نمایندگان بورژوازی در میان اقشار طبقه کارگر بودند؛ اینها خود را بر آن بخشی از کارگران (اشرافیت کارگری) متکی کرده بودند که در ازای حمایت از طبقه حاکمه خود در جنگ از امتیازات ناچیزی برخوردار می شدند.

از طرف دیگر، توده وسیعی از کارگران وحشترده و متغیر از کشتار جنگ جهانی اول و مشتاق یک راه حل انقلابی بودند. اما در بیشتر کشورها رهبری ای موجود نبود که قادر باشد منافع طبقاتی توده های کارگر را نمایندگی کند. پشتیبانی آنها را بدست آورد و آنها را در جنگ بر علیه بورژوازی رهبری کند. در غالب کشورها، رهبران یا محافل انقلابی وجود داشتند که بر علیه خائنین میجنگیدند، و در آلمان کارل لیبکنخت و رزا لوگزامبورگ در جریان رهبری شورش قهرمانانه اسپارتاکوس جان خود را از کف دادند و تا امروز مورد احترام پرولتاریای انترناسیونالیست آگاه به منافع طبقاتی میباشند. معذالک، باید توجه کرد که نیروهای انقلابی غیر از کمونیست های روسیه تزاری آنقدر از نظرایدئولوژیک ناروشن و از نظر سازماندهی ضعیف بودند که نتوانستند میلیون ها توده رادریورش به دژهای امپریالیستی رهبری کنند. بدون رهبری لنین و حزب بلشویک، انقلاب اکتبری نمی توانست وجود داشته باشد و بین الملل کمونیستی نمی توانست شکل بگیرد.

بهمین ترتیب، مبارزه طبقاتی در چین آگاهی جنبش جهانی پرولتاریائی را تعمیق نمود. وقتی خط مائو در چین پس از مرگ او در سال ۱۹۷۶ سرنگون شد، رنگ سرخ چین عوض شد و صدها میلیون از کارگران و دهقانان به عقب و به جهنم سرمایه داری پرتاب شدند و یک بورژوازی نو پا از طریق دزدی لگام گسیخته، رشوه خواری، کوجانیدن و برده کردن بی نظیر و بی سابقه در تاریخ انسان خود را چاق و چله کرد. چین از یک پایگاه جهانی انقلاب پرولتاریائی به یک حلقه دیگر در نظام جهانی امپریالیسم و ارتجاع تبدیل شد. امروزه، یادآوری این موضوع هنوز دردآور است. قبل از این واقعه مائو و انقلابیون چینی مداوماً امکان بقدرت رسیدن رویزیونیست ها را هشدار داده بودند و بطور مستقیم به انقلابیون سراسر جهان فراخوان داده بودند که در صورت به قدرت رسیدن رویزیونیست ها در چین، به توده های چینی کمک نمایند تا آنها را سرنگون کنند. با این وصف، جنبش مائونیستی جهان خیلی ناموزون به این مبارزه بزرگ عکس العمل نشان داد. بسیاری از



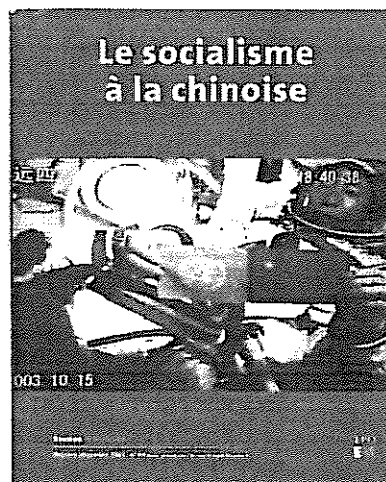
گسست های بزرگ روی میدهد. در دوره هایی مانند مبارزه لنین با رویزیونیست های انترناسیونال دوم یا مبارزه مائو علیه رویزیونیست های مدرن شوروی بوده است که جنبش کمونیستی بیشترین چیزها را بدست آورده و بیشترین چیزها را از دست داده است. چنین مبارزاتی هر چند وقت یکبار در سطح بین المللی و در کشورهای معین روی میدهد؛ این قانونی اجتناب ناپذیر است. وقتی چنین مبارزاتی سر بلند میکنند، توانائی رهبران و کادرهای کمونیست در تشخیص آن و

شکل نیست بلکه از میان امواج مختلفی میگذرد و بر طبق شرایط مبارزه طبقاتی در هر کشور و در سطح بین المللی ویژگی های خاص خود را دارد. از نقطه نظر کمی، غالباً چنین مبارزه ای درون یک حزب متحد در شکل بحث و مناظره، انتقاد و انتقاد از خود، جمع بندی از پراتیک انقلابی و از طریق سایر اشکالی که در آنها ایده های درست و غلط مورد مبارزه قرار میگیرند رخ میدهد و طی آن کمونیست ها منجمله آنهایی که مرتکب خطا شده اند بدور یک دیدگاه و سیاست واحد متحد می شوند.

اما از نقطه نظر کیفی، وقتی که عین اهداف و دیدگاه جنبش کمونیستی به زیر سؤال میرود مبارزه دو خط حادی درگیر میشود. مائونیست ها تشخیص میدهند که در چنین دوره های نادر و حاد مبارزه دو خط، در مقایسه با تغییرات تدریجی در زمان های عادی، جهش ها و

تصویر روی جلد مجله «سوسیالیسم نوع چینی» که توسط دفتر بین الملل حزب کارگران بلجیم و سفیر سابق چین در آلمان شرق مشترکانه نشر می رسد.

مجله تلاش میکند سیاست های رهبران رویزیونیست چین که تمامی میراث های ۲۰ ساله ساختمان سوسیالیسم در چین را زیر پای می گذارد، توجیه کند.



مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم جنگ خلق را آغاز و پیشروی آنرا رهبری کرد، آن مسائلی که پیش از این محدود به محافل نسبتاً کوچکی از رهبران و فعالین بود به یکباره تبدیل به مسائل توده های وسیع شد، واقعیت زنده خط سیاسی وایدئولوژیک صحیح بسادگی قابل رویت گردید. این واقعه همچنین باعث شد که تعداد زیادی از کادرها و حامیان خط غلط متوجه اشتباه خود شده و جذب موضع مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم شوند و خدمات مهمی به انقلاب جاری بنمایند. لذا میتوان دید آن مبارزه (یا جدائی) از ام.ب. سینگ برای ساختن مهمترین وحدت یعنی وحدت بین کمونیستهای راستین و توده های وسیع طبقه کارگر، دهقانان و روشنفکران انقلابی که نیازمند راه حلی انقلابی برای مسائل جامعه نپال هستند - ضروری بود. و بار دیگر، این حقیقت جهانشمول که وحدت ثمره مبارزه است، بایثبات رسید.

امروزه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم پرچم متحد کننده تمام نیرو های کمونیست راستین سراسر جهان شده است. میتوان دید که اتخاذ مائوئیسم توسط ریم نه تنها عاملی در دامن زدن به تفرقه و جدائی نشده است بلکه بالعکس تبدیل به محوری برای صف آرائی مجدد و وحدت نیرو هادر سطح جهان و هر کشور معین شده است.

یک به دو تقسیم میشود
یا دو در یک ترکیب میشود؟

یکی از خدمات بزرگ مائوئوسه دون تکامل بیشتر ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی بود. بویژه مائو بر روی وحدت و مبارزه تضاد دیمانه قانون مرکزی دیالکتیک تاکید نموده و بشکلی درخشان آنرا در جامعه سوسیالیستی، ساختمان حزب، اقتصاد سیاسی، جنگ انقلابی و دیگر عرصه ها بکار بست. همانطوریکه مشاهده کرده ایم، درک عمیق در مورد چگونگی بکار بستن قانون دیالکتیک در پروسه تشکیل و تقویت یک حزب پشاهنگ حیاتی است.

در چین یکی از عرصه های مهم مبارزه تئوریک جبهه فلسفه بود. مائو مجبور بود در این عرصه شدیداً علیه رهبران رویونیست چین، لئوشانوجی، که بعداً از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی سرنگون شدند و علیه نماینده اصلی لئودر عرصه فرهنگی، یانگ هسین - چیان، بجنگد. سال ۱۹۶۳، در همان حالیکه مائو بولمیکای علنی علیه خروش چنف و رویونیست های حزب کمونیست اتحاد شوروی را آغاز کرده بود، یانگ دلیل میاورده که همه چیز مطلقاً ترکیب دودریک است. برای مروریستترین مباحث به پکن رویو ۲۰ ژانویه ۱۹۷۱ و ۲۳ آوریل ۱۹۷۱ رجوع نمائید. اوبحث میکرده که آنالیزیکی یک به دو تقسیم میشود در حالیکه سنتز بمعنای ترکیب دو در یک است.

بمنظور تکامل مبارزه علیه رویونیسم در چین و در سطح جهانی مائو مبیایستی موکدا این تزهارا رد می کرد. وی مجدداً تاکید کرد که: تمام پدیده هابدون استثناء بدو تقسیم میشوند؛ در جامعه و در طبیعت همه پدیده های متفاوت باوجودیکه در محتوا و فرم متفاوتند، ولی همه بدون استثناء به اجزای مختلف خود تقسیم میشوند. (سختنراتی در کنفرانس سراسری حزب کمونیست چین درباره فعالیت تبلیغی، نقل شده در جزوه سه مبارزه بزرگ در عرصه فلسفی، انتشارات زبانهای خارجی پکن، ص ۵۸)

انقلابیون در حزب کمونیست چین استدلال می کردند که فلسفه مارکسیستی بما میگوید که آنالیز و سنتز قانون عینی پدیده ها و در همان حال روشی است

وحدت خود را بالا برد و بدور مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بعنوان ایدئولوژی پرولتاریا متحد شد. عده ای به ریم تحت عنوان این که یک موضوع دیگر برای انشعاب در جنبش کمونیستی بین المللی آفریده است حمله کردند. یک عده دیگر گفتند که این صرفاً تغییری در واژه است و نه در محتوای سیاسی؛ و به این ترتیب سعی کردند این پیشرفت را کم بهاجلوه دهند، و سعی کردند با کاربردن فرمول بندی اندیشه مائوئوسه دون یا مائوئیسم این دورا با هم همسنگ قرار دهند. در حقیقت اتخاذ مائوئیسم توسط ریم که در سندنزنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم منعکس شد انعکاس کسب درک بالاتر و متحدتری نسبت به درکی که تا آن موقع در جنبش کمونیستی بین المللی از ایدئولوژی مان وجود داشت، بود. ریم با این موضع بحول درک بالاتری از ایدئولوژی مان متحد شد.

اهمیت این شناخت بالاتر وقتی در عمل نشان داده شد که رفقای حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، حزبی که در تماس نزدیک با پیشروی های جنبش کمونیستی بین المللی و خود ریم تشکیل شده بود، در سال ۱۹۹۶ جنگ خلق را شروع کرد و اکنون سراسر کشور را با انقلاب روشنائی بخشیده است.

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) برای تدارک آغاز جنگ خلق، ناچار بود با نظرات ام.ب. سینگ که از رهبران قدیمی جنبش مائوئیستی نپال بود، تسویه حساب کند. سینگ مبارزه ای را در ریم بر علیه اتخاذ مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم براه انداخته بود و در بخشی از این موضع رویونیستی اعلام کرده بود که دست زدن به جنگ خلق طولانی در نپال غیر ممکن است مگر اینکه اول انقلاب در کشور همسایه یعنی هند پیروز شود. انشعاب سازمانی بین ام.ب. سینگ و آنهانی که بعداً توانستند نقش مرکزی در ساختن حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بازی کنند، بتاريخ ۱۹۸۶ بر میگردد. در این سال حزب کمونیست نپال (مشعل) به دومرکز (یکی کمیته مرکزی نامیده میشد و دیگری کمیته سازمانده مرکزی) تقسیم شد. کادرها و اعضا تشخیص دادند که تحت رهبری سینگ انقلاب نمی تواند به وقوع بپیوندد. معذالک، در آن مراحل اولیه یک مقدمه جانبی سیاسی وایدئولوژیک از خط سینگ هنوز به عمل نیامده بود؛ در نتیجه انشعاب درون حزب مشعل در آن زمان به سطح یک مبارزه دوخط کامل تکامل نیافت. بعداً زمانی که مسائل سیاسی و ایدئولوژیک در نپال روشن شد، و همچنین در تداخل با پیشرفتهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این امکان بوجود آمد و کارای انجام شد که بعداً حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به آن نام طرد مکتب فکری ام.ب. سینگ نهاد. وقتی این تگام به گام پیش رفت، تاثیرات منفی عدم وحدت که ناشی از نا روشنائی سیاسی بود نیز حل شد و نیروهای بیشتری حول مرکز حزبی واحد متحد شدند. بدین ترتیب یک شالوده محکم برای وحدت در ابعادی که تا آن موقع در نپال سابقه نداشت بوجود آمد. زیراتحکیم حزب بدور مائوئیسم و طردهم جانبی مکتب فکری ام.ب. سینگ بود که در را بر روی آغاز جنگ خلق در ۱۳ فوریه ۱۹۹۶ گشود.

لنین ده هاسال قبل گفته بود که نقش سیاسی ای که نیروهای مختلف در جنبش کارگری روسیه در دوران بحران و انقلاب ایفا نمودند پیشاپیش و سالها قبل در مبارزات سیاسی میان خود انقلابیون منعکس شده بود. بحث وجدل عده نسبتاً کوچکی، تحت شرایط تلاطمات انقلابی می تواند تصویر زنده ای از منافع متضاد طبقات مختلف را فاش نماید. در نپال وقتی خط

احزاب و سازمان ها عملاً از رهبران جدید چین حمایت کردند و کسانی را که نزدیکترین افراد به مائو بودند، بعنوان باند چهار نفره و انشعابگران مائوای چپ محکوم کردند. برخی دیگر از احزاب و سازمانهای کمونیستی پس از کودتای رویونیستی در چین کاملاً اعتماد به خط مائو را از دست دادند و بوسیله انور خوجه رهبر حزب کار آلبانی به اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) حمله کردند؛ که این خود بمعنای دست شستن از پیشرفت های گرانبهای علم پرولتاریائی که توسط مائو به ثمر رسیده بود، بود. بجای آن خوجه و پیروانش کوشیدند به نظریه های پوسیده قدیمی جنبش گذشته کمونیستی که مائوئیست هاندتها قبل آنها را پس زده بودند، جانی تازه دهند (برای مثال، رد اعتبار جنگ خلق طولانی مدت در کشور های تحت سلطه، رد انتقاد مائو از تفکر متافیزیکی استالین و غیره). و بالاخره بخش دیگر یابخش عمده جنبش مائوئیستی پیشین، خودشان را بی رهبر و مایوس یافته و نتوانستند در برخورد به این شکست هولناک به مبارزه انقلابی ادامه دهند و کاملاً اعتماد به آینده انقلاب جهانی را از دست دادند.

خوشبختانه، یک اقلیت کوچک از جنبش مائوئیستی گذشته در مقابل بار سنگین سختی ها به مقاومت و مقابله پرداخته، آموزه های مائو و مقر فرماندهی انقلابی حزب کمونیست چین را بعنوان سلاح اصلی بکار گرفتند. بسیاری از این نیروها در سال ۱۹۸۴ به پای تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) رفتند. ریم جسورانه خود را مرکز جنبش نیروهای مائوئیستی جهان اعلام کرد و گفت برای ایجاد بین الملل کمونیستی از نوع جدید مبارزه میکند. ریم نیز بدو بوسیله بسیاری در جنبش انقلابی مورد حمله و تمسخر قرار گرفت و توسط عده ای دیگر که فکر میکردند خط ایدئولوژیک و سیاسی کم اهمیت تراز حجم ویزرگی نیرو است، برسمیت شناخته نشد. قضاوت در مورد موضع سیاسی احزاب بر حسب مقدار نیروی که در این یا آن مقطع دارند، یک شکل از پراگماتیسم است. همین نوع پراگماتیسم بعضی از مائوئیست های مبتلا به آن راهنگام به قدرت رسیدن رویونیست ها در چین گنج کرد و باعث شده که آنها به حمایت از رویونیست های چین بپردازند در حالیکه چین علیه ریم قوی بودنش هیچ نشانی از سوسیالیسم نداشت مگر ادعاهای گاه و بیگاه برخی رهبران. اماریم و احزاب تشکیل دهنده آن بر روی اصول کمونیستی خود پافشاری کردند و در شرایطی که ارتجاع جهانی پیروزی نهائی بر کمونیسم را اعلام میکرد، به موفقیت های حیرت انگیز در مبارزه طبقاتی دست یافتند. حزب کمونیست پرو (پ س پ)، که جنگ خلق را در سال ۱۹۸۰ آغاز کرده بود، در سال بنیانگذاری ریم به آن پیوست و در دهه ۱۹۸۰ بی وقفه و پیگیرانه پیشروی کرد تا بدانجا که در مقطعی امپریالیست ها و مرتجعین ترس شان را از دور نمای پیروزی مائوئیست های پرو اعلام داشتند. پس از دستگیری صدگورنر لودر سال ۱۹۹۲ یک خط اپورتونیستی راست در حزب کمونیست پرو به ظهور رسید. که فراخوان ترک مخاصمه بنفع قرارداد صلح را داد. جنگ خلق در پرو دچار شکستی موقت و پیچی در جاده شد. اما پایبنداری کمیته مرکزی حزب در راه جنگ خلق علیه ریم شرایط دشوار کماکان الهام بخش مائوئیست های سراسر جهان شد و از طریق پایبنداری بر اهمیت ایدئولوژی و سیاسی که در ریم فشرده شده است پرتو افکند.

در جبهه ایدئولوژیکی، ریم در سال ۱۹۹۳ سطح

از سطح به عمق ماجراجرفتن و به ماهیت مبارزه میان مارکسیسم و ریزونیسم رسیدن مستلزم داشتن آگاهی مارکسیست-لنینیست-مائوئیستی است. و این چیزی است که توده های وسیع نه در حال حاضر و نه در آینده بطور خودبخودی کسب نمی کنند. و آنچه که برای توده ها صحت دارد برای صفوف گسترده اعضا و رزمندگان حزب سیاسی نیز صادق است؛ زیرا این هانیز اگر بخوبی مسلح به کاربرد مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم نباشند (که در آن دوره بطور عموم صفوف ت ک پ م ل نبودند) فقط سطح مسئله رامیبینند و ماهیت آن رامشکل تفرقه و فلج شدن را میبینند و نمی فهمند که جوهر مسئله خط سیاسی و ایدئولوژیک است.

هنگامی که تلاش های متعدد برای متحد کردن گروه های اصلی ت ک پ م ل میشد، وضعیت عمومی بهمین نحو بود. کسی از مهمترین پروژه های وحدت تشکیل کمیته مرکزی متحد و موقت (پی یو سی سی) در سال ۱۹۹۳ بود. پی یو سی سی که بخشهای بزرگی از ت ک پ م ل را یکجا جمع نمود، هیجان زیادی را در میان اعضا و هواداران ت ک پ م ل برانگیخت. [این اتحاد میان ت ک پ (م ل) و ت ک پ (پی یو سی سی) انجام شد و ت ک پ م ل (مرکز مائوئیستی) در آن شرکت نکرد.] اما این وحدت دیری نپایید زیرا پی یو سی سی با مذاکره بر سر نقاط مشترک بوجود آمده بود. حتی برخی از نکات مشترک که به ظاهر نقاط مشترک صحیح بنظر میرسیدند (مانند اتخاذ مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم بعنوان ایدئولوژی) تنها ظاهری فرمالیته برای پوشانیدن همان برداشت های غلط سابق از مائوئیسم بود؛ بویژه آنکه بخشی از خط پی یو سی سی عبارت بود از رد انتقادات مائو از اشتباهات استالین و رد این حقیقت که ایدئولوژی پرولتاریاتی توسط مائو به مرحله عالیهتری تکامل یافته است و مواضع غلط دیگر مانند ارزیابی غلط و زیانبار از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی.

نتایج این تجربه قابل تامل است. پی یو سی سی اصلاً نتوانست انتظارات اعضا و هواداران را بر آورده کرده و به موج نویی از مبارزه انقلابی در ترکیه دامن بزند. در عوض، فراکسیون مارکسیسم، فقدان دیسیپلین، تفرقه و فلج بودن که مشخصه گذشته بود در حزب جدید هم ادامه یافت. در عرض چند سالی اندک، مجدداً انشعابات عمده ای در حزب روی داد. بدلیل آنکه خط صحیحی پروسه مبارزه و پیشروی رادرت ک پ م ل رهبری نمی نمود، انشعابات و اتحادهایی که روی می دادند کاملاً پروسه وحدت-مبارزه-وحدت-هنگامی که مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در فرماندهی است، تفاوت داشتند. در مورد ت ک پ م ل، سطح بالاتری از وحدت حزبی و سطح بالاتری از پراتیک انقلابی بدست نیامد.

فقط در سالهای اخیر این وضع شروع به تغییر کرد زیرا رهبران و اعضای ت ک پ (م ل) پروسه طرد کامل مواضع نادرست گذشته و جمع بندی از تجربه گذشته کل جنبش بر مبنای مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم را آغاز کردند و اتحادیای جنبش کمونیستی بین المللی، بویژه با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) رادرپیش گرفتند. میان ت ک پ (م ل) و ت ک پ (پی یو سی سی) (که اغلب اوزگور گلجک نامیده میشود) مبارزه ای انجام شد که کاملاً متفاوت از مشاجرات سکتاریستی گذشته بود؛ در این مبارزه که از سوی ت ک پ (م ل) پیش برده شد مسائل واقعی حیاتی در جنبش ترکیه بدرستی مورد توجه قرار گرفت

هستند که بر سر هر نقطه در مقابل هم ایستاده اند. وحدت را باید بعنوان محصولی از مبارزه و سنتز دید، جهشی که از طریق آن وحدتی جدید برشالوده ی تضادی جدید شکل میگیرد. بدیهی است چنان وحدتی محصول معامله بر مبنای کشف نقاط مشترک و بی اعتنائی نسبت به موضوعات اساسی مورد مبارزه نمی باشد. در تاریخ جنبش کمونیستی نمونه های بسیاری موجود است که نشان میدهند رسیدن به وحدت بر مبنای کشف نقاط مشترک هرگز موفقیت آمیز نبوده و برای پیشرفت جنبش زیانبار بوده است.

اگر به شکلگیری خود بین الملل کمونیستی رجوع کنیم، میتوانیم ببینیم لنین برای متحد کردن هر نیروی ممکن سخت تلاش کرد، ولی اینکار را بدون سازش بر سر مسائل اساسی آن روز انجام داد. بویژه، اصرار داشت اعضای بین الملل کمونیستی از رهبران ریزونیست گسست کرده و با هر تلاشی که جهت سازش با آنها تحت لوای وحدت باشد، سرسختانه مقابله نمایند.

مثالهای مهمی نیز از گذشته نزدیک ترمان داریم که این نکته را نشان میدهد. قبلاً به مضمون طغیان کمونیست های ترکیه تحت رهبری ابراهیم کاپاکیا علیه ریزونیست ها، منجمله علیه کسانی که سعی می کردند خود را زیر پرچام حمایت از مائو و چین انقلابی پنهان کنند، رجوع کردیم. منظور ریزونیست های شفق است که همانطوری که انتظار میرفت از کودتای ارتجاعی در چین حمایت کردند، همان ها که رهبر اصلی شان برنچک تاهمین امروز دشمن قسم خورده جنبش انقلابی در ترکیه است و فراخوان اتحاد با مرتجعین طبقه حاکمه را میدهد. (مبارزه کاپاکیا وحدت جدیدی که حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست-لنینیست) نام گرفت به ارمان آورد. [نام این حزب به اختصار ت ک پ م ل است - توضیح مترجم]. این اتحاد جدید سریعاً صدها هزار و حتی میلیون ها حمایت کننده را در کشور به حرکت درآورد. اما مانند هر وحدتی آن نیمه مهر مبارزه را بر خود داشت و متعاقب شهادت کاپاکیا و عقیدگروهای مبارزه مسلحانه ای که وی پرا انداخت، مبارزه جدیدی در ت ک پ م ل بر سر چگونگی جمع بندی از آن تجربه انقلابی و کاربست خط سیاسی ایدئولوژیک آغاز شد.

اینجا قصد نداریم تاریخ این مبارزه را در جزئیات مرور کنیم (بعضی از این ها را میتوان در جهانی برای فتح شماره ۲۸ سال ۲۰۰۰، نامه سرگشاده به حزب کمونیست ترکیه، م ل، ایضاً در جهانی برای فتح شماره ۲۹ سال ۲۰۰۲ اسناد کنگره حزب کمونیست مائوئیست [ترکیه و کردستان شمالی] (م ک پ) که ادامه دهنده ت ک پ (م ل) است، مطالعه نمود). رهبری حزب کمونیست مائوئیست معتقد است که پس از مرگ ابراهیم کاپاکیا به مدت سی سال یک جریان قوی اپورتونیستی در حزب وجود داشت که بویژه بحول مسئله تکامل علم مارکسیسم-لنینیسم توسط مائوئوسه دون به مرحله ای کاملاً نوین و اعتبار تحلیل کاپاکیا در مورد جنگ طولانی خلق بعنوان راه انقلاب در ترکیه، متمرکز میشد. از آنجا که یک خط سیاسی ایدئولوژیک صحیح وجود نداشت، در عرصه تشکیلاتی نیز توافق سایه انداخته بود. فراکسیون مارکسیسم-پی انضباطی و انشعاب در حزب پیداد میکرد.

روشن است که تفرقه در میان نیروهای پیشرو کمونیست بارسنگینی بردوش توده ها و مبارزانشان بود. در واقع، اغلب اینطور است که توده ها فقط میتوانند تفرقه و فلج شدن مبارزه عملی یعنی انعکاسات سطحی مشکلات عمیقتر خط سیاسی و ایدئولوژیک را ببینند. زیرا

که توسط آن مردم امور رادرت میکنند. آنالیز نشان می دهد چگونه یک هستی به دو جزء مختلف تقسیم میشود و چگونه این اجزادرگیر مبارزه هستند. سنتز نشان میدهد چگونه بخاطر مبارزه بین دو جنبه مختلف پدیده، یکی بر دیگری غالب شده آنرا شکست داده و محو میکند، چگونه یک تضاد کهنه حل میشود و یک تضاد جدید ظاهر میگردد، و چگونه پدیده ای کهنه از بین رفته و پدیده ای جدید غالب میشود. بزبان ساده، سنتز بمعنای آنست که یکی دیگری را می بلعد... آنالیز و سنتز از نزدیک با هم در ارتباطند. در آنالیز سنتز وجود دارد و در سنتز، آنالیز موجود است...

پروسه جمع بندی از تجاربمان نیز پروسه ای از آنالیز و سنتز است. بشریاد رپیش گرفتن انواع مختلف مبارزه در پراتیک اجتماعی، تجارب غنی انباشت کرده که برخی موفقیت آمیز و برخی دیگر ناموفق بوده اند. در جمع بندی از تجارب، لازم است درست را از غلط تشخیص داده آنچه را که درست است تصدیق و آنچه را که غلط است نفی نمائیم. این یعنی، تحت رهبری مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، اندیشه مائوئوسه دون، اطلاعات حسی غنی بدست آمده از پراتیک رادوباره سازی کردن، دورریختن کاه و نگاه داشتن جوهر، حذف نادرست و ابقا درست، از یکی به دیگری و از سطح به عمق رفتن، ارتقا شناخت حسی به شناخت عقلی و درک قوانین درونی پدیده ها، حرکت اضداد - تقسیم یک به دو - در سراسر پروسه ادامه دارد. با تجریاتی که از این طریق جمع بندی شده، مافا در دفاع از حقیقت و تصحیح اشتباهاتمان، فراگیر کردن تجارب پیروزمند و درسگیری از اشتباهاتمان، هستیم. (تئوری ترکیب دودریک فلسفه ای ارتجاعی برای احیاء سرمایه داری است، یکن رویو، ۲۳ آوریل ۱۹۷۱)

نقل قول فوق که در اوج انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریاتی نوشته شده و گذشت زمان نیز درستی اش را اثبات کرده، برای مائی که بدنیاال ساختن وحدت کمونیست ها در سطح هر کشور و جهان هستیم راهنمای خوبی میباشد. در حالیکه ظاهر امکان است اینطور بنظر برسد که وحدت کمونیست های سازمانهای مختلف از طریق ترکیب دودریک میسر است، اما این دیدگاه نمی تواند جوهر پروسه ای را که از آن طریق پدیده جدیدی بظهور میرسد، درک کند. سنتز و وحدت جدیدی را نمایندگی میکند، اما همانطور که نقل قول فوق بحث میکند، سنتز رانمی توان با ترکیب دو در یک یکی دانست - سنتز نتیجه مبارزه و دگرگونی است که از طریق آن یک تضاد یا دسته ای از تضاد هاجل میشوند و تضاد جدیدی، ظاهر میشود.

در رابطه با مبارزه بین تقسیم یک به دو در مقابل بینش ترکیب دو در یک، رفقای حزب کمونیست چین بشدت تئوری 'مخرج مشترک گرفتن یا جستجوی نقاط اشتراک' را نقد نمودند. در اینجا عرض اشاره به استدالات لئو شائوچی و یانگ هسین - چن و دیگرانی است که میان قطب های متضاد بدنیاال نقاط مشترک میگشتند، مثلاً میان سرمایه داری و سوسیالیسم، میان بورژوازی و پرولتاریا. در حقیقت اگر مافقط ظاهر را ببینیم و نه محتوا را میتوانیم تعداد زیادی از آن نوع نقاط مشترک میان مارکسیسم و ریزونیسم بیابیم. آیا ریزونیست هانیز ادعائمی کنند نماینده پرولتاریا و طرفدار سوسیالیسم و کمونیسم هستند؟ آیا ریزونیست هانیز مدعی مخالفت با امپریالیسم نیستند؟ اما اگر از آگاهی مارکسیست-لنینیست-مائوئیستی برای عبور از سطح و نفوذ به اعماق استفاده کنیم، میبینیم که ریزونیسم و مارکسیسم دشمنان سازش ناپذیری

و اختلاف بین ت ک پ (م ل) و ت ک پ \ م ل به سطح مبارزه دو خط ارتقاء یافت.

در ترکیه، مثل هر جای دیگر، پروسه وحدت تمام کمونیست های راستین در یک حزب واحد، هنوز کامل نشده است. یقیناً تعداد زیادی از کادرها، اعضا، هواداران ت ک پ \ م ل فعلی میتوانند و باید نقشی فعال در بوجود آمدن حزبی پیشرو و متحد ایفاء نمایند. برای کامل کردن این پروسه بر اساسی صحیح و برای متولد کردن وحدت نوین که حزب پیشاهنگ واحد یقیناً آنرا نمایندگی خواهد کرد، لازمست گسست رادیکال بیشتری از درک غلط گذشته که امروز بیشتر و بیشتر در ت ک پ \ م ل تمرکز یافته است انجام شود. جدائی هر چه بیشتر ت ک پ \ م ل از صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) و اتخاذ خط ساتریستی برای ایجاد وحدت در جنبش کمونیستی بین المللی از تبلورات این درک غلط می باشد. (برای بحث بیشتر در مورد خط این حزب به جهانی برای فتح شماره ۲۸ سال ۲۰۰۰ رجوع کنید، که به جدائی ت ک پ \ م ل از ریم و پیوستن آن به صف بندی متفاوتی در جنبش بین المللی پرداخته است.) گسست از خط ایدئولوژیک سیاسی غلط و افشای آن، کلید وحدت و پیشرفت است.

چه کسانی انشعابگر هستند؟

چه کسانی طرفدار وحدت؟

تاریخ همچنین نشان داده است که همواره نیرو های راستین مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم هستند که برای وحدت می جنگند و همیشه نیرو های رویزیونیست و اپورونیست هستند که به گروه گرائی، انشعاب و توطئه متوسل میشوند. احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست صحنه دائمی مبارزه دو خط هستند؛ همانطور که گفتیم این احزاب و سازمان ها برخی اوقات میتوانند شاهد مبارزات درونی بسیار خاد باشند؛ اما اگر این مبارزات بوسیله خط ورهبری مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم هدایت شوند، میتوانند به وحدتی بزرگتر در درون حزب بین رهبری و اعضا و خیلی مهمتر، بین حزب و توده ها، منجر شوند.

از طرف دیگر، احزاب بورژوائی و ارتجاعی صحنه نوع دیگری از مبارزه هستند؛ مبارزه بین افراد و دسته بندی ها بخاطر منافع شخصی، بخاطر اتوریته و پرستیژ شخصی، و حتی بر سر سهمی از فساد. هر چند ممکنست چنین احزایی برای مدت معینی صورتی از وحدت ظاهری را بنمایش بگذارند، این وحدت چیزی نیست جز حاصل اطاعتی که بخاطر ترس از انتقام، دلبستن به پادشاه، جهالت یا حتی ترور این نوع احزاب با ظهور اولین شکاف از هم میباشند و رهبران شان مانند خرچنگ هایی که در تور افتاده اند یکدیگر را پاره می نمایند.

این بدان دلیل است که احزاب بورژوائی و ارتجاعی منافع توده های وسیع پروتروستمدیده را نمایندگی نکرده و نمی توانند بنمایند و لذا باید همواره بدنبال گیج کردن و فریب دادن توده ها بوده، به پست ترین و عقب افتاده ترین احساسات آنها متوسل شده، وسیعی در اعمال دیکتاتوری بر آنها بنمایند. هر چند در هم پیروان احزاب بورژوائی و ارتجاعی زیاد باشند اما در توده ها به قضاوت در مورد آنها می نشینند. تاریخ این مسئله را بارها و در کشورهای گوناگون اثبات نموده است.

وقتی برخی احزاب سیاسی بورژوائی ملی یا خورده بورژوائی، مبارزه ای را (هر چند بشکل نیم بند و رقیق) علیه امپریالیست های امرتجعین بومی برآه میاندازند، ادعا میکنند که سخنگوی تمام خلقند و اغلب میتوانند شمار قابل توجهی از توده ها را منجمله از میان طبقات ستمدیده

بدنبال خود بکشند. اما حتی در چنین مواقعی خصلت استثمار گرانه بورژوازی خود را نشان میدهد. چنین نیرو هائی نمی توانند از صمیم قلب بر توده های ستمدیده تکیه بنمایند و نمی توانند عالیترین منافع آنها را منعکس کنند. آنها همواره سعی میکنند به احساسات فرومایه و عقب مانده توده ها توسل جویند یا با این عقب ماندگیها سازش کنند؛ بطور مثال با ناسیونالیسم تنگ نظرانه، تعصب کور کورانه مذهبی، ستم بر زنان، و غیره. اگر چنان احزایی به قدرت برسند و با سیستم جهانی امپریالیسم سازش بنمایند، کارا کتر عامه پسندان زمانی شان معمولاً بسرعت با دها میاشود، و دیگر چنانچه توان آنها را تغییرات رابروشنی در خط سیر نیرو های ناسیونالیست کرد در عراق مشاهده کنیم. نیرو هائی که مبارزه را با مبارزه برای حقوق مردم کرد شروع کردند ولی اکنون به باز بچه ای در دست امپریالیست های آمریکائی جهت برده نمودن کردها، و نه تنها کردها بلکه تمام عراقی ها، تبدیل شده اند.)

زمانیکه یک سازمان مارکسیست - لنینیست - مائوئیست از خط انقلابی صحیح جدا میشود، لاجرم ایدئولوژی و سیاست رویزیونیستی در عرصه تشکیلات آن بازتاب می یابد و کم خصائل احزاب بورژوائی و ارتجاعی را اتخاذ می کند.

مائوتسه دون اینرا بشکلی درخشان در اثر معروفش سه آری و سه نه جمع بندی نمود؛ مارکسیسم را یکار بندیدنه رویزیونیسم را متحد شوید، تفرقه نیاندازید؛ رک ورو راست باشید، توطئه و فریب نکنید. (به گزارش در مورد بازبینی اساسنامه مربوط به دهمین کنگره حزب کمونیست چین، نگاه کنید) در این میان کلید جمله اول است یعنی خط صحیح مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را یکار بندید. آنهایی که از چنان خطی جدا میشوند نمی توانند متحد شوند لاجرم انشعاب میکنند. آنهایی که از مارکسیسم جدا میشوند قادر نیستند رک ورو راست بوده و یک مبارزه اصولی را برای دیدگاه هایشان انجام دهند. بلکه، همواره به حملات شخصی، بخش شایعه و بیج و بیج، مبهم نمودن مسائل خطی مهم در گیر در مبارزه پرداخته و توطئه گری و فریب دستور کار روز میشود. چنان اشخاصی همواره منافع بلند مدت پرولتاریای انترناسیونالیست را فدای منافع تنگ و کوتاه مدت یک اقلیت مینمایند. مبارزه برای وحدت کمونیست های راستین، مبارزه برای وحدت بین حزب و توده ها، یکی از وظایف دائمی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هاست، و باید همواره مراقب باشند از سبک کارواشکال مبارزاتی بورژوائی، مرتجعین و احزاب رویزیونیست پرهیز نمایند.

در مورد احزاب سابقاً مارکسیست - لنینیست - مائوئیست که بشکلی کیفی به احزاب رویزیونیست تبدیل شده اند، این احزاب تفاوتی با احزاب ارتجاعی دیگر ندارند - هنگامی که قدرت سیاسی را بدست میآورند آن باصطلاح ساترالیسم دموکراتیک و انضباط چنان احزایی فقط مشخصه ای است برای اعمال دیکتاتوری ارتجاعی بر توده های خلق منجمله اعضای حزب. امروزه حزب کمونیست چین مثال کاملی است از حزبی بورژوا، ارتجاعی و فاشیست. کسانی که هزاران هزار از نزدیکترین پیروان مائو، منجمله همسر وی چیان چین را دستگیر کردند، کسانی که کارگران و دهقانان انقلابی را وحشیانه سرکوب کردند تا قدرت سیاسی را بدست آورند، کسانی که از نظر مردم جهان به 'جلادان میدان تین آن مین' در ۱۹۸۹ معروف هستند - چنین حزبی راه رگزمی توان اصلاح کرد بلکه باید مانند

دیگر احزایی که دیکتاتوری ارتجاعی اعمال میکنند، با زور سرنگون کرد.

مبارزه برای وحدت در دستور کار است

نیازی مداوم برای اتحاد تمام نیرو های راستین کمونیست در تمام کشورها وجود دارد. اما نیاز به وحدت و حتی آرزوی وحدت همیشه برای به ثمر رساندن مبارزه برای دست یافتن به یک پیشگاهنگ متحد و یگانه کافی نیست. عامل کلیدی ظهور خط ایدئولوژیک سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی صحیح است؛ زیرا فقط چنین خطی بتواند آن را در در که محور گرد آمدن جمع بزرگ نیرو های کمونیست راستین در کشور مفروض باشد.

تاریخ نشان داده است که طریقه ظهور چنین خطی از کشور به کشور بسیار فرق میکند زیرا کشورهای مختلف دارای شرایط مختلف هستند و جنبش کمونیستی هر کشور دارای تاریخ متفاوتی است. بعنوان مثال، در پرو رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو میگوید که حزب کمونیست پرو محصول مستقیم یکسری مبارزات تاریخی جنبش کمونیستی آن کشور بود (مبارزاتی که رفیق گونزالو در آنها نقش مرکزی در مبارزه علیه رویزیونیسم و اپورونیسم داشت) در نپال، تشکیل حزب کمونیست نپال (مائوئیست) از مسیری دیگر گذشت، و رفیق پراجاندا، صدر حزب، جمع بندی کرد که نیرو هائی که بعداً نقش اصلی را در تشکیل حزب کمونیست نپال (م) بازی کردند، در مراحل اولیه جنبش کمونیستی، مثلاً در دهه ۱۹۷۰، صحیح ترین خط درون جنبش کمونیستی را نداشتند.

شکل گیری یک خط صحیح در کشور مفروض پروسه ای طولانی است که ناچاراً دربرگیرنده پیچش و چرخش، پیشروی و عقبگرد می باشد. و چنانکه میدانیم، پروسه ای پایان ناپذیر است، چرا که خطی صحیح هرگز نمی تواند ساکن بماند بلکه فقط میتواند در مبارزه ای دائم علیه آنچه که نادرست است و در کنش و واکنش با مبارزه طبقاتی پیشرفت نماید. همچنین این امکان وجود دارد که به خطای جستجوی خط 'مطلقاً صحیح' دچار شویم؛ و چون این سراب غیر قابل دستیابی است، کار بر دهانه خط صحیح موجود نیست تبدیل به پوشش ظاهر اصلاحی برای اجتناب از رسیدن به وحدتی که در هر دوره مفروض ممکن است، میشود. بدنبال خط 'مطلقاً صحیح' بودن ایده آلیسم و متافیزیسیم است و نه ماتریالیسم دیالکتیک. این نگرش، پروسه تفکر از هستی، و تئوری را از پرایک جدا میکند و به سکتاریسم و سترونی منجر میشود. رهبران کمونیست باید در معرفی مسائل مهم خط ایدئولوژیک و سیاسی که در هر مقطع مقابل روی جنبش انقلابی قد علم میکنند هشیار باشند و توجه شان را به این نکات متمرکز نمایند. هر چند هیچ مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی رانمی توان در قوطی های از قبل تعیین شده بطور ترو تمیز بسته بندی کرد - چرا که همیشه جنبه ها و میدانهای بسیار متفاوتی از مبارزه وجود دارد - با این وجود حقیقت آن است که حل مسئله عمده یا تضاد عمده مقابل پای جنبش در هر مقطع مفروض، کلید حل مسائل درجه دوم و لی مهم، مانند سبک کار، جمع بندی صحیح از آن دسته از مشاجرات درون جنبش که کمتر دارای جنبه تاریخی هستند و غیره می باشد. و قتی که کمونیست هاتوانائی خود را در تشخیص مسائل کلیدی خط ایدئولوژیک سیاسی بالا برند، قادر خواهند شد محکمتر متحد شوند و اجازه ندهند که موضوعات نسبتاً درجه دوم در پروسه وحدت آنها خلل ایجاد نمایند.

دشمن امپریالیستی جهان، ویتنام کماکان در چنبره تار عنکبوت نظام جهانی امپریالیستی باقی بماند. اپورتونیزم، پراگماتیسم، سانتاریسم و رویونیسم در رابطه با مسائل جنبش بین المللی بدون شک موجب آن میشود که زیر آب مبارزه انقلابی درون کشور مفروض زده شود، انرژی آن تهی شود و در نهایت نابود شود.

آنچه که در گذشته صادق بود، امروز نیز مصداق دارد. پس از کودتای رویونیستی در چین هرج و مرج ناگزیری در جنبش مائونیستی روی داد و برای مدتی، گردان های مختلف جنبش بین المللی کمونیستی با ضرورت پیشروی جداگانه مواجه شدند. برخی نیروها در موقعیت بهتری نسبت به دیگران برای استخراج سریع تردهای شکست چین و مفاهیم آن برای جنبش جهانی، قرارداد شدند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) بخاطر اینکه توانست سریعتر وقایعانه تراز دیگران خصلت واقعی رویونیست های چین را تشخیص داده و وظیفه مبارزه علیه آنها را بر عهده بگیرد، درخواست امتیازات ویژه نمی کند. چنانکه مائو بشکلی زیبا گفت، آنکه دیر آمده و آنکه زودتر آمده، تمام کسانی که انقلاب میکنند مستحق برخورد مساوی هستند.

برخلاف دوره گذشته هنگامی که بسیاری از نیروهای کمونیست جهان جداگانه فعالیت میکردند، امروز واقعاً تمام نیروهای جنبش کمونیستی بین المللی بدنبال وحدت در سطحی بین المللی هستند. سؤال اساسی اینست، اتحاد با چه کسی، روی چه خطی با کدام ایدئولوژی و برای کدام منظور؟ سیاست و رفتاری که یک نیرو نسبت به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) اتخاذ میکند یک موضوع فرعی نیست. امکان ندارد که حزبی در مورد انقلاب در کشور خود دارای خط مشی صحیح باشد ولی باریم خصوصیت و رزیدانسیت به آن بی تفاوت باشد. برعکس، ارزیابی غلط از ریم بایستی بعنوان هشدار بحساب آمده و بعنوان محرکی برای کشف وریشه پای آن جنبه های غلط سیاست و ایدئولوژی که بر پایه آنها چنان ارزیابی غلطی متکی شده، بکار رود.

همچنین باید توجه کنیم که گروه بندیهای موجود در سطح بین المللی منعکس کننده خط احزاب سیاسی آن گروه بندیها در رابطه با مبارزه طبقاتی در کشور خود شان نیز هست. سانتاریسم پارلمنتاریستی حزب کارگران بلژیک (پ ت ب) دست در دست مساعی آنها در پاک نمودن درسهای مبارزه بین المللی علیه رویونیسم مدرن در شوروی و اتحاد مجدد جنبش کمونیستی بر مبنائی کاملاً اپورتونیستی و ضد مائونیستی، به پیش میرود. برنامه های غیر انقلابی احزابی مانند حزب مارکسیست - لنینیست آلمان (ام ال پ د)، حزب کمونیست نپال (مشعل)، حزب کمونیست هند (پرچم سرخ) و گروه های مشابهی که به کنفرانس احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست (آی سی ام ال) ملحق شده اند آن چسبی است که این ملغمه را بهم میچسباند. همچنین ممکن نیست برای همیشه انسان یک پایش را در اردوی انقلابی نگاه دارد و از گسست کردن از رویونیست ها و اپورتونیست ها امتناع کند.

می بینیم که وجود ریم شرایط مناسبتری را برای وحدت نیروهای راستین مائونیست در سطح بین المللی و ملی بوجود آورده است. این مسئله بعنوان مثال در افغانستان روشن بوده است. در جانی که نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست - مائونیست برای تقویت حزب کمونیست افغانستان جمع شدند. در هند، ریم برای توقف درگیری مسلحانه ای که بین دوتا از

در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی، بر مبنای ترکیب دو در یک بود؛ یعنی بر مبنای ترکیب حمایت لفظی از استراتژی جنگ خلق با خط ایجاد سازمانهای توده ای مسالمت جو بعنوان زیرمرحله ای ضروری و ترکیب مبارزه غیرقانونی با شرکت در ازمدت در سیاست های پارلمنتاریستی. این نوع التقاط گرایی، که مارکسیسم را با اپورتونیزم همسنگ قرار میدهد، همواره بدنامی رسیده که مارکسیسم تبدیل به دکور پشت ویتترین میشود. رویونیسم هدایت کننده پراتیک و تعیین کننده جهتگیری ها! در مورد جانا شاکتی، اتحاد غیر اصولی دیری نپایند و چون حیایی ترکید. شور و شوق ناشی از وحدت با سرخوردگی عمیقتر از پیش جایگزین شد. این بدان معنا نیست که چیز قابل توجهی در تجربه و درک اعضاء و رهبران جانا شاکتی وجود ندارد که بتواند در خدمت به تشکیل حزب پیشاهنگ واحد مارکسیست - لنینیست - مائونیستی در هند درآید. وجود دارد و باید خدمت این پروسه درآید. اما برای آن که این تجربه مفید باشد، برای آنکه واقعاً در خدمت مردم باشد، پروسه تقسیم یک به دو، و بویژه پروسه انتقاد از اپورتونیزم و رویونیسم و طرد آن اساسی است.

در مورد خط بین المللی

جنبش کمونیستی

هر حزب با سازمان سیاسی بوسیله موضع، دیدگاه و روشی (متدی) رهبری میشود. غیر ممکن است حزبی برای انجام انقلاب در کشور خود یک خط ایدئولوژیک سیاسی را بکار برد و برای جنبش بین المللی یک خط ایدئولوژیک سیاسی متفاوتی را بکار برد. تاریخ ثابت کرده که چنین چیزی ممکن نیست.

تشکیل احزاب کمونیست و پیوستن آنها به بین الملل کمونیستی متعاقب سالهای بعد از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷، اجزاء یک پروسه واحد بودند. حمایت یا عدم حمایت از دیکتاتوری پرولتاریا که در روسیه تزاری به ظهور رسیده بود مرتبط بود با مسئله جنگیدن یا جنگیدن برای دیکتاتوری پرولتاریا در کشور خود. به همین ترتیب، حمایت از مبارزه مائوتسه دون علیه رویونیسم و پشتیبانی از انقلاب فرهنگی یکی از خط تمایزات مهم و ضروری میان کمونیست های انقلابی راستین و انواع رویونیست ها در هر کشوری میباشد.

اما باید بخاطر داشته باشیم آنچه که امروز چنین اشکار است، زمانی به این واضحی نبود و بر سرش مبارزات تلخی شده است. در فاصله میان دوره لنین و رویونیست های مدرن، لشکری از اپورتونیست ها و سانتاریست ها وجود داشتند که سعی میکردند تحت عنوان وحدت پرولتاریا با پراگماتیسم صرف (این فلسفه که هر چیزی کار کند درست است) خط تمایزات را پاک کرده یا گل آلود نمایند. وقتی مائو اعلام کرد شور و برحق است و مبارزه تکان دهنده ای را علیه رویونیست های حاکم در شوروی رهبری نمود، برخی احزاب صاحب نفوذ مانند حزب کارگران ویتنام، که در آن زمان مهمترین مبارزه را در جهان علیه امپریالیسم آمریکای هری می نمود، رجعت به اتحاد قلابی درون جنبش بین المللی کمونیستی که حتی با رویونیستی شوروی را در بر میگرفت، را موعظه میکردند. کسی نمی تواند منکر ضرورت بزرگی که رهبری ویتنام در جنگ با آمریکا با آن مواجه بود شود و تصور بجهتانی در وصف دیپلماسی ولزوم سازش سخت نیست. ولی نباید درس های تلخ خیانت تزاریک در ویتنام را فراموش کنیم؛ خیانتی که باعث شد بعد از آن همه قهرمانی میلیونها نفر از توده های مردم آن کشور و پیروزشدن بر قویترین

مقدار زیادی تجربه در کشورهای مختلف و در سطح جهانی اثبات شده است. طی تاریخ جنبش طبقه ما، دستاوردهای بزرگی بدست آمده و اکنون نیز دستاوردهای نوینی، از قبیل پیشرفتهای بزرگ جنگ خلق در نپال، در حال بوجود آمدن است. اما این رانیزی دانی که جنبش بین المللی کمونیستی دچار عقبگردهای جدی شده است. بطور مشخص جنبش ماهتوز از اثرات شکست چین رنج میبرد. و در دوره اخیر نیز علاوه بر پیشرفت و پیروزی در کشورهای مختلف، شاهد شکست نیز بوده ایم. بر اساس جمع بندی از این تجربه غنی مبارزاتی و فداکاری ها، پیشرفت ها و عقب نشینی ها، باید یک خط صحیح حدادی شود. این کار مستلزم آن است که هم تجربه اساسی پرولتاریای بین المللی را بایکار بست مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم جمع بندی کرده و جذب کنیم و هم درسهای تجربه مبارزاتی پرولتاریا و ستم دیدگان و نیرو های پیشرو کمونیستی هر کشور خاص را با یکار بست مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم جمع بندی و جذب کنیم.

در تعدادی از کشورها، تجربه انقلابی بوسیله گروه های مختلف کمونیستی، در حالیکه جدا از یکدیگر فعالیت کرده اند، بدست آمده است. بطور مشخص این یکی از ویژگی های مهم جنبش کمونیستی هند است. در هند، بدلیل تاریخ جنبش کمونیستی آن و همچنین بدلیل وسعت و گوناگونی کشور، نیروهای مختلف کمونیستی اشکال متعددی از مبارزه انقلابی منجمله تلاش برای گسترش جنگ خلق را در نقاط مختلف کشور به پیش برده اند. حال وظیفه سنتز کردن تجربه مجموعه جنبش کمونیستی در هندوستان (هم تجارب سالهای اخیر و هم تجربه خیزش کبیرا گزا لباری) شدیداً در دستور کار قرار دارد. معظمینا پروسه این جمع بندی ملو از مبارزه خواهد بود؛ مبارزه بر سر این که کدام درسهای اساسی را باید مورد حمایت قرار داد؟ چه ضعفهایی بیرون زد که باید بر آنها فائق آمد؟ در جنبش کمونیستی هندمانند جنبش کمونیستی در کشورهای دیگر، سرانجام موفقیت آمیز این پروسه باید عبارت باشد از: شکل گیری یک حزب پیشاهنگ واحد بر اساس یک خط صحیح مارکسیست - لنینیست - مائونیستی و اتحاد آن در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم). همچنین نباید شک داشت که این پروسه همراه با جهش و گسست خواهد بود؛ به این معنا که لازم است آن جنبه هایی از تفکر و پراتیک که آشکارا غلط بوده اند اقصاء شوند و دستاوردهای عظیم و مثبت جنبش کمونیستی آن کشور مورد حمایت قرار گرفته و تکامل داده شوند.

در هند نیز برخی ها تلاش کردند با اتخاذ سبک جستجوی نقاط مشترک اتحاد مارکسیست - لنینیست - مائونیست را شکل دهند. اما این تجربه شکست خورد. در اواخر دهه ۱۹۹۰، حرکتی برای وحدت تعدادی از سازمان هایی که بخشی از جنبش مارکسیست - لنینیست - مائونیستی هند بودند شروع شد که به شکل گیری سازمان جانا شاکتی منجر شد. ایجاد این سازمان با استقبال بخش های مهمی از رزمندگان و حامیان جنبش مارکسیست - لنینیست - مائونیستی هند مواجه شد. ولی این اتحاد قلابی و تو خالی بود. این اتحاد بر مبنای مذاکره برای برسمیت شناختن نقاط مشترک میان سازمانهای شرکت کننده، شکل گرفته بود. اما این نقاط مشترک مشتمل بر، و در واقع متکی بر، جمع بندی غلط از جنبش ناگزیر لباری (که تحت رهبری چاروما و مدار پیش رفته بود) بود و در حقیقت نقی آن تجربه و درسهای آن بود. عجیب نیست که این اتحاد اپورتونیستی، مانند بسیاری از اتحادهای اپورتونیستی

حزب واحد پیشاهنگ در کشور مفروض درهم تنیده شده باشد.

امروزه «باد وحدت» از هر سو می وزد و برای انقلابیون کشورهای مختلف امید به ارمغان می آورد. طلایه های نبردهای بزرگی در افق نمودار شده و از نیروهای کمونیست می طلبد که بر کمبودهایشان غلبه کنند و به وحدتی دست یابند که معرف سطحی بالاتر، محکمتر و صحیحتر از سطحی باشد که امروز وجود دارد. مبارزه برای نیل به وحدت میان مائوئیست ها امری ساده نیست، چرا که انقلاب هرگز امری ساده نیست. بادوچندان کردن تلاش هایمان و بی باک بودن در بدور ریختن آنچه نادرست است و حمایت از آنچه صحیح است، می توانیم گامهای مهمی در متحد کردن کمونیست های راستین هم در سطح ملی و هم بین المللی برداریم. ■

توضیح:

برای مطالعه متن کامل مقاله «تئوری ترکیب دو در یک، یک فلسفه ارتجاعی برای احیا سرمایه داری است» به تارنمای اینترنتی مجله جهانی برای فتح مراجعه کنید:

www.awtw.org

اینست که آیا خود را بر دستاوردهای ریم و دیگران متکی کنیم و در ساختن یک قطب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی راستین در سطح بین المللی فراتر برویم یا آن که باور کنیم که وظیفه نخست عبارتست از منحل کردن نقش ریم بعنوان مرکز جینی و جایگزین کردن آن بایک دکان بحث التقاطی و بی اثر که تنها کارش این است که مائوئیست ها و اپورتونیست ها را در هم بیامیزد. سئوالی که در مقابل هر نیروی کمونیست راستین قرار دارد اینست که آیا از صمیم قلب از پروسه وحدت نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست - مائوئیست حمایت کند یا اینکه عقب بماند. سئوال اینست که آیا اتحاد باید بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم باشد یا اینکه سیاست وایدنولوزی بایستی تابع ملاحظات دیگر از قبیل کسب نیروی موقتی بشود (ما از اینکه برخی هادرجنیش مائوئیستی هنوز نیروهای روزیونیست رسوائی چون فارک کلمبیا را نیروی مارکسیست - لنینیست بحساب میاورند سخت در شگفتیم!) حمایت از صمیم قلب یا عقب ماندن در پروسه وحدت نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در سطح بین المللی، یک مسئله حیاتی مربوط به خط است. مسئله ایست که نمی توان زیر قالی قایم کرد، بویژه وقتی که با مسئله تشکیل

مهمترین گروههای مائوئیستی آن کشور در جریان بود، فراخوان صادر کرد. در آن زمان بودند کسانی که ابتکار اتخاذ شده در کنفرانس منطقه ای آسیای جنوبی احزاب و سازمانهای ریم در سال ۱۹۹۹ را تحت لوای بیفایده یا حتی دخالت بیجا ندیدند. اکنون انکار نقش مثبت و مهمی که این فراخوان در کمک به توقف درگیری و فراهم نمودن جوی مثبت در جنبش مائوئیستی آن کشور ایفاء نمود، غیر ممکن است. (کنفرانس منطقه ای جنوب آسیای ریم سال ۱۹۹۹ فراخوانی صادر نمود که در شماره ۲۶ جهانی برای فتح سال ۲۰۰۰ تجدید چاپ شد.)

آیا این بدان معناست که ریم به تنهایی در بر گیرنده نیروهای مائوئیست است و تمام آن دیگرانی که بیرون از آن هستند مائوئیست نمیشوند؟ واضح است که چنین بحثی مسخره است. سازمانهای مائوئیستی مهمی خارج از ریم وجود دارند که ضروریست و باید نقشی قدرتمند در متحد نمودن کمونیست های راستین در سطح هر کشور در سطح بین المللی ایفاء نمایند. چنانکه ما از هنگام تأسیس مان اعلام کرده ایم، هدف ریم جایگزین کردن خود بایک بین الملل کمونیستی نوع نوین است. تشکیل بین الملل (انترناسیونال) نمایانگر سنتز و تضادی نوین در سطحی کیفی بالاتر از آنچه ما اکنون تجربه کرده ایم، خواهد بود. سئوال

بقیه در صفحه: ۳۱

بیاد ادوارد سعید: فرزند...

شناختی عمیقتر از جهان منجر شود و نقش روشنفکر کمک به پیشرفت دانش و آزادی بشر است. این اعتقاد، او مانیسیم سعید، او را در مقابل فلسفه های «بست مدرنیستی» قرار داد؛ یعنی در مقابل آن هایی که معتقدند حقیقت، آزادی و قضاوت اخلاقی مفاهیمی کاملاً نسبی و بومی اند و آن معناورزش جهانشمولی را که سعید در آنها میدید ندارند. او در کتاب «معارفه های روشنفکر» بمسئولیت اجتماعی، سیاسی و اخلاقی روشنفکر میپردازد و درک خود از روشنفکر بعنوان یک شخصیت مقابله گر را باز میکند و چالشی در مقابل روشنفکر فرامیدهد: «هیچکس نمیتواند همیشه، راجع به تمام مسائل، اظهار نظر کند. ولی من معتقدم مقابله با قدرتهای شکل یافته و مجاز جامعه، قدرتهایی که در مقابل شهروندان جابجا بگویند، بویژه هنگامیکه بوضوح از طریق یک جنگ غیر اخلاقی و بیرویه، یا از طریق برنامه ای تبعیض گرا، سرکوبگر و مبتنی بر خشونت جمعی، پیش میروند، یک وظیفه مشخص است.»

این نگرانیهای شرافتمندانه و خشم سوزان علیه بی عدالتی، سراسر زندگی سعید و از جمله ۱۲ سال آخری را که با سرطان مبارزه میکرد، رقم میزد. در دو سال گذشته، وقتی حکام آمریکاجنگ علیه جهان و استقرار دولت پلیسی در کشور را آغاز کردند، گروهی از فعالین، روشنفکران و هنرمندان جوابی مهیا کردند به نام «بیانیه وجدان» به نام مانه» که اعلام کرد: «کاری کنیم که نگویند مردم ایالات متحده زمانیکه حکومتشان جنگی بی پایان را اعلام کرد و دست به اقدامات سرکوبگرانه جدید و شدید زد، هیچ عکس العملی نشان ندادند.»

ادوارد سعید از اولین و مشتاق ترین امضا کنندگان این بیانیه بود و سایرین را به امضای آن تشویق کرد. او در ادوارد سعید مردی با فرهنگ و باعلاقه وسیع بود و عشق عمیقی به اپرا و موسیقی کلاسیک داشت. او پیانیست ماهری بود و نوشتجاتی نیز در زمینه موسیقی شناسی و نقد موسیقی داشت. این عشق، او را با دانیل بارن بوئیم Daniel Barenboim که پیانیست و رهبر ارکستر سرشناسی است همراه کرد. این دو با هم «دیوان غرب- شرق» را بنهادند که محملی برای موسیقیدانان عرب و اسرائیلی بود. یکی از آخرین انتشارات سعید کتابی بود که این دو با هم نوشته بودند. بارن بوئیم بمناسبت مرگ سعید گفت که وی «نه تنها با موسیقی، ادبیات، فلسفه و سیاست احساس راحتی میکرد، بلکه از نادانان بود که رابطه و همسوئی رشته های مختلف را میدید... او موسیقی را تنها تر کیبات صوتی نمی دید و به این واقعیت آگاه بود که همه شاهکارهای موسیقی تصویری از جهانند.»

مانیزه این گستردگی و دید عمیق از ارتباطات درونی در جهانی بی ارج مینهم. او یک روشنفکر برجسته و خود آگاه بود که غنای شناخت و تحقیق در زمینه تئوری و فرهنگ را با اعمال و گفتارش در طرفداری و دفاع از مردم، پیگیرانه و با روشنی نقدانه به پیش میبرد. پرولتاریا ادوارد سعید را بزرگ میدارد. ■



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائوئیست)

افغانستان

جریده «شعله جاوید» ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائوئیست)
افغانستان است که عمدتاً در خدمت
تدارک برپائی و پیشبرد جنگ
مقاومت ملی مردمی و انقلابی
(شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار
دارد.
(اساسنامه حزب ...)

سایت شعله جاوید در انترنیت:

www.sholajawid.org

آدرس ایمیل شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com



چندین میلیون نفر بطور بی سابقه ای که
نظیرش در دهه های اخیر دیده نشده
است در سراسر کره زمین به شورش
آمد.

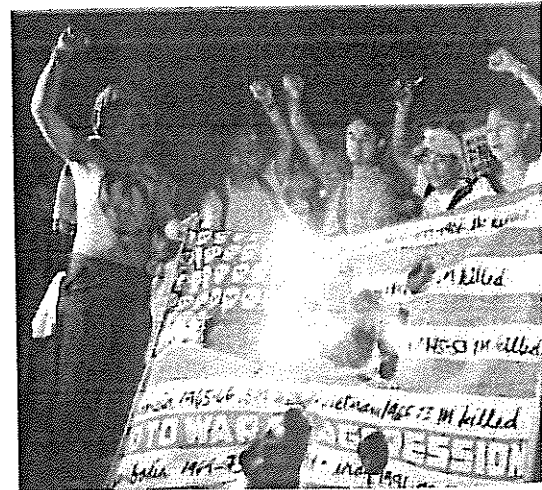
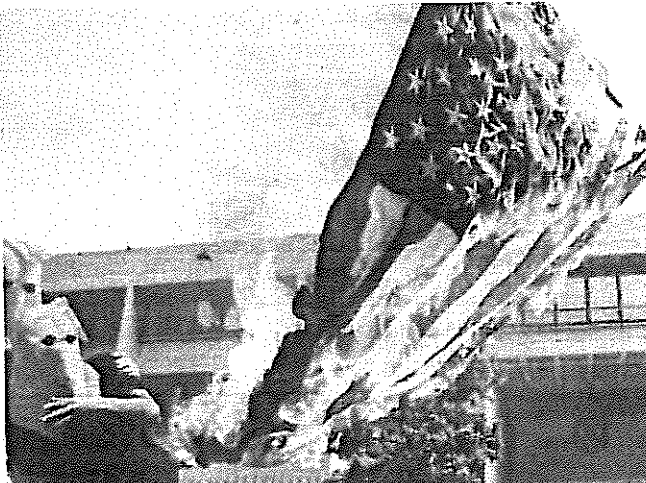
این حرکت بتاريخ ۱۵ فبروری ۲۰۰۳
برضد جنگی که توسط امپریالیستهای
امریکائی وانگلیسی علیه عراق در حال
تدارک بود، به نقطه آوج خود رسید.

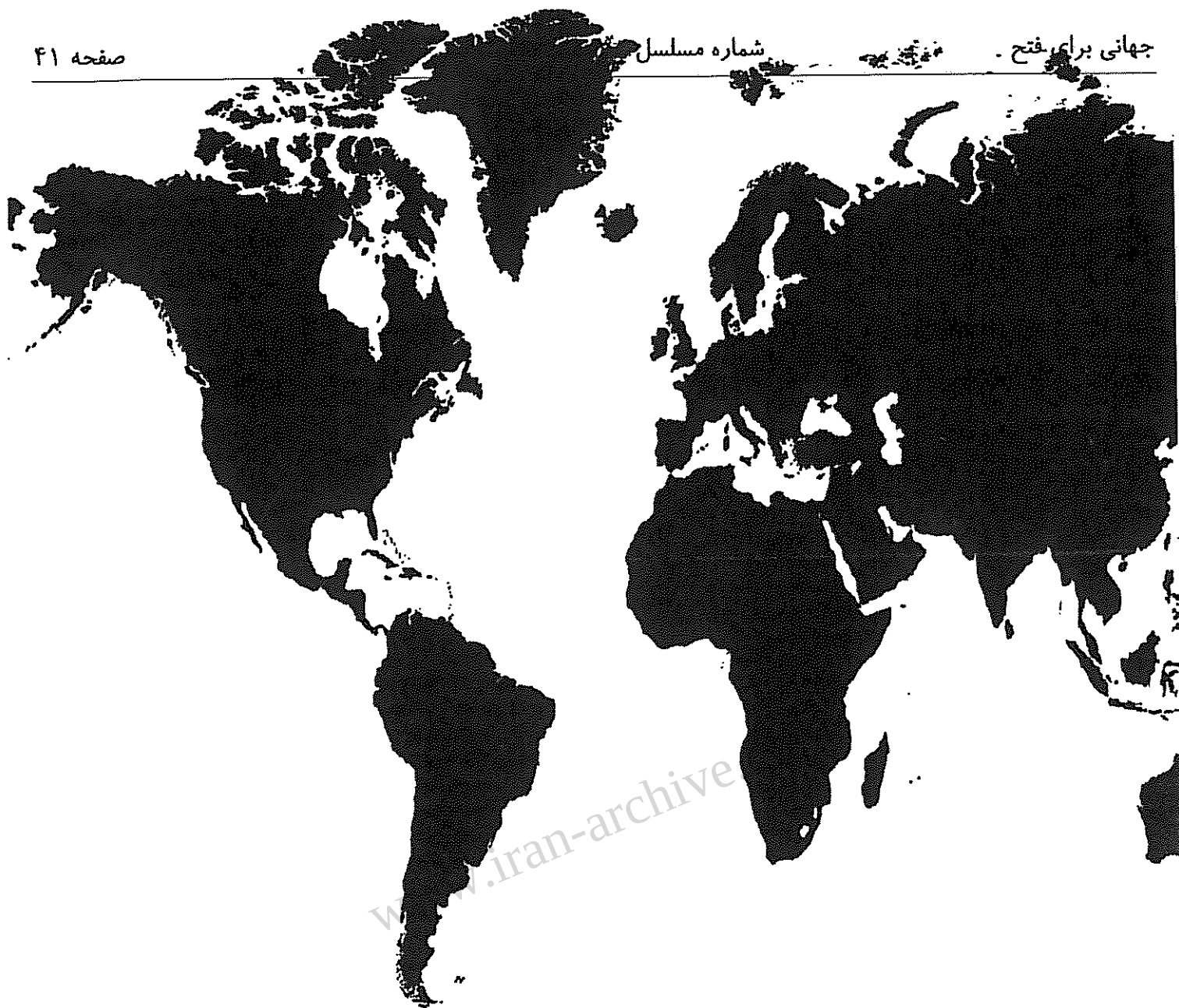
خیزش های سرتاسری جهان بر

مانیلا، فیلیپین ۲۱ جنوری

شهر گواتیمالا، گواتیمالا ۲ مارچ

بیروت لبنان، ۲۷ جنوری





ضد جنگ و اشغال امپریالیستی

شهر ساوپولو، برازیل، ۲۱ مارچ



عمان، اردن، ۲۹ مارچ

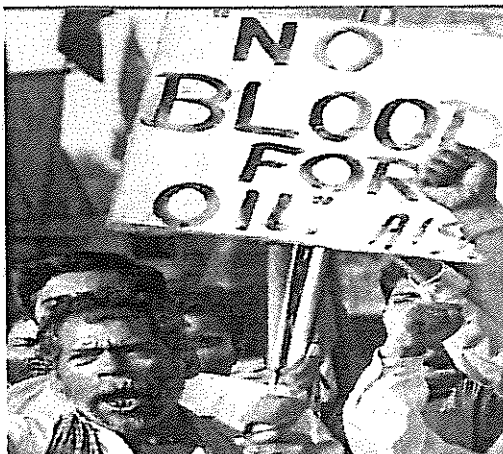




شهر داگه، بنگله دیش، ۲۱ مارچ

درهالند، بلجیم، انگلستان، آلمان، ترکیه، قبرس و سایر نقاط دیگر بایگهای نظامی پیوسته هدف اعتراض مردم قرار گرفت. فعالین در ایتالیا قطارهای که مواد نظامی امریکارابه عراق حمل میکرد توقف دادند، کارگران بنادر کالیفورنیا از بار کردن مواد به کشتی ها جلوگیری کردند، در ترکیه جریان پائین کردن وسایل نظامی امریکارامختل نمودند. همین که تجاوز به اشغال نظامی عراق بدل شد مردم عراق از سرفروا آوردن ایا کردند، به انواع و اشکال گوناگون مقاومت منجمله مقاومت مسلحانه دست زدند.

شهر کلکته، هند، ۲۴ جنوری



شهر هوچیمین، ویتنام، ۱۸ مارچ



شهر کراچی، پاکستان، ۱۵ فبروری





کتمندو . نیپال . ۲۴ مارچ

بمجردی که ماشین کشتار آمریکا ده
هزار از عساکرو اهالی عراق را به قتل رساند، رسانه
های بورژوازی به دفاع شتافتند. این عمل به آتش
خشم مردم از هر کنج و کرانی که بودند دامن زد،
مردم به تظاهرات توده ای و اکسیون های گوناگون
دست زدند. مراکز ناتو، سفارتخانه ها، نمادهای
امریکا و انگلیس در تمام کشورهای سیاره از جاپان
و فلپین گرفته تا امریکای لاتین و ماورای آن
مورد بسیج مردم قرار گرفت .

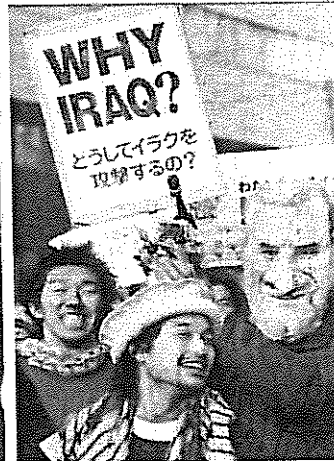
شهر ملیورن . استرالیا . ۲۶ مارچ



جاکارتا . اندونیزیا . ۸ مارچ

شهر سیول . کوریای جنوبی . ۱۴ فبروری

توکیو . جاپان . ۱۸





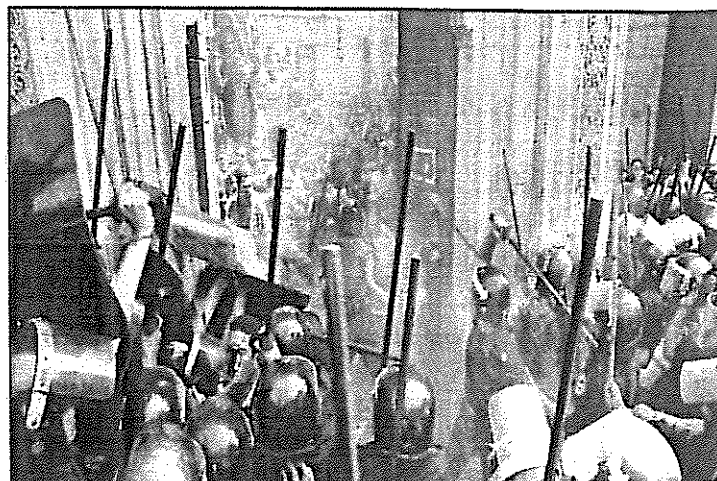
در شعارها و پوسترها که بزبانهای
متعددی نوشته و به اشکال مختلفی
ترسیم شده بودند بوش مشابه به
هیتلر نشان داده شد و تروریست درجه
یک قلمداد گردید. بوش جرئت
نکرد از محوطه های رسمی و
بیمارستانهای نظامی در محضر عام
حاضر شود.

مردم سقوط هلیکوپتر ایاجی امریکائی را در بغداد عراق تجلیل میکند.



بیروت، لبنان، ۲۰ مارچ

قاهره مصر، ۲۱ مارچ



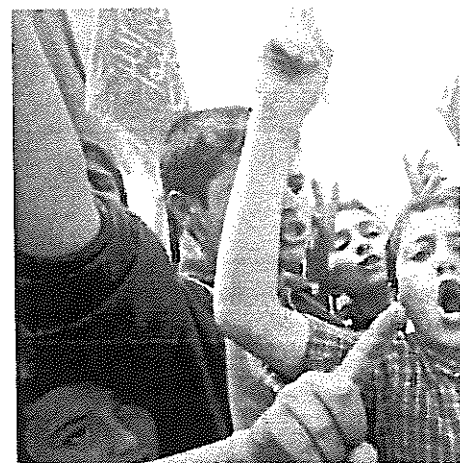


کمپ پناهندگان بلاتا در نزدیکی نابلس . فلسطین . ۱۵ اگست

کمپ پناهندگان ناصریه. غزه. ۶ اپریل

شهر دکار سینگال. ۲۱ فیروری

کاسابلانکا. موراگو. ۲ مارچ





یک کالبد ۱۴ متری جورج بوش هنگام بازدید ماه نوامبروی از انگلستان در لندن بر زمین پرتاب شد.



شهرامستردام، هالند، ۱۶ فبروری

دیوارننگین زمینهای فلسطینی هارازهم بریده
وفلسطینی هارادرحیطه دیوارزندانی میکنددرسزمینهای
اشغالی مردم در برابر تفنگداران اسرائیلی باسنگ پرانی
سر سختهانه مقاومت میکنند، صدها فلسطینی و باشندگان
کمپ های پناهندگان درغزه وسواحل غرب بقتل میرسد.

پاریس، فرانسه ۱۶ فبروری

سویدن ۶ اپریل



بوش وقتی در آفریقای جنوبی
(بحمایت قوای امنیتی مخصوص
امریکائی ها) برای چندساعت
از محوطه اش بیرون رفت باخشم
اعتراض هزاران نفر و پرو شد و در ماه
نوامبر هنگامیکه در انگلستان به
محفل چای نوشی با ملکه انگلستان
رفت، بخاطر دفاع انگلستان از تجاوز
امریکا بر حریم عراق، خشم مردم
بر تونی بلیر بالا گرفت. مردم
پیوسته یکی بعد دیگر تظاهرات براه
انداختند،

کالبد ۱۴ متری بوش را از فراز میدان
تارافلگربزمین پرتاب کردند .



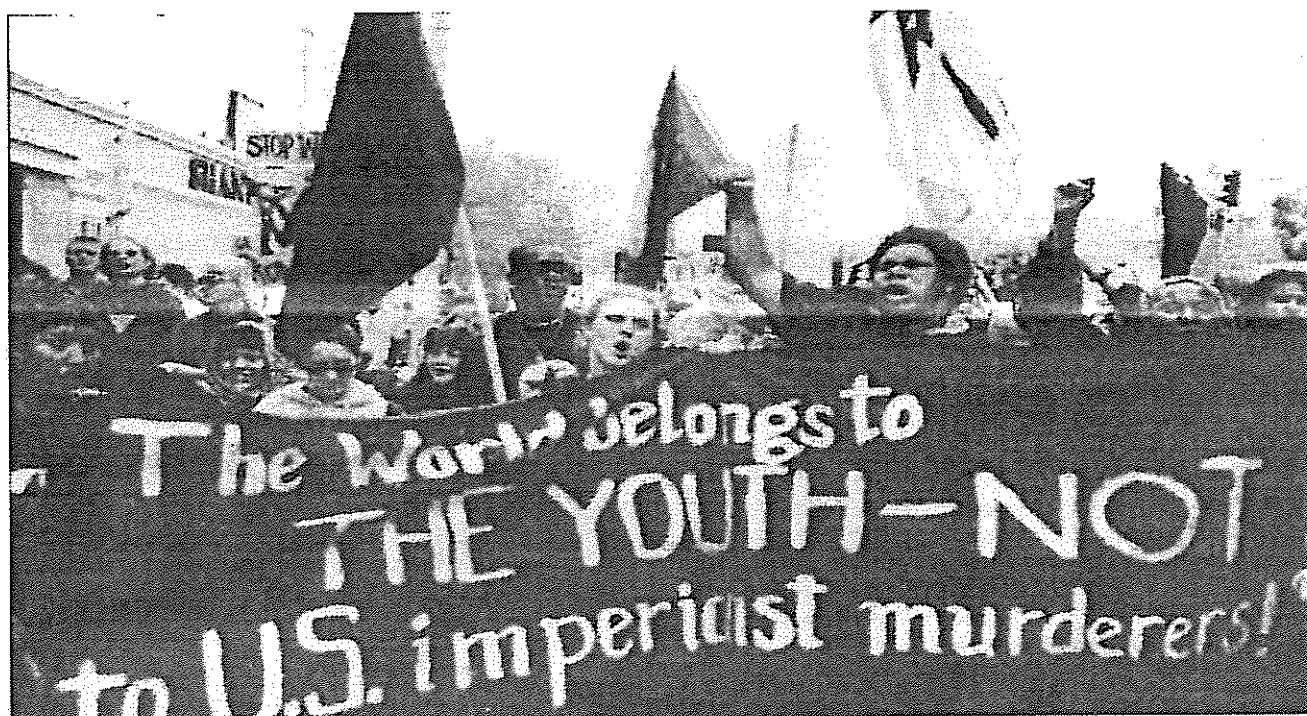
صدها هزار نفر از ملیتهای مختلف در مرز بین فرانسه و سوئیس
نزدیک ژنیف کنفرانس سران هشت کشور ثروتمند جهان
را مورد اعتراض وطن قرار دادند .

تسلونیکا، یونان، ۳ اپریل

شهر فلورانس، ایتالیا، نوامبر

شهر بارسلونا، اسپانیه، ۱۵ فبروری



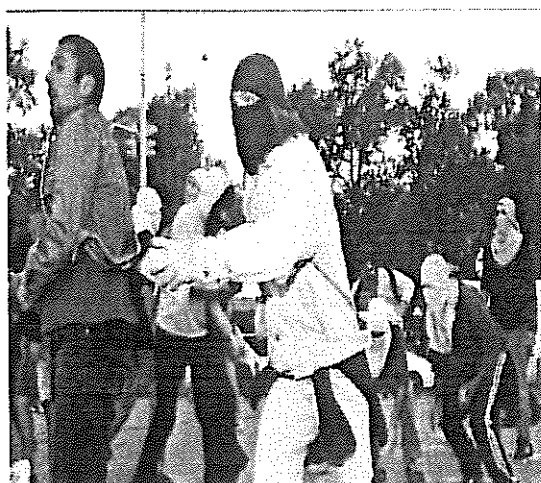


لوس آنجلس . آمریکا ۱۵ فبروری

... آینده

هنوز هم رقم میخورد.

بونس آیرس . آرژانتین . ۲۰ مارچ



شهرین سلوادور . السوادور . ۲۶ مارچ

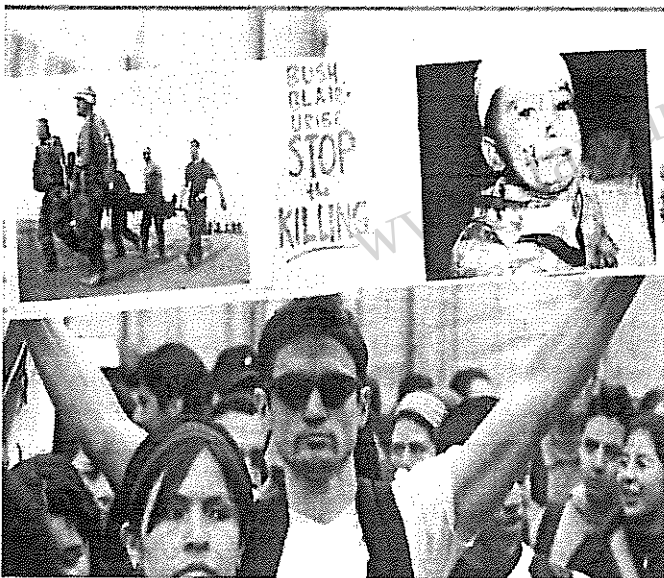


مانتریال . کانادا ۱۵





در سپتامبر ۲۰۰۳ هزاران نفر دهقانان آمریکای لاتین، دانش جویان ضد گلوبالیزاسیون از کشور های مختلف در شهر کانکون مکزیکو چندین روز بر علیه سیاست های سازمان تجارت جهانی که زندگی هزاران دهقان رادر جابه تباهی می کشاند اعتراضات رنگینی را برپا انداختند.



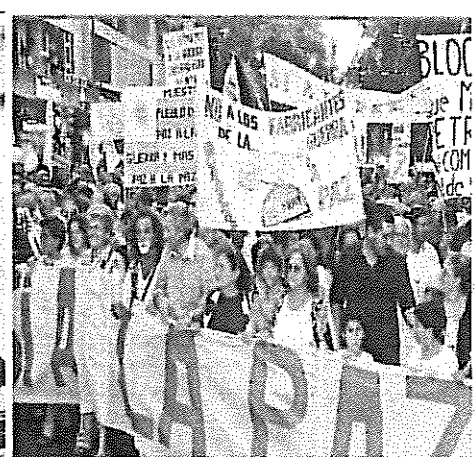
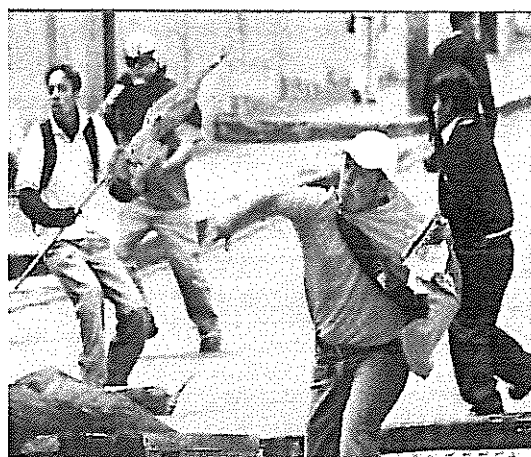
شورشهای پرتوان ۲۰۰۳ علیه ماشین کشتار و تخریب اقلیتی متشکل از نسل های قدیم و جدید مردم را به حرکت در آورد، بروی اشکال عالیتیری از مقاومت و مبارزه در دل توفان هاسحنه جدیدی را، باز کرده است ...

شهر بوگوتا، کولمبیا . ۲۸ مارچ

شهر سان دیگو، چلی . ۹ مارچ

شهر کویتو، اکوادور ۲۶ مارچ

بودیویدو، یورگوی، ۱۴ فیبروری



اعلامیه

رسمی پنجمین کنفرانس منطقه‌ای احزاب و سازمان‌های شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) آسیای جنوبی.

پنجمین کنفرانس احزاب و سازمانهای شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ماه جولای ۲۰۰۳ پیروزمندانه پایان رسید. این کنفرانس منطقه‌ای بدلیل چندی کنفرانسی تاریخی بود. نخست از همه این کنفرانس در شرایط پرتلاطم و غوغائی که تاریخ نظیر آن را به ندرت دیده است، برپا شده بود. از یکطرف امپریالیست‌ها بسرکردگی امپریالیزم اضلاع متحده دست یک حمله تهاجمی نظامی، سیاسی و برتری جویانه ای علیه خلقهای جهان زده و از جانب دیگر آنها با مقاومت سخت خلقها در سراسر گیتی بشمول داخل دژهای امپریالیستی روبرو میباشند. مبارزات مسلحانه و غیر مسلحانه که در پیشاپیش آن جنگهای درازمدت خلق تحت رهبری مائوئیست‌ها در نیپال، پیرو، هند، فلپین و ترکیه قرار دارند نشانه‌هایی از ظهور امواج نوین انقلاب پرولتری جهان میباشد. این تمایل همچنان خویشتن را در تراکم مبارزات در کشورهای آسیای جنوبی نظیر بنگلادیش، پاکستان، سریلانکا و بوتان متباز میسازد. ثانیاً، برای اولین بار این کنفرانس در منطقه سرخ، منطقه ویژه گریلابی بهار - چائیسگر - اورسا - چارکند در هند برگزار شد. این کنفرانس در فضای گرم و اطمینان بخشی که بواسطه یک دسته از ارتش چریکی رهایی بخش خلق (People's Liberation Guerrilla (PLGA) Army) که تازه تاسیس شده و تحت رهبری مرکز مائوئیستی هند قرار دارد، برگزار شد. ثالثاً، این کنفرانس زمانی دایر شده که جنگ خلق در نیپال قله‌های نوینی را فتح میکند و کشور را یک پایگاه انقلاب پرولتری جهانی مبدل میسازد. رابعاً، مرکز مائوئیستی هند (MCCI) که شرکت آن در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (RIM) جنبش مارادراسیای جنوبی مستحکم تر ساخته است، برای اولین بار در این کنفرانس شرکت جسته بود.

کنفرانس بواسطه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فراخوان و رهبری گردیده و اعضا و کاندیدای عضویت ریم RIM در منطقه در آن شرکت ورزیده بودند. در مورد تمام نکات دستور جلسه بحثهای زنده و خلاقی صورت گرفت.

تمام رفقابر سر درک اهمیت حیاتی تحولات در اوضاع بین المللی که ما آنرا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بصورت فشرده از سر میگردانیم با هم هم نظر بودند. جنبش مابرو روی این نکته پافشاری میکند که این دوران هم خطرات بزرگ و هم فرصتهای بزرگ را با خود حمل میکند. اهمیت مشخص این مطلب اینست که جنبش ما هم میتواند و هم باید بر شدت مبارزاتش بخاطر تبدیل این فرصتهای جهشی واقعی در کارهای ما در جهت اعتلای امواج نوین انقلاب پرولتری جهانی بمنظور ایجاد تحول باز هم سریعتر و نیرومندتر تحت رهبری مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم بیافزاید.

ما در آسیای جنوبی مسئولیت خطیری را بر عهده داریم. حالا وقت آنست که فرصت را غنیمت شمرده و کوششهای مان را دوچندان کنیم. جهشی به پیش در مسیر مبارزات انقلابی در این منطقه کمک بزرگی در جهت تبدیل نمودن آسیای جنوبی بیک ساحه پایگاهی روشن انقلاب پرولتری جهانی بحساب میروند. شرایط ذهنی نقش سکوی نمایی را بازی میکند که ما باید بر روی آن نقش مان را ایفا نماییم، اما ما اجیران بسیف نیستیم، ما هم میتوانیم و هم باید آنچه را که مائو نقش دینامیک آگاهی انسان نامید در درامای (نمایشنامه) بزرگ انقلاب بازی کنیم و به این صورت به تسریع و انتظار تکامل اوضاع مساعدترین المللی کمک نماییم.

مضاف بر بیان درک نسبتاً بالا و مشترکی که موجود است، بحث بر روی اوضاع بین المللی نشان داد که احزاب و سازمانهای ما احتیاج دارند که به درک و به بحث گذاشتن باز هم عمیقتر قانونمندی هائیکه بر اساس آنها امپریالیزم بسوی نابودی رهسپار میگردد - توجه نمایند. از این طریق است که وحدت ما استحکام بیشتری یافته و نیرومندتر میشود. رفقای نیپال تصویر زنده ای از پیشرفته‌های زمین لرزه گونه جنگ رهایی بخش خلق که نه تنها هیئت حاکمه نیپال، بلکه توسعه جویان هند و امپریالیسم اضلاع متحده را نیز تهدید میکند، ارائه کردند. احزاب و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس منطقه‌ای تصمیم گرفتند که وظیفه انترناسیونالیستی شان را با انکشاف دادن یک حرکت وسیع توده ای علیه مداخلات نظامی مستقیم و غیر مستقیم بر ضد جنگ رهایی بخش خلق نیپال که بواسطه حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) هدایت و تحت رهبری رفیق پراچند اقرار دارد - به انجام رسانند. کنفرانس شعار 'دستها از نیپال کوتاه' را بتصویب رسانیده و از توده‌های انقلابی جهان دعوت بعمل آورد که 'به نیپال نگاه کنید، جهان بهتری پابصره وجود میگذارد'.

کنفرانس منطقه‌ای بحث عمیقی را بر سر مبارزات جاری در هند بخاطر ایجاد یک حزب پیشاهنگ و متحد بر اساس خط درست مارکسیستی - لنینستی - مائوئیستی و متحد در (ریم) انجام داد. در پرتو این مسئله کنفرانس رشد تمایل بسوی وحدت نیروهای مائوئیستی در هند را مورد ستایش قرار داده و از پروسه پیش رونده اتحاد بین حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینست) (جنگ خلق) و مرکز کمونیستی مائوئیستی هند که هر دو برای چندین سال است که جنگ طولانی خلق را پیش برده و در مقابل حملات دشمن مقاومت مینمایند - تقدیر بعمل آورد. کنفرانس منطقه‌ای در مورد اینکه حزب جدید تجارب، درک و انرژی کمونیستهای انقلابی هند را که اکنون مجزاً هم کار میکنند - باز هم بالاتر خواهد برد - اظهار اطمینان نمود. تشکیل یک چنین حزبی منجر به اعتلای نوین جنگ خلق در هند خواهد شد و مبارزات انقلابی را در سراسر جهان تقویت خواهد کرد.

کنفرانس منطقه‌ای همکاری رویه افزایش نظامی امپریالیزم اضلاع متحده و رژیمهای ارتجاعی منطقه، و بویژه تلاش برای تاسیس پایگاه ها و نقشه‌های شوم برای بکار گرفتن ارتشهای ارتجاعی این منطقه در خدمت تجاوز و اشغال امپریالیزم امریکا در غرب آسیا و جاهای دیگر را محکوم نمود.

کنفرانس از اهمیت و تشکیل بموقع کمیته همکاری احزاب و سازمانهای مائوئیستی جنوب آسیا (کمپوزا) قدر دانی کرد. کنفرانس منطقه‌ای تشکیل حزب کمونیست بوتان (مارکسیست - لنینست - مائوئیست) را مورد ستایش قرار داد. کنفرانس منطقه‌ای مشکلات جنبش مائوئیستی در بنگلادیش را مورد ارزیابی قرار داده و از رفقای بنگلادیشی دعوت بعمل آورد که تلاش شان را در راه تاسیس یک حزب واحد و متحد بر اساس یک خط درست مارکسیستی - لنینستی - مائوئیستی دوچندان سازند. کنفرانس منطقه‌ای جدوجهد بخاطر استحکام جنبش مقاومت خلقهای جهان را در جنوب آسیا مورد تأیید قرار داد.

کنفرانس منطقه‌ای با آفراشتن پرچم سرخ آغاز گردید. مراسم احترام گذاری به جانباختگان انقلاب پرولتری در جنوب آسیا و کشورهای دیگر با هدای یک ردیف از اکلیل گل و رعایت دودقیقه سکوت انجام شد. جلسه در سالونی که به سبک نالارینان ساخته شده بود با شعارهایی که انعکاس دهنده وظایف خدشه ناپذیر و مسیر سیاسی کنفرانس بودند، بصورت زیبایی تزئین یافته بود، برگزار شد. در پیش روی سالون عکسهای مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو تسه دون و یک پرده بزرگی از نشان (ریم) یعنی کره زمین که زنجیرها را پاره میکند، آویزان شده بود. نقل و قولهای پرولترها چیزی ندارند از دست بدهند جز تجربیانشان، ولی در عوض جهانی برای فتح دارند، کارگران جهان متحد شوید! (مائوئیست کمونیست) تنها و تنها یکتا نوع انترناسیونالیزم وجود دارد و آن عبارتست از کار پر تب و تلاش از صمیم قلب در جهت اعتلای جنبش انقلابی و مبارزات انقلابی در کشورهای خودی و کمک (از طریق تبلیغ، هواداری و کمک مادی) این مبارزه، تنها و تنها این خط در تمام کشورهای بدون هیچ گونه استثنائی (لنین). ... انترناسیونالیزم پرولتری نخست از همه میخواهد که منافع جنبش پرولتری در هر کشورتابع منافع جنبش انقلابی پرولتری بمقیاس جهان بوده و ثانیاً ملتی که به پیروزی دست یافته

باید قادر باشد و بخواهد که بزرگترین فداکاری ملی را بخاطر سرنگونی سرمایه بین المللی انجام بدهد (لنین) و تصرف قدرت سیاسی از طریق زور، حل مساله از طریق جنگ، وظایف مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. اینست اساس مارکسیستی - لنینستی انقلاب که در تمام جهان صدق میکند، برای چین و همچنین کشورهای دیگر (مائو).
به افتخار کنفرانس یک دسته فرهنگی انقلابی برنامه جالبی را برای یکساعت بزبانهای مختلف به اجرا گذاردند که طی آن نماینده های کشورهای مختلف بزبانهای خود سربدهای انقلابی را خواندند.
هنگامیکه رفقای یکدگر را بعد از سبزه های نبرد در و می گفتند، ارتش چریکی رهائی بخش خلق PLGA و توده های انقلابی نیز با شعار دادن هایشان آنها را بدرقه میکردند.

مرگ بر حملات امپریالیزم اضلاع متحده علیه خلقهای جهان!

پیروزیاد ظهور جریان نوین انقلاب پرولتری جهانی!

مرگ بر رویزیونیزم!

جنوب آسیا را به پایگاه روشن سرخ انقلاب پرولتری جهانی مبدل کنید!

زنده باد جنگ خلق در تبال، هند، پیرو، فلیپین و ترکیه!

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینست) (ناکزالباری)، (CPI)، (ML)، (NB)

حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

مرکز کمونیستی مائوئیستی هند MCCI

کمیته مرکزی حزب پرولتری پوریا بنگلا PBSPP CC

حزب پرولتری پوریا بنگله مائوآبادی پونارگتان کیندرو PBSM MPK

مرکز انقلابی کمونیست هند (مارکسیست - لنینست - مائوئیست)، (RCCI (MLM)

بنگلدیشر سامیوآبادی دال (مارکسیست - لنینست) (BSD (ML)

حزب کمونیست بوتان (مارکسیست - لنینست - مائوئیست) (CPB (MLM)

بی عدالتی ضرب در دو

محاكمه ای جدید برای

صدر گونزالو

در نظر گرفته شده است

استنمارو نابرابری و رسیدن به کمونیسم و جامعه بدون طبقه - بمبارزه بطلبند. به این دلیل بود که آنها به شعله های درخشانی مبدل گردیده و پشتیبانی خلق را از کران تا کران کسب کرده و به مائوئیسم اعتبار نوین بخشیده و در راه برپائی و تدارک جنگ خلق های نوین امداد رسانیدند.

برگزاری دوباره "مگا محکمه" (محکمه بزرگ) نامی که مطبوعات پروپی به آن داده اند، نتیجه تصمیمی از طرف دادگاه قانون اساسی است - که به فسخ جنبه هایی از فرامین "ضدتروستی" رئیس جمهور که محاکمات غیر علنی در مقابل قضات تقابدارا اجازه می داد، پرداخت. این فرامین در زمان رئیس جمهور مخلوع و بدنام آلبرتو فوجیموری که اکنون به اتهام فساد فراری است، صادر شد. جانشین فوجیموری - الیخاندرو تولیدو بادلواپسی از یکدهه دهشت افگنی و حکمرانی نفرت انگیز و لجام گسیختگی فوجیموری خود را دور میکنند - ولی تحت فشار دادگاه بین القاره ای حقوق بشر امریکا Human Right Inter-American

اهداف و اعمالی که صدر گونزالو و دیگران به آن متهم هستند از نظر دور نکنیم.

در سال ۱۹۸۰ اعضا و اداران حزب کمونیست پیرو (PCP) تحت رهبری صدر گونزالو کار دشوار آگاهگرانه و سازماندهی میان فراموش شدگان و تحقیر شدگان، دهقانان فقیر و آنانیکه در حال عادی هیچگونه صدایی ندارند را به منظور شورش مسلحانه آغاز کردند. از جایی که مائوئیست ها جز بر خلق بهره ای چیز دیگری نمی کنند، جنگ توده ای که با شرکت عده نسبتا محدودی شروع شده بود در ریاچه طوفان هستی ساز و دشمن سوزی که در آن میلیون ها انسان سهم گرفته و بیاخته بودند تبدیل گشت. امریکای لاتین چیزی نظیر آن را ندیده بود. در حقیقت سراسر گیتی تنها چند نمونه انگشت شمار از این نوع جنگ رانیده است. گردانهای بی چیزان برخاسته بودند تا نه تنها استنمارگران مستقیم شان و دولت نماینده آنان را هدف بگیرند بلکه امپریالیزم جهانی را با چشم انداز هدف رهائی خود و بمتابه بخشی از انقلاب جهانی بخاطر نجات بشریت از تمام اشکال ستم،

قرار است که صدر گونزالو (ابی مائل گوسمان) از حزب کمونیست پیرو (PCP) و دیگر رهبران و اعضای حزب در ماه مارچ ۲۰۰۴ دوباره محاکمه شوند. اگر رژیم پیرو آن هائی را که به مدت ۱۳ سال در سلولهای زندان نگهداشته با ردگر محاکمه میکنند برای اجرای عدالت بلکه برای ارتکاب به بیعدالتی برای دومین بار میباید. رژیم پیرو و حامی عمده بین المللی آن اضلاع متحده (ایالات متحده) در نظر دارند که از این محاکمه برای منحرف ساختن توجه مردم از جنایات خود و به محاکمه کشاندن اصل شورش و اشاعه یاس و ناامیدی در دل افراد انقلابی استفاده کنند.

بویژه امیدوارند افکار انقلابی در ذهن برخی از زندانیان بعد از سالها محرومیت از زندگی جمعی حزب و همچنین محرومیت از پیوند عمیق با توده ها، کم رنگ شده و برای مورد استفاده قرار گرفتن ارتجاعی آماده باشند. در تعقیب گزارشات این محاکمه و مبارزه علیه آنچه که مرتجعین حاکم بر پیرو و جهان میکوشند بدست آورند فوق العاده مهم است که هرگز نکته مرکزی:

Court مستقر در کوستاریکا - خود را مجبور می بیند بپذیرد این محاکمات خلاف حقوق بین المللی بوده اند. احکامی که دادگاه تا کنون صادر کرده از این قرار است که ۱۱۳۶ تن بواسطه قاضی های نقاب دار محکمه شده و ۲۹۵۰ تن که به اتهام خیانت به میهن زندانی گشته اند - باید سرانجام محاکمه شوند.

قانون اساسی پیرو حبس ابد با عدم امکان آزادی را ممنوع می سازد. و مجازات اعدام را نیز از دیر زمان به این طرف ممنوع قرار داده ولی با وجود آن نیروهای مسلح پیرو زندانیان غیر مسلح را (طی چندین قتل عام در زندانهای مشهور) به آتش می بندند و فوجیموری میخواست که صدر گونزالو را بعد از دستگیری در ماه اکتبر ۱۹۹۲ بقتل برساند. جنبش نیرومند بین المللی بنام زمین و زمان را برای دفاع از جان صدر گونزالو به حرکت درآورد - از عواملی بود که فوجیموری را بر سر جایش نشاند. در عوض سه تن از افسران نیروی دریایی با چهره های نقاب زده نقش قاضی را بازی کرده و طی یک محاکمه سری تقلبی صدر گونزالو را به حبس ابد محکوم کردند. وکیل مدافع او به همین شکل مجازات شد. فوجیموری لاف میزد که رهبر حزب کمونیست پیرو PCP هرگز از سلول زیر زمینی ای که او آنرا 'مزار' صدر گونزالو نامیده بود - بیرون نخواهد آمد. اکنون بنظر میرسد که تولید و نیز همین نیت را دارد.

اگرچه در حدود ۱۰۰ نفریکه مجددا محاکمه گردیده برانت حاصل کرده اند ولی مطبوعات پیرونی کوچک ترین ابراز تردید نمی کنند که ۱۱ تن دیگر که در ماه مارچ محاکمه خواهند شد - محکوم نخواهند شد. تنها سوالی که در این میان مطرح است مدت زمان حبس میباشد: ۲۵ سال از همان زمانی که حکم دادگاه صادر میشود و یا حبس ابد یا شانس محاکمه مجدد بعد از ۳۵ سال در هر دو حالت، قرار را چنین گذاشته اند که صدر گونزالو و سایر رهبران هرگز از اسارت زنده نبر آیند (بیرون نیابند). قرار است که محاکمه در زندان نظامی کالو، محلی که صدر گونزالو و سایر رهبران حزب کمونیست پیرو در سلول های زیر زمین آن نگهداری میشوند برگزار شود.

محاکمه سال ۱۹۹۲ صدر گونزالو با چنان تحقیر متفرعانه ای برای ظواهر قانونی صورت گرفت که بیش از چند ساعت بطول نیانجامید و حتی معلوم نشد که موارد جرم چیست. اما اینبار آنها اتهامات چندی را ردیف نموده اند: یک سری عملیات مسلحانه در جریان جنگ خلق که از سال ۱۹۸۰ الی روز دستگیری صدر حزب کمونیست پیرو و سایر رهبران آن در لیما صورت گرفته است. این ۱۱ تن که قرار است محاکمه شوند بایه این علت که آنها رهبران حزب و در نتیجه مسئول این عملیات هستند و با عنوان مجری این عملیات، محاکمه میشوند. آنها عبارتند از صدر گونزالو، رفیق میریم (ایلینا ایبارا گویره) زینون و رگاس کاردیناس، مارتا هوآنی، کارلوس اینچاوس تیگوی، لورا ازیمبرانو، الیویا زانابریا، نانسی رویز، روبرتو پیزارو، کارمن کارهواپوما و ماریتزا گاریدو لیکا.

رفیق فلیسیانو (رامیرز دوراند) که مسئولیت رهبری حزب کمونیست پیرو بعد از دستگیری صدر گونزالو تا زمان دستگیری خودش را داشته نیز در زندان کالو نگهداری میشود. اگرچه مطبوعات لیمانام اورادر لیست متهمینی که قرار است در ماه مارچ محاکمه شوند - ذکر نکرده است ولی تحلیلگران مرتجع اظهار امیدواری میکنند که اختلافات تأیید نشده میان صدر گونزالو و رفیق فلیسیانو میتواند مورد استفاده قرار بگیرد

و این محکمه را بنمایش زشتی تبدیل و بر اساسی ترین مفهوم انقلاب لجن پراکنی کنند.

نکته اساسی جهتگیری از این قرار است: اگر کسی می خواهد عدالت واقعی اجرا شود، زنان و مردانی که این انقلاب را علیه نظام اجتماعی بیدارگر و استیلاي اضلاع متحده رهبری کرده اند - باید آزاد شده و سران حکومت پیرو که مسئولین بیدادگری و استبداداند - باید محاکمه شوند.

اضلاع متحده در جنگ خونینی که حکومت پیرو علیه دهقانان فقیر و سایر زحمتکشان براه انداخته بود نقش حیاتی بازی کرد. این دهقانان و زحمتکشان جرات مبارزه بخود راه داده بودند تا در آینده بحساب بیایند. صندوق بین المللی پول و بانک جهانی حمایت بی دریغ خود را به رژیم فوجیموری که اکنون بمقیاس جهانی بعنوان یک توطئه چین جنایتکار علیه منافع خلق پیرو بوده است مورد تایید است - اعلام کردند. حکومت اضلاع متحده چاردمست و بابدفاع از فوجیموری در مقابل انتقادات بین المللی پرداخت - زمانیکه او در سال ۱۹۹۲ طی کودتایی تمام قدرت را قبضه نمود. اضلاع متحده بصراحت از سیاست فوجیموری مبنی بر قاضیان نقابدار، جوخه های مرگ و بقیه کار زار ترور برای زدن انقلاب فاصله نگرفت. در حال حاضر ارتجاع جهانی بهمان ترتیب از تولید و پشتیبانی میکند، اگرچه او به شکل دیگری در همان جاده سابق قدم برمیدارد و کمتر از سلفش متعهد به کشیدن شیر به جان خلق نبوده کمتر آماج تنفر نمی باشد اگر چه او قدرتش را مدیون کودتای نظامی نباشد. محاکمه جدید کوششی است تا مردم تمام اینها را فراموش کنند. اما اینها جنایاتی اند که خلق پیرو و خلقهای سراسر جهان نه خواهند بخشید و نه فراموش خواهند کرد.

جنبش انقلابی اترانسیونالیستی، مرکز سیاسی جنبی احزاب مائویستی جهان از رفیق گونزالو و سایر اسیران جنگی و زندانیان سیاسی انقلابی در پیرو دفاع میکند زیرا این جنبش از جنگ خلقی حمایت میکند که آنها به دلیل رهبری کردن آن محاکمه میشوند. در محاکمه ای که پیش روی مافرادار اساسی ترین مسئله همان مسئله قدیمی است و هنوز هم در مرکز سیاست حاکمان امروز جهان قرار دارد - یعنی اینکه خود انقلاب جنایت است!

تعداد کثیری از مردم از سیاستمداران و مدافعین حقوق بشر مشهور گرفته تا زنان و مردان معمولی که طرفدار اجرای عدالت هستند، همراه با مائوئیست ها به دفاع از جان صدر گونزالو برخاستند. اگرچه لزوماً با جنگ خلقی که صدر گونزالو آنرا رهبری میکرد و یا پسند تولوئی و سیاستی که این جنگ از آن منشأ میگیرد موافق نبودند - اما با شور و شوق از موضع کمیته اضطراری در سال ۱۹۹۲ در دفاع از جان داکتر ابومائل گوسمان موافق بودند: 'هر ناظر صادق و مطلع از اوضاع پیرو، بدون در نظر داشت عقاید سیاسی اش نمی تواند انکار کند که داکتر ابی مائل گوسمان رهبر شناخته شده ملیونها دهقان، کارگر، دانشجو، روشنفکر و اقشار مختلف دیگر در پیرو میباشد. تحت هیچ شرایطی نمی توان جنگ ۱۲ ساله ای را که او رهبری میکرد عملی تروریستی خواند. تحت هیچ شرایطی نمی توان ازدادن عنوان رهبر گرفتار شده حزب وارتشی انقلابی به داکتر ابی مائل گوسمان طفره رفت. داکتر ابی مائل گوسمان سزاوار پشتیبانی وسیع بین المللی ای است که تمام زندانیان مخالف امپریالیسم و رژیم های ارتجاعی، همیشه از آن برخوردار بوده اند' محاکمه جدید به احتمال قوی شبیه محاکمه سال ۱۹۹۲ خواهد بود: تقلید مضحکانه ای از عدالت.

هر کس که از بی عدالتی حاکم بر کل این پروسه هراس دارد نمی تواند تلاش ها برای جلوگیری از ابراز نظر علنی صدر گونزالو و سایر زندانیان را بپذیرد. ۲۴ نوامبر سال ۱۹۹۲ هنگامی که فوجیموری میخواست پیرویش را در انتظار رسانه های خبری جهانی بنمایش بگذارد - صدر گونزالو و یاسخنرانی مشهورش میز را بر علیه آنها بر گرداند. او گفت که علیرغم پیچی در امتداد جاده - انقلاب پیرو در مسیر جنگ خلق ادامه خواهد یافت (برای متن کامل سخنرانی به www.awttw.org جهانی برای فتح شماره ۲۹ سال ۲۰۰۲ مراجعه کنید). یکسال بعد فوجیموری اعلام کرد که صدر گونزالو و رفیق میریم نظرات شان را تغییر داده و وطنی نامه ای خواستار صلح شده اند.

خط اپورتونیستی راستی از درون حزب سر بلند کرد و این بحث را علیم کرد که بدلیل دستگیر شدن صدر گونزالو، انقلابیون باید جنگ خلق را متوقف سازند، ارتش خلق و کمیته های توده ای را که در آنها خلق قدرت سیاسی را در قسمت اعظمی از روستاها در دست دارند - منحل اعلام کنند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست پیرو خط اپورتونیسم راست را محکوم نموده و اعلام کردند این حقه ای ساخته و پرداخته رژیم فوجیموری است که به صدر گونزالو نسبت داده میشود.

جنبش بین المللی بخاطر دفاع از جان صدر گونزالو مضاف بر فعالیتهای دیگری یکده هفت هیئت بین المللی راه لیما فرستاده است. در مرکز خواسته های این هیئت ها موضوع دسترسی آزادانه و مستقیم صدر گونزالو، رفیق فلیسیانو و سایر زندانیان سیاسی و اسیران به وکیل مدافع، دوستان، خویشاوندان و رسانه های خبری بین المللی، قرار داشته است. رابطه آنها با جهان خارج شدیداً محدود بوده است.

ممکن است که حکومت تولید و نیز یکسود که سیاست درانزوانگها شتن صدر گونزالو و دیگران را تعقیب کند. قانون جدیدیه دولت اجازه میدهد که وسایط ضبط الکترونیکی و دوربینهای فیلم برداری را در جریان محاکمات ممنوع کند. در بعضی از محاکمات متهمین انقلابی در جریان سال گذشته ب خبرنگاران فقط اجازه استفاده از قلم و کاغذ را داده بودند و پس. در هسته این سیاست این مسئله قرار دارد که نگذارند مردم بفهمند جریان از چه قرار بوده و بصورت موثر صدای متهم را خفه سازند تا آنها نتوانند سیاست هایشان را با مردم در میان بگذارند. این مسئله که جنایتکارانی که صدر گونزالو و سایرین را زندانی ساخته، رابطه آنها با جهان را کنترل و دستکاری نمایند - غیر قابل تحمل است. عدم دسترسی همگانی به این محاکمات این حقیقت را به اثبات میرساند که هدف اصلی این محاکمات توجیه خصلت جنایتکارانه محاکمه قبلی است.

بر اساس گزارشاتی که از روزنامه لیمانی 'لاریپابلیکا' بدست میآید - صدر گونزالو در نظر ندارد که باین محاکمه غیر عادلانه همکاری نماید. مردم باید به حمایت شان از صدر گونزالو و سایر رهبران زندانی علیه اتهاماتی که مرتجعین بر ضد آنها ردیف نموده اند - ادامه دهند. هر آنچه که قرار است در این محاکمات رخ دهد - اما به صدر گونزالو باید اجازه داده شود که نظراتش را آزادانه در محضر عام بیان کند.

چیزیکه در این محاکمه جدا مطرح است تنها این نیست که مردم از گذشته چه درکی می گیرند بلکه اینست که آنها در آینده چه میخواهند و بویژه اینکه آیا شورش بر ضد ستم برحق است؟ ■



بمناسبت بیستمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

بیست سال پیش، در ماه مارس ۱۹۸۴، تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی طی یک کنفرانس مطبوعاتی تاریخی در لندن به جهانیان اعلام شد. در این کنفرانس مطبوعاتی ماجسورانه تشکیل مرکز جنبی مائوئیستهای جهان و هدف خود یعنی تشکیل انترناسیونال کمونیستی نوین را به گوش همگان رساندیم. کمی بعد از آن، یعنی در ماه مه همان سال، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبانهای بسیاری انتشار یافت. در این مدت اوضاع جهانی دستخوش تغییرات بسیاری شده است و جنبش ما نیز، بهویژه با قبول مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم بعنوان اندیشه راهنمای خود در سال ۱۹۹۳، درک خود را از ایدئولوژی انقلابی اش تکامل داده است. با این وجود، بیانیه کماکان دستاوردی پرارزش و پایه ای محکم برای پیشروی های بیشتر است. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیش از هر چیز پاسخی بود به تصرف چین انقلابی توسط یک بورژوازی نوین به رهبری هوا کوفن و دن سیائوپین که کمی بعد از مرگ مائو بسال ۱۹۷۶ به وقوع پیوست. نزدیکترین همراهان مائو، و از آن جمله همسرش چیان چین، دستگیر شدند و امواج وحشت کشور را فرا گرفت. هزاران نفر کشته و یا زندانی شدند. چین که شاهد زنده امکان ساختمان جامعه ای نوین و عاری از استثمار بود، سریعاً به یک جهنم استثمار سرمایه داری بدل شد. چین که در زمان مائو سنگرمقاومت در مقابل سیستم جهانی امپریالیستی بود به حلقه دیگری در زنجیر جهانی ستم بدل شد.

جنبش بین المللی کمونیستی از فقدان چین سوسیالیستی شدیداً ضربه دید. بسیاری از نیروها بدنبال حزب چین به منجلا ب رویزیونیسم در غلطیدند. بسیاری حملات وحشیانه انور خوجه به اندیشه مائو را (که امروز مائوئیسم میخوانیمش) تکرار کردند. برخی در پی بازایی سوسیالیسم در اتحاد شوروی (که مائو با قدرت و بطور قانع کننده بعنوان سوسیال امپریالیست افشایش کرده بود)، روانه شدند. حتی بسیاری از کمونیستهای سابق امید خود را به امکان انقلاب پرولتری ازدست داده و بالکل فعالیت سیاسی را کنار گذاشتند. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یمنانه بیانیه ای بود در مقابل رها کردن انقلاب. برافراشتن پرچم سرخی که در چین، آلبانی و نقاط دیگر گدال میشد، شجاعت میخواست. در بیانیه گفتیم ... امروزه ... نیروهایی که برای یک خط انقلابی میجنگند، اقلیت کوچکی هستند که تحت محاصره و حمله رویزیونیستها و همه نوع مشاطه گریورژوازی قرار دارند. با این وجود، این نیروها نماینده آینده اند. بعد از بیست سال میبینیم که این کلمات چه حقیقتی را در خود داشته اند. هنوز چند سالی از تشکیل جنبش نگذشته بود که تمام بلوک شرق، از جمله خود اتحاد شوروی، در مقابل تشویق و قهقهه های امپریالیستهای غربی فروپاشید. امپریالیستهای غربی کوشیدند فروپاشی این سبیت رویزیونیستی را دلیلی بر برتری دموکراسی بورژوازی بر توتالیتریسم کمونیستی جا بزنند. حتی امروز نیز حملات ایدئولوژیک بورژوازی علیه تئوری و تجربه انقلاب پرولتری بی ضایعه نیست. علیرغم این لحظات سخت، جنبش و احزاب تشکیل دهنده آن، نه تنها توانستند جهتگیری خود را حفظ کنند، بلکه به پیشروهای شور انگیزی نیز دست یافتند. جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرودر طول سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با صلابت پیش میرفت تا اینکه با دستگیری رهبرش، صدر گونزالو، و ظهور خط اپورتونیستی راست که دست کشیدن از جنگ را موعظه میکرد، با پیچی در جاده مواجه شد. با وجود این کمونیستهای انقلابی پرو، در مقابل مشکلات و موانع پافشاری کرده و برای برافراشته نگاه داشتن پرچم سرخ به مبارزه ادامه می دهند.

آسیای جنوبی، مسکن هزاران میلیون از استثمارشدگان و ستم دیدگان جهان در پروسه انقلاب جهانی پرولتری نقشی تعیین کننده دارد. نیروهای مائوئیست هند، نپال، بنگلادش و سریلانکا از بدو تشکیل جنبش یکی از ستونهای جنبش بوده اند. و در سال ۱۹۹۶، با شروع جنگ خلق در نپال، فصل نوینی در این تاریخ گشوده شد. امروز، تنها پس از هشت سال، حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بخش بزرگی از کشور را آزاد کرده و بر دروازه های قدرت سیاسی سراسری میگوید. امری که امواج قدرتمندی به سراسر منطقه فرستاده است. با پیوستن مرکز کمونیستی مائوئیستی هند و حزب کمونیست هند (مارکسیست-لنینیست) (ناکسالباری)، ارتباط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با مبارزه بالنده انقلابی در هند تقویت شده است.

با پیوستن مرکز کمونیستی مائوئیستی هند و حزب کمونیست هند (مارکسیست-لنینیست) (ناکسالباری)، ارتباط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با مبارزه بالنده انقلابی در هند تقویت شده است.

در ترکیه بدنبال یک رشته مبارزات خطی علیه تأثیرات مخرب گرایشات نیمه خوجه ای در جنبش کمونیستی این کشور، جریان مائوئیستی با قدرت بیشتری سر بلند کرده است. در نتیجه، شرایط ذهنی برای موج نوین و پر قدرت جنگ خلق بهبود می یابد.

در ایران، نسلی از انقلابیون بازندان، اعدام و تبعید روبرو شد. دولتی در بحبوحه شکست و دلمردگی، پرچم سرخ توسط نیروهای متشکل در جنبش که بعد از حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) را بنا کردند، در اهتزاز ماند. امروز که رژیم ارتجاعی ملاها در بستر مرگ در احتضار است و امپریالیستها و ارتجاعیون میکوشند تغییر آجتنا ب ناپذیر رژیم را کنترل کنند، اهمیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و وجود گردانش در ایران بیش از پیش به چشم میآید.

در افغانستان که در نتیجه تجاوزات اتحاد شوروی از یک طرف و رهبری جنگ ضد روسی توسط ارتجاعیونی که توسط سازمان سیا (و چین) پشتیبانی میشدند از طرف دیگر به نابودی و یا جهت گم کردگی نیروهای کمونیست این کشور انجامیده بود، امروزه یک حزب کمونیست نوین ظهور کرده است.

بنابراین می بینیم که در منطقه خاور میانه - آسیای مرکزی جنگ دروغین بین امپریالیستهای مدرنیست و اسلامیون تاریک اندیش و ضد غرب تنها انتخاب توده ها نیست. راه انقلاب دموکراتیک نوین، سوسیالیسم و کمونیسم بدون شک راهی است دشوار، ولی تنها راهی است که به رهائی واقعی می انجامد. عناصر انقلابی این کشورها که از استثمارگران داخلی و خارجی در رنجند، از اینکه تمامیت ملی و حقوق دموکراتیک شان توسط همین دشمنان پایمال میشود جانشان به لبشان رسیده، و از بن بست هایی که تار هبران چه ریش و چه ریش تراشیده چه زن و چه مرد، بعنوان راه حل در مقابلشان قرار میدهند، به تنگ آمده اند، به ایدئولوژی رهاییبخش مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم نیاز دارند و این بطور مشخص نیروهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند که برای بردن این ایدئولوژی در میانشان می کوشند.

امپریالیستهای آمریکائی، سالیان سال است که کشورهای آمریکای لاتین را حیات خلوت خود به حساب آورده اند و استثمار توده های این کشورها و کنترل بر سرنوشتشان را از حقوق بی قید و شرط خود میدانند. حزب کمونیست پرو با وجود اینکه در سالهای اخیر با مشکلاتی روبرو شده است، در تمام این مدت نمونه درخشانی برای انقلابیون سراسر این منطقه بوده و رقابتی کلمبیا و مکزیک و سایر کشورهای آمریکای لاتین برای همه گیر کردن در سالیان آن مبارزه کرده اند. در آمریکای لاتین، همچون سایر مناطق جهان، تلاشهای امپریالیستهای آمریکائی برای تحمیل کنترل بیشتر، نفرت شدید موجود از امپریالیستهای یانکی را تشدید میکند. اینجا نیز احتمال پیشرفتهای نوین انقلابی موجود است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ازیدو تشکیل این واقعیت را که انقلاب جهانی پرولتری از دو مولفه اساسی تشکیل یافته است مستعکس میکند: انقلاب پرولتری سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین. دید جنبش از هدف غائی جهانی بدون طبقه و جهنگیری انترناسیونالیستی آن توسط حضورش در دو نوع کشور تقویت شده است. در قلعه امپریالیستی آمریکا، حزب کمونیست انقلابی، آمریکا توانسته در میان توده ها ریشه دواند و تدارکات خود را برای نبردهای آتی، جهت رها کردن جهان از بزرگترین ستمگران به پیش ببرد. در ایتالیا و آلمان، احزاب و تشکلاتی بعنوان بخشی از ریم در حال پیشروی اند و در سایر کشورهای امپریالیستی رفقا بطور روز افزون به نقش جنبش در متحد کردن نیروهای مائوئیست واقعی واقف می شوند.

خلاصه اینکه جهان برای انقلاب آماده است و اوضاع روز بروز مساعدتر میشود. ولی برای آنکه رویای ستمدگان به واقعیت پیوند، ایدئولوژی پرولتری باید در صف مقدم قرار گیرد و یک تشکلات محکم کمونیستی بناسود. هنوز در مناطق بسیاری از جهان، مانند آفریقا که نیاز به تغییرات انقلابی در آن بسیار مشهود است، نیروهای مائوئیست یابسیار ضعیفند و یا اصلا نیستند. حتی در مناطقی که نیروهای مائوئیست موجودند، توانائیشان تحت الشعاع عظمت وظایف پیش رو قرار گرفته و در استفاده از امکانات موجود قاصر اند.

بعلاوه، مابایدکل جنبش بین المللی کمونیستی و آینده اش را مد نظر داشته باشیم و نه صرفا بخشهای مشخص تشکیل دهنده اش را. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تنها برای این تشکیل نشد که به احزاب و تشکلات موجود کمک کند تا از یکدیگر آموخته و پیشروی کنند، بلکه به این منظور تشکیل شد که تبدیل به یک مرکز شود، که قطب ایدئولوژیک سیاسی پرولتری را در سطح جهان تقویت کند و پایه پیشروی های آینده را، در جهت یک انترناسیونال کمونیستی نوین بنا نهد. نیاز به روشنی ایدئولوژیک سیاسی، وحدت مستحکمتر کمونیستها در سطح بین المللی، و پیشروی های بیشتر در جهت رهبری مبارزات انقلابی توده ها، همه در دستور کارند. همه مائوئیستهای انقلابی باید اهمیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای انقلاب جهانی پرولتری را درک کنند و در جهت پیشروی آن بغایت بکوشند.

جهان امروز دیگ جوشانی از کشمکش هاست. دشمن امپریالیستی در تاخت و تاز است و مردم به هزاران شکل به مبارزه کشیده می شوند. نظم و ثبات امپریالیستی جای خود را به غوغائی عظیم داده است که در آن مشکلات، سختی ها و فداکاری هایی که در مقابل کمونیست ها و توده ها قرار میگیرد تشدید میشود. ولی همین شرایط است که ظهور موج نوینی از انقلاب پرولتری را تسهیل میکند. بنابراین باردیگر شاهدیم که خطرات رامیتوان به فرصتها تبدیل کرد و ضرورت مقاومت را میتوان به آزادی برداشتن قدمهای عظیمی به جلو تبدیل کرد. و در این پرتو است که می بینیم دستاوردهای مهم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در دهه گذشته تنها پیش در آمدچالشهای عظیمتری هستند که در افق پرولتاریا رابه مضاف میطلبند. ■

جنايات مقامات هند را محکوم و از رفیق گور او دفاع کنید!

متداول بین دو کشور، آنها را قانوناً ملزم نمی سازد که دستگیر شدگان سیاسی رابه یکدیگر تحویل دهند. حاکمین هند بر مبنای منافع شان به این قوانین رجوع میکنند. بطور مثال دولت هند آنها را از (حزب) کنگره نپال را که در سال ۱۹۷۰ به هواپیما ربائی و سرقت بانک متهم بودند را تحویل نداد. اما با کمال میل و بطور مخفیانه رفیق بامدوچتری Chhetri Bamdev و بقیه (از حزب کمونیست نپال (مائوئیست) را سال گذشته تحویل داد. (متن کامل در www.cpnm.org آمده است).

فعالتهای اعتراضاتی بخاطر زندانی کردن رفیق گوراو در بسیاری از کشورهای جهان برگزار شده است و این امر مدرسه ای برای همبستگی بین المللی بوده است. بیانیه های پشتیبانی بوسیله طیف وسیعی از نیروهای سیاسی در رابطه با دستگیری اوصاد رشدا، از جمله از طرف جبهه دمکراتیک ملی فیلیپین، حزب کارگران بلژیک، حزب کمونیست نروژ، حزب کمونیست (م ل) یونان، مرکز کمونیستی مائوئیستی هندو کمیته هماهنگی احزاب و سازمانهای مائوئیست آسیای جنوبی (کامپوزا) (CCOMPOSA)، که بسرعت توسط بسیاری دیگر دنبال شد.

در استانبول، ترکیه تظاهراتی در مقابل دفتر کمسیون عالی هند برگزار شد و هیئتی از طرف فعالین شناخته شده حقوق بشر و کلابا نماینده ای از هند ملاقات کردند و نگرانی شان را در این مورد ابراز نمودند. جنبش خلقهای جهان (wpm) اعتراضاتی را در کشورهای مختلف اروپا سازماندهی کرد. وسیلی افکس و ای میل را که در آنها خواستار آزادی رفیق گوراو بودند به مقامات هند ارسال کردند.

جنبش خلقهای جهان در Benelux (بلژیک، هلند و

بقیه در صفحه : ۲۷

مقامات هندی در فرودگاه Chennai (Madras) دستگیر شد در زندان هند بسر میبرد. نامبرده برای انجام کارهای حزب عازم اروپا بود. طبیعی است که رفیق گوراو عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که جنگ خلق را با هدف رهایی نپال از ستم فئودالی و تسلط بیگانگان رهبری می نمود، نمی توانست آزادانه سفر کند.

مقامات هند او را فقط بخاطر داشتن مدارک شناسایی جعلی بازداشت کردند. حتی اگر این مسئله هم واقعی باشد، هندی ها معمولاً به این چنین مواردی بمنابۀ تخلف بزرگی از قوانین شان، برخورد نمی کنند، بلکه در عرض چند ساعت و نه ماه او را سالها به آن رسیدگی میکنند.

در این نابرابری نهوج آور جهان میلیون ها نفر مردم کشورهای تحت سلطه برای عبور از دیوار آهنین اروپا و آمریکای شمال هر چه می توانند، انجام میدهند. رفتار مقامات هند با رفیق گوراو به روشنی نشان میدهد که علیرغم اتهام رسمی، در چشم آنان جرم واقعی او "سفر غیرقانونی" نیست بلکه جرم واقعی او رهبری خیزش توده های انقلابی در کشوری است که مدتهای مدیدی قلمرو تحت حمایت هند به حساب میآید. هند در کنار امپریالیسم آمریکایی از حامیان اصلی سلطنت فاسدی است که در اثر جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به گوشه (دیوار) رانده شده است. تحویل دادن رفقا یاد او آله ماگاریتی بدون بهانه قانونی نشان میدهد که خطرواقعی است و مقامات هندی ممکن است همین کار را با رفیق گوراو بکنند.

حتی قبل از آخرین بی حرمتی بوسیله دولت هند، بولتن اطلاعاتی شماره چهار حزب کمونیست نپال (مائوئیست) اخطار داد. "خطراسترداد او به قصابان نپالی توسط دولت هند واقعی است. اگر چه قرار داد استرداد

هنگامیکه "جهانی برای فتح" برای انتشار آماده میشد، دولت هند دو نفر از رهبران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) را بر بدوشبانه غیر قانونی آنان را تحویل شکنجه گران رژیم پادشاهی ارتجاعی نپال داد. دورفیق دستگیر شده عبارتند از رفیق ماتریکا پراساد یاداو Matrika Prasad Yada عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) رهبر دولت خود مختار تازه تاسیس شده مدس Madhes و رفیق سورش آله ماگار Suresh Ale Magar عضو علی البدل کمیته مرکزی و همچنین یکی از رهبران جنبش مقاومت خلقهای جهان در جنوب آسیا، که رفیق یاداو را همراهی میکرد.

صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) پارچاندادر بیانیه ای گفته است "قدرت حاکمه هند با دستگیری رفیق یاداو یکی از رهبران توده ای سراسرنپال و بویژه مدس و همچنین با دستگیری رفیق آله ماگاریتی از رهبران توده ای یکی از ملیتهای تحت ستم در واقع به قلب کل مردم نپال از سرزمینهای هموار تریایی گرفته تا سرزمینهای کوهستانی کوبیده است."

این مرتجعین جان سخت قدرت حاکمه هند که خود را "جمهوری" خوانده و بزرگترین دمکراسی جهان به حساب میآورند، امروزه حزب و توده های مردم مارا که ضدید پادشاهی قرون وسطائی مستبد برای جمهوری می جنگند، حیرت زده و خشمگین کرده است."

این آخرین بیحرمتی در شرایطی انجام میگردد که یک نبرد بین المللی برای جلوگیری از ارتکاب همان جنایت توسط مقامات هندی در مورد چاندرا پراکاش گاجورل Prakash Gajurel Chandra که ملیونها توده نپالی و جنوب آسیا او را به نام رفیق گوراومی شناسند، با امیگردد. او از ۲۰ اوت (اگوست) ۲۰۰۳ که توسط



شبها. شرق نپال حکومت خلق

ساختمان قدرت سرخ در نپال

رابعتوان شاه جدید برسمیت شناخته و امید داشتند که او بالاخره بتواند جنگ خلق را از بین ببرد. «گایانندرا» فوراً ارتش سلطنتی نپال (آر ان ا) را فراخواند تا با ارتش رهائی بخش خلق که توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) رهبری میشود بطور مستقیم مقابله کند. تا آن موقع ارتش سلطنتی نپال عمدتاً در پشت صحنه مانده بود و پلیس نظامی شده که نوک پیکان ضد انقلاب بود را رهنمائی میکرد. اما امیدها و رویاهای طبقات ارتجاعی حاکم برای شکست دادن حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در میدان نبرد سرعت از بین رفت. بطوری که ارتش رهائی بخش خلق نشان داد که نه تنها توانائی مقاومت در برابر ارتش سلطنتی را دارد بلکه قادر است که شکستهای ضربتی را بر آن وارد سازد. یکبار آنهائی گردانی از ارتش سلطنتی که گستاخانه به مامن انقلابی منطقه غرب وارد شده بودند را محاصره کرده و آنها را مجبور کردند که اسلحه شان را بر زمین بگذارند و قسم بخورند که هیچگاه با خلق نخواهند جنگید. بدنبال غلیان و پیشروی انقلابی که پس از کشتار کاخ سلطنتی پیش آمد دشمن شقه شقه ویی روحیه بود. شاه جدید و ارتش سلطنتی این ضرورت را احساس کردند که به نیروهای انقلابی فراخوان صلح دهند. رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) با این تحلیل که نیروهای مردمی از توقف موقتی در گیریه بهره مند میگردند و همچنین با در نظر گرفتن خواسته های افشاری از مردم، آتش بس را پذیرفت.

مذاکرات مقدماتی در حین آتش بس اول انجام شد

سرتاسر کشور را در نور دید. نیروهای مرتجع که بعزت رساندن اسلحه، پول و مستشاران آمریکایی برخی قدرتهای مرتجع دیگر جرات یافته بودند، دست به کشتار وسیعی زدند. این کشتارها معمولاً بر علیه مردم عادی روستائی و یادآور تاکیکهای وحشیانه امپریالیسم آمریکادرویتنام بود و غالباً با جزدن قلابی اجساد توده ها بعنوان مائوئیست تلاش به پوشانیدن جنایاتشان مینمودند و میخواستند که روحیه تضعیف شده شان را تقویت کنند. جنگ شدید ماههای آخر سال ۲۰۰۳ نه فقط ادامه کل پروسه جنگ خلقی است که از سال ۱۹۹۶ آغاز گشته بلکه همچنین ادامه نبرد سیاسی خشونت باری است که تحت شرایط موقتی آتش بس در نیمه اول سال ۲۰۰۳ انجام گرفت. در جریان این پروسه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بروشنی بیش از هر زمان دیگری بعنوان رهبر مورد قبول اکثریت مردم نپال و تنها نیروی سیاسی که قادر و حاضر به ارائه یک بدیل در مقابل سلطنت فرتوت و حکومت طبقات ارتجاعی است ظهور نموده است.

زمینه آتش بس:

همانطور که ما بطور مفصل در جهانی برای فتح شماره ۲۸ در سال ۲۰۰۲ تحلیل کردیم انقلاب در نپال با سرعت سرسام آوری به پیش رفته است. بویژه از مقطع کشتار در کاخ سلطنتی در ژوئن ۲۰۰۱ که شاه حاکم «بایرنندرا» و خانواده اش کشته شدند.

گرچه این کشتار هر آنچه را که از مشروعیت سلطنت باقی مانده بود از چشم توده ها انداخت، طبقات حاکم و امپریالیست های خارجی «گایانندرا» برادر «بایرنندرا»

در طول سال ۲۰۰۳ نپال میدان ادامه مبارزه ای حیاتی بود که در آن میلیون ها دهقان، کارگر، روشنفکر انقلابی و دیگر نیروهای پیشرو تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، در مبارزه ای شدید و پیچیده با نیروهای کهن - مالکان و سرمایه داران بورکرات و نیروهای سیاسی بی اعتبار شده وابسته به آنان تحت رهبری شاه فئودالی که از طرف ارتجاع و امپریالیسم جهانی حمایت میشود - درگیر بودند. نپال یکی از تعداد معدود کشور هائی است که یک حزب اصیل م.ل.م آشکارا رهبری اش را بر پروسه انقلاب برقرار کرده و نگرش انقلابی به آینده، مسیر پیش رو را روشن میکند. این یگانه ای بر جسته باعث رفع نگرانی است بخصوص در جهانی که متأسفانه مبارزات مردم غالباً در تار عنکبوت اشکال مختلف ایدئولوژیهای به بن بست رسیده که توسط اپورتونیستها، بورژوازی و حتی مرتجعین ترویج میشود، گرفتار شده اند. به این دلایل، چشمان و توجه پرولتاریای آگاه و نیروهای اصیل انقلابی و دمکرات هر چه بیشتر بر روی درامی که در نپال در حال تمایش است، دوخته شده است.

بیشتر سال ۲۰۰۳ آتش بس در جنگ خلقی بود که از سال ۱۹۹۶ شروع شده بود. در طی آتش بس کمپ های انقلاب و ارتجاع بدنبال تحکیم موقعیت خود و تدارک برای مبارزات شدیدتری بودند که هردومی دانستند در مقابلشان بزودی قرار خواهد گرفت. زمانیکه آتش بس پس از تحریکات مکرر مرتجعین نپال رسماً در اواخر ماه اوت پایان یافت موج جدید و حاد از درگیری نظامی،



توانند برقرار شود، چه جامعه ای وجه حکومتی جای گزین حکومت قدیم که ورشکستگی اش هر چه نمایان تر میگشت، خواهد شد؟

مرتجعین نپال به چندین خان خانی در حال رقابت و با منافع مختلف تقسیم میشوند اما مهمترین تقسیم بندی ای که باید در نظر داشت آنهایی هستند که تداوم و تقویت سلطنت را بعنوان حلقه کلیدی حفظ حاکمیت طبقات ارتجاعی می بینند، و دیگران بویژه حزب کنگره نپال و حزب کمونیست نپال (متحد مارکسیست - لنینیست) که به یو.ام.ال معروف است قویترین احزاب درون پارلمان هستند که آینده خود را متصل به تداوم یک نوع نظام پارلمانی می بینند. این احزاب خود را مدافعین قانون اساسی سال ۱۹۹۰ که پایه بزرگشانیدن نظام کهنه پانچایات که نظامی بدون حزبی به ریاست شاه و متکی بر شورای "اشراف" بود و توسط جنبش سراسری ضد سلطنتی برپا شد، میدانند. در حالیکه این دوروند اصلی درون طبقه حاکمه نپال که در تقابل شدید با هم می باشند برهم نفوذ دارند. حتی به اصطلاح "مارکسیست - لنینیست" های یو.ام.ال به وفاداری به سلطنت قسم خورده اند، حتی شاه مفید می بیند که دفاع از نظام اتوکراتیک و قرون وسطائی حاکم با چیزی که حکام نپال علاقمندند آنرا "دمکراسی چند حزبی" بنامند ادغام کنند. علاوه بر حمایت روبه کاهش از احزاب سیاسی حاکم از یکطرف، و حمایت اساسی از مائوئیست ها در میان دهقانان فقیر و کارگران از طرف دیگر، بخش های مهم دیگری از مردم موجودند که بین راه حل های سیاسی متفاوت مردند. این اقشار بویژه در کاتماندو که خرده بورژوازی شهری توسعه پیدا کرده است از اهمیت برخوردار است. همانند کشورهای دیگر موضع طبقاتی این اقشار آنرا بخصوص مستعد توهم در مورد راه های مسالمت آمیز از طریق انتخابات میکند و یا آنها را به جستجوی راه حل هائی غیر از پیروزی قطعی یکی از دو اردوی اساسا مخالف می گمارد. از آغاز جنگ خلق، حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به سختی مبارزه کرده و به دست آورد های مهمی برای جذب این اقشار و طبقات در حمایت از اردوی انقلاب نائل آمده است. از طرف دیگر یو.ام.ال و رویزیونیست های دیگر برای خود وظیفه خاصی را تعیین نموده اند که تلاش شان بازی دادن خرده بورژوازی شهری با غرض ورزی های بورژوا دمکراتیک است و تقویت این توهم که "راه سومی" غیر از پیروزی مائوئیست ها یا ارتش سلطنتی برای کشور موجود است.

قدرت دولتی را بدست خود گرفت. پس از مدت کوتاهی یک نوکر غیر منتخب منفور، "لوکندرا باهادور چاند"، را بعنوان نخست وزیر انتخاب کرد. هدف مرکزی شاه، مشاوران خارجی اش و مسلما کل طبقات حاکمه نپال سرکوب شورش توده های مردم از طریق خشونت بود. با وجود کوشش همه جانبه برای سرکوب، نیروهای انقلابی مقاومت کردند: مراکز فرماندهی حکومت ارتجاعی در نواحی مختلف ویران شدند، تعداد زیادی از سربازان دشمن از دور خارج شدند، سلاح و مهمات بیشتری به غنیمت گرفته شدند. رئیس کل پلیس در پایتخت به درک واصل شد. چون حکومت ارتجاعی در تمام جبهه های جنگ به لغزش افتاد و تضعیف شد بالاخره مجبور شد تقاضای آتش بس دیگری کند. علاوه بر عملیات نظامی ستایش آمیز، حزب اشکال دیگر مبارزاتی را نیز رهبری نمود که شامل اعتصاب بسیار موفقیت آمیز دانشجویان دانشگاه های کشور و چندین بند (اعتصاب عمومی) بود که تمام فعالیتهای اقتصادی سراسر کشور برای یک یا چند روز متوقف گشت.

ضربات قدرتمند جنگ خلق و وفاداری فزاینده توده هادرنپال به برنامه و رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) کل طبقه ارتجاعی حاکم را سرگردان کرد. در هر گوشه کشور مسئله سیاسی غالب در افکار مردم نتیجه این جنگ شده بود: صلح بر چه پایه ای دوباره می

که بمدت سه ماه یعنی از اواخر تابستان تا اوایل پائیز ۲۰۰۱ طول کشید. اما عمدتاً هر دو طرف از این قضیه برای تدارک نظامی نبردهای دور بعد، استفاده کردند. برای دشمن فرصت مناسبی بود تا ارتش سلطنتی که بدجوری یک خورده بود را مستحکم کرده و طبقات حاکم و احزاب رابیه گرد شاه منفور که از نظر عموم مسئول کشتار برادر و دیگر اعضای فامیلش بود متحد کند. این مقطع نیز برای حکومت کهنه موقعیتی بود تا باند هایش را با امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی و همچنین با هند همسایه که همیشه ناجی نپال محسوب میشد، محکم کند. حملات ۱۱ سپتامبر و بدنبال آن اعلام "جهانی جنگ علیه تروریسم" توسط امپریالیستهای آمریکائی شاه و هیئت حاکمه را در کسب حمایت از آمریکا آسوده خاطر کرد و آمریکاداران که "مشکل مائوئیست ها" بازور باید حل شود مصر تر نمود.

در رابطه با حزب کمونیست نپال (مائوئیست) از سه ماه آتش بس برای محکم کردن و برسمیت بخشیدن ارتش رهایی بخش خلق که کنگره موسسش در پائیز ۲۰۰۱ برگزار شد، استفاده گردید. همچنین این مقطعی بود تا ارگانهای محلی قدرت سیاسی با انتخاب شوراهای انقلابی متعدد در مناطق تقویت شوند. گردهمائی های عظیم توده هادرمراکز مناطق و کاتماندو وسعت و عمق حمایت از انقلاب در نپال را آشکار تر کرد.

پس از اتمام این آتش بس کوتاه، حزب امری که آنرا "آغاز نوین" نامید در پیش گرفت. باتوجه به اینکه جنگ خلق در ابتدای سال ۱۹۹۶ آغاز شد یعنی زمانی که حزب تحول ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی لازم را برای آغاز جنگ بدست آورد. این "آغاز نوین" در برگیرنده حملات عظیم به مراکز قدرت دشمن بود که در برخی موارد هزاران سرباز مسلح با تجهیزات به غنیمت گرفته شده از دشمن را در بر میگرفت. (۱) مشخصاً با فاصله پس از آنکه حزب انصراف خود از آتش بس را اعلام کرد پیروزی چشمگیری در منطقه مرکزی دانگ بدست آورد، پایگاه نظامی مهم دشمن برای کل منطقه غرب تسخیر شد و مقدار زیادی اسلحه و مهمات به غنیمت گرفته شد که با کامیون ها توسط ارتش پیروزمند رهایی بخش منتقل گردید.

در عرصه سیاسی، ضربات قاطع ارتش رهایی بخش خلق تلاشهای طبقات حاکم احزاب سیاسی اش را برای تحکیم یک توافق جمعی ارتجاعی جدید حول شاه «گاینندرا» را در هفتم کوییدو ۴- اکتبر ۲۰۰۰ نخست وزیر و دولت از کاربر کنار و مجلس منحل شد و شاه عملاً کل



زنان ارتش آزادی بخش

حزب تحلیل کرده است که اکنون وضعیت "تبادل استراتژیک" بین حکومت کهنه و در حال مرگ که توسط شاه نمایندگی می‌شود از یک طرف و از طرف دیگر حکومت نوظهور تحت رهبری مائوئیست ها موجود است. مائوئسه دون بعنوان قانون عمومی تحلیل کرد که جنگ انقلابی در سه مرحله به پیش می‌رود. "دفاع استراتژیک" که نیروهای انقلابی از دشمن ضعیف ترند و میباید در یک دوره زمانی بر پایه جنگ پارتیزانی با دشمن انباشت قوا کنند. "تبادل استراتژیک" که دوطرف نسبتاً مساوی هستند و هیچ یک از طرفین قادر به نابودی قطعی طرف دیگر نیست و جنگ بیشتر و بیشتر در مقیاس های بزرگتری توسط جنگ متحرک و موضعی مشخص می شود و بالاخره "حمله استراتژیک" که نیروهای انقلاب قادرند به حمله همه جانبه با هدف نابودی نیروهای نظامی دشمن و برپائی حکومت خلق در سراسر کشور دست بزنند. در نپال، حزب معتقد است که "تبادل استراتژیک" انعکاسی از این واقعیت است که کل جامعه وجود دو حکومت را در کشور با ارتش هاوار گانهای خود تشخیص میدهد. تجربه نشان داده است که هر دو اردوی انقلاب و ضد انقلاب از دوره "تبادل استراتژیک" که ماهیتاً گذار به احتمال زیاد کوتاه است برای تدارک حل مسئله انقلاب از طریق شکست قطعی اردوی مقابل استفاده میکند.

در شرایط "تبادل استراتژیک" و "واقعیت" دو حکومت و دوا رتن "سروصدای راه حل برای جنگ از طریق مذاکره از طرف بسیاری بخشهای جامعه برخاست از جمله آنانی که عموماً از انقلاب حمایت کرده اما موضع طبقاتی شان آنان را به نوعی راه حل صلح آمیز امیدوار میکند.

رفیق پراچاندا، صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) این مسئله را چنین بیان میکند: «عموماً زمانی که جنگ انقلابی خلق به سطح تعادل استراتژیک ارتقاء پیدا می کند فشار عظیمی به دستگاه حکومت وارد میشود تا راه برون رفتی از طریق مذاکرات پیدا کند. در شرایط مشخص فشار نظامی عظیم (از طرف ارتش رها نیبخش خلق) و همچنین فشار سیاسی از جانب توده ها امکان مذاکرات را افزایش میدهد و بویژه در مرحله تعادل استراتژیک، این مسئله بوضوح از طریق تاریخ جنگ خلق هانشان داده شده است. اما این بدین معنی نیست که در دوران تعادل استراتژیک آتش بس ها و مذاکرات لزوماً انجام پذیرند و به این معنی است که به انجام آنان باید بصورت یک اصل نگریسته شود. پروسه آتش بس و مذاکرات ممکن است در یک شرایط ویژه ملی و بین المللی لازم و برپا باشد در حالی که در شرایط دیگر ممکن است غیر ضروری و حتی ضربه زننده باشد. در شرایط کنونی نپال پروسه آتش بس و مذاکرات میتواند با انعکاس چندین فاکتور درک و تعریف شود: وضعیت ویژه بین المللی با امپریالیسم تعرضی تر و عنان گسیخته، وضعیت ویژه تعادل استراتژیک در کشور، خواسته توده های نپالی برای پیدا کردن راه حل سیاسی از طریق مذاکرات صلح آمیز، و سیاست حزب در مورد جنگ و مذاکره». (هفته نامه جانادش، ۲۴ مارس ۲۰۰۳).

مذاکرات و آتش بس از حمله شروع، دو محتوی کاملاً متفاوت برای دوا ردوی مخالف و ضد انقلاب داشت. در کمپ ارتجاع هر دو نیروی پارلمانی و قدرت حکومتی به دور شاه و ارتش جمع شدند و سعی کردند از آتش بس و مذاکرات جهت متفرک کردن مائوئیست ها استفاده کنند و از طریق علنی شدن اعضا شان آنان را شناسایی و از بین ببرند. تاکتیک ها و استراتژی مرتجعین - پارلمانی و نیز سلطنت طلبان - ماهیتا کی بوده است. هر دو جناح خواهان استفاده از مائوئیست ها علیه طبقات

حاکم رقیب بمنزله نرده بان صعود به تخت حکمرانی و سپس چرخش و نابودی مائوئیست ها بوده است. همچنین اعلام آتش بس توسط دشمن بیان تضادهای عمیق درونی در خود اردوی مرتجعین بوده که جنگ خلق و تاکتیک های حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به مراتب آنها را تشدید نموده است.

مضاف بر این مرتجعین طبقات حاکم و مشاورین خارجی آنان امید داشتند که انقلابیون مائوئیست را بتوان از طریق آتش بس و مذاکرات فاسد کرد. آنها تجربه گذشته در نپال را با خطر دارند که بخشی از مارکسیست - لنینیست های سابق که در او اخر دهه ۱۹۶۰ تحت تاثیر طغیان ناگزیر الباری در هند به مبارزه مسلحانه دست زدند و بعداً به "تجرب" و "ام ال سلطنتی" سقوط کردند. چنین مثال هایی را میتوان در نقاط دیگر جهان نیز یافت. به همین ترتیب آنها امید داشتند که اگر بتوان حزب کمونیست نپال (مائوئیست) را به دام خوک دانی مجلس کشاند میتوان آنرا بیک حزب پارلمانی مبدل نمود. همچنین آنها انتظار داشتند که بتوان حزب را شقه شقه کرد یا اینکه رهبری و اعضایش که همانند ما می در دریای توده ها شنا می کنند را بتوان رو کرد و حتی اگر آتش بس شکست خورد انقلابیون را همانند ما می هایی که در ساحل افتاده اند گرفت و بالاخره انقلاب را شکست داد. از این رو، برای دشمن زمان آتش بس زمان توطئه سیاسی و تئو هم پراکنی و رام کردن مائوئیست های انقلابی و نابودی جنگ خلق بود.

رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) کاملاً از توطئه های مرتجعین که در حال سر بیرون آوردن از تخم بودند آگاه بود و مصمم بود که با دقت هر چه تمامتر از میان آتش بس و مذاکرات گذر کند. از میان این پروسه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) مصمم بود تا برای اقشار مختلف مردم نپال روشن کند که حزب برنامه پرداختن به احتیاجات اولیه جامعه نپال و یک راه حل عادلانه برای جنگ از طریق انتقال قدرت به خود توده ها را دارد. در حالی که بسیاری عید است که طبقات حاکم و اربابان خارجی شان اجازه چنین راه حلی را بدهند، مبارزه حول میزه مذاکره و در صحنه کلی سیاسی برای میلیون ها تن متجمعه اقشار متزلزل میانی روشتتر خواهد شد که نیرو های مرتجع بویژه آنهایی که به گرد شاه و ارتش سلطنتی جمع شده اند، امکان هر تغییر سیاسی را مسدود نموده اند. همچنین اینها هستند که مسئول کامل سختی های دوران جنگ که مردم نپال متحمل شده اند، می باشند.

بر سر میز مذاکره:

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) با موقعیتی رو برو شد که - اگر آنها به مصاف بر می خاستند - هم با خطرات خزانده و هم با فرصتهای نوین و عظیم برای پیشروی انقلاب رو برو میشدند. همانطور که صدر پراچاندا اشاره کرد، "انقلابیون باید بازی استوارانه علم انقلاب اجتماعی، حمایت از منافع توده ها، استحکام در اصول و نرمش در تاکتیک ها بیروزی و مندی بوده اند. اگر یک حزب انقلابی چنین ظرفیتی سیاسی و ایدئولوژیک را کسب نکرده باشد نه فقط درجهه گفتگو بلکه درجهه جنگ نیز شکست خواهد خورد. مثالهای شکست مبارزه مسلحانه درجهه جنگ و همچنین شکست هادر تاریخ جهان فراوانند. با دوری جستن از خطرات صخره ها و همچنین از گرداب است که کشتی انقلاب میتواند استوارانه در دریایه پیش رود. اگر ناخدا فاقد ظرفیت در دوری جستن از صخره ها و گردابهای خطرناک باشد کشتی ممکن است روی صخره ها بشکند یا بدرون گرداب کشیده شود. در اینجام منظور از ناخدا حزب انقلابی

است."

در این وضعیت حزب کمونیست نپال (مائوئیست) سه درخواست اساسی برای راه حل سیاسی جنگ بدین ترتیب فرموله نمود: بحث حول میز مذاکره، یک دولت موقت و انتخاب مجلس موسسان، آتش بس در ۲۳ ژانویه ۲۰۰۳ اعلام شد، زمانی که بقول صدر پراچاندا، گاینند راتما ییل خود را برای ورود به میات جدی بر سر این سه نکته بیان کرد.

این سه درخواست در خود اهداف نهائی انقلابیون مائوئیست نیستند؛ حزب به این هاب عنوان ابزارهای تاکتیک برای رسیدن به هدف می نگرند - برای از بین بردن نظام ارتجاعی کنونی و برپا رری یک نظام جدید دموکراتیک انقلابی بعنوان یک مرحله ضروری پیش از پیشروی به انقلاب سوسیالیستی. فقط انقلاب دموکراتیک نوین به مفهوم واقعی قدرت را به توده های خلق داده و حق حاکمیت ملی را به آنان واگذار می نماید.

همانطور که مائوئیان نمودانقلاب دموکراتیک نوین بعلت ماهیتش بورژوا دموکراتیک میباشد که اهداف فوری آن براندازی سرمایه داری و کل بورژوازی نیستند بلکه مالکان، امپریالیست های خارجی و آن بخش هایی از سرمایه داری میباشد. (بورژوازی کمپرادور بوروکرات) که به ارتجاع خارجی و داخلی متصلند. در نپال نیاز به سرانجام رساندن انقلاب دموکراتیک واقعاً قوی است. چنین امری از پیمان سوگالی در سال ۱۸۱۵ که بدنال جنگ با هند انگلیس بسته شد و بخصوص در پنجاه سال اخیر که کشور به دموکراسی ونه به رهائی ملی دست یافته، روشن بوده است.

مضافاً این اهداف توسط طبقات ارتجاعی بگونه ی وارونه و متضاد جلوه داده شده اند. در حالیکه طبقه سرمایه دار کمپرادور بوروکرات ادعای دموکراتیک یودن دارد توسط امپریالیسم مورد حمایت قرار میگیرد، سلطنت اتوکراتیک فتودالی ادعای طرفداری از حق حاکمیت ملی و استقلال را دارد. به همین ترتیب در پروسه بدست گرفتن قدرت سیاسی بوروکرات های کمپرادور همیشه توسط بخشی از امپریالیست ها و مرتجعین خارجی کمک گرفته در همان حال اتوکراتهای فتودال تحت نام استقلال ملی توسط برخی دیگر از امپریالیست ها و مرتجعین خارجی مورد پشتیبانی قرار گرفته اند. بنابراین کشمکش قدرت در بالا بنظر میآید که بین مرتجعین ناسیونال شوونیست های فتودال (و اقاعاً متصل به امپریالیسم) و نیروهای بورژوا دموکرات که در واقع سرمایه داران کمپرادور بوروکرات و همچنین نوکران امپریالیسم هستند، میباشد. تنها کسانی که هرگز امکان تصمیم گیری در مورد سر نوشت خود را نداشته اند مردم نپال هستند. در هر حله ای قوانین اساسی توسط اتوکراتهای فتودال و یا کمپرادورها نوشته شده اند.

قانون اساسی سال ۱۹۶۲ توسط اتوکراتهای فتودال نگاشته شد و به همین ترتیب و متمم های آن در سال ۱۹۸۰. اما جنبش مردم در سال ۱۹۹۰ اوضاع را به درجائی عوض کرد و دسته دیگری از نوکران امپریالیسم، سرمایه داران بوروکرات، قانون اساسی فعلی را نوشته اند که "دموکراسی چند حزبی" را تقدیس میکند (در حالیکه قدرت سلطنتی را نیز محفوظ داشته).

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) مدت مدیدی است که روشن نموده است که قانون اساسی نپال بدرد نمی خورد. کشتار کاخ سلطنتی در ژوئن ۲۰۰۱ ضربه سنگینی بر نظام سلطنتی وارد آورد اما سلطنت طلبان با چشم پوشی از این واقعیت که مشروعیت سلطنت به همراه شاه "بیرندرا" از بین رفته است کاملاً به تقویت حاکمیت "گاینندرا" پرداخته اند. در پی صعود دوباره

سهمیه داوطلبانه را متوقف نمودارتن رهائیبخش خلق تحت رهبری مائوئیست ها، کادرهای مائوئیست وخلق انقلابی درسراسر نیال به تمرین یک انضباط انقلابی درسطح بالا پرداخت.

دراین حین ارتش سلطنتی نیال حتی حداقل موازین آتش بس رارعايت نکرد. آنهايه محاصره گردانهای کوچکترارتش رهائیبخش خلق پرداختند،سلاحهای واحدهای ارتش رهائیبخش رابه غنیمت گرفته به یورش دست زندوبه دستگیری پرداختندو جاسوسی شان رابرعلیه هواداران کادرهاسورهبان انقلابی مائوئیست هاشدت بخشیدند.برخی پستهای پلیس که تحت فشارجنگ خلق برچیده شده بودنددوباره برقرار شدند. بجای آزادکردن رهبران مائوئیست وزندانان سیاسی اززدندان و اعلام مکانهای افرادوکادرهای «ناپدید شده» دولت سلطنتی چندتن ازانقلابیون مائوئیست رابه قتل رساند.پس ازمباحث طولانی یک «دستورالعمل» ۲۲ نکته ای برای اداره کردن آتش بس توسط هردو طرف موردموافقت قرارگرفت ودر ۱۳ مارس به عموم اعلام گردید(۳). درهمین مقطع دولت سلطنتی پرونده جنائی علیه رفیق بابورام باتارای و دیگررهبران حزب تشکیل دادوتحرکات نظامی رادرسراسر کشورتحت پوشش فعالیتهای بهداشت عمومی رهبری کرد. - درواقع «پزشکان» آنها مشغول کشتن مائوئیست های انقلابی و دستگیری مردم بودند. درعرصه خود مذاکرات اردوی دشمن ازمباحث معین درموردسه خواسته ای که توسط حزب کمونیست نیال(مائوئیست) به پیش گذاشته بود ودرموردآینده جامعه نیال امتناع کرد. علیرغم این تحریکات، حزب کمونیست نیال (مائوئیست) اعلام نمود که حزب بروی مذاکره تاسرانجام منطقی آن بافشاری خواهدنمود.

دردوروم این مذاکرات، حکومت کهنه بامحدود کردن تحرکات واحدهای ارتش سلطنتی درمحدوده ۵ کیلومتری حول پادگان هاموافقت کرد. این توافق باعث شغف تمام ملت شد چون بدین معنی بود که حکومت کهنه فقط قادرخواهدبود که قدرتش رادربخش کوچکی ازسرزمین ملی بکارگیرد(۷.۱۸). کشوردراین فاصله قرار دارد، درحالی که حاکمیت خلق دراکنوعظیم مناطق روستایی ضمنی به رسمیت شناخته شد. درست روز بعد یکی ازاعضای گروه مذاکره حکومت کهنه تلاش کرد «توافق ۵ کیلومتری» که انجام شده بودراذنی کند. ارتش سلطنتی آغازبه دستگیری کادرهاکردولاش کردتا فعالیت های سیاسی انقلابیون مائوئیست رادرمناطق روستائی متوقف کند. تحت فشارکل کشورارتش سلطنتی بالاخره مجبورشد درحرف، «توافق ۵ کیلومتری» را به رسمیت بشناسد.

چراحکومت کهنه توافقی را که بامذاکره کنندگان خودش شده بودرارد کرد؟ بدون شک چنین امری بخشا توسط ماهیت دو رویانه و خائنانه طبقه حاکمه وارتش (هماندمرتجعین سراسرجهان) توضیح داده میشود. اما همچنین ضروری است که نقش موزیانه امپریالیسم آمریکارائیز کاملاً بحساب آورد.

اززمانیکه آتش بس اعلام شد امپریالیست های آمریکائی فعالانه و علناً در امورداخلی نیال دخالت میکردند. آنها روزوبعد که آتش بس اعلام شد از آن استقبال کردند اما پس از چندروز درخواست نمودند که حزب کمونیست نیال (مائوئیست) سلاح هایش رابه زمین بگذارد. این معنی دیگری غیرازخلع سلاح کردن مردم درمقابل سرکوب ارتجاعی نداشت. چندروز بعد آمریکادولت نیال را بخاطر سخت ترنجنگیدن علیه حزب کمونیست نیال(مائوئیست) سرزنش کرد. تمام این

عینی است. اکنون خلق، ارتش خودوقدرت سیاسی انقلابی خودرادرمناطق وسیعی ازروستاها دردست دارد. آنها مشغول تمرین قدرت سیاسی برمبنای اصل حکومت خودگردان میباشند. دربخش بزرگی از کشور اصل حق تعیین سرنوشت اعتبار گرفته وسیاستهای انقلابی مائوئیستی «شورش برحق است» از لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی وعملی برقرارگشته است. نظام ارتجاعی بیش ازهرزمان دیگری تجزیه گشته وتوده های نیالی اشتیاق خودرابرای تحول کامل وجامع ابرازنموده اند.

مرتجعین درنیال ودرخارج به این درک رسیدند که شعارهای مربوط به بحث میزگرد، دولت موقت و مجلس موسسان درشرایط فعلی شکلی ازگذارتحت رهبری حزب کمونیست نیال (مائوئیست) رانمایندگی میکند که نتیجه نهائی اش چیزی جزسرنوشتی طایقات ارتجاعی وبرقراری قدرت سراسری دموکراسی نوین که هم اکنون دربخشهای عظیمی درروستاها موجود است، نخواهدبود.

این سه درخواست تاثیرات برق آسائی درسراسر کشورداشت. حتی درمیان نیروهای اصلی پارلمانی بخش های قابل توجهی ازاین خواسته هاحمایت کرده اند. روزیونیست های(یوام، ال) حتی قراتبیهی برای چهارتن ازرهبران خود که فقط می خواستندمسایل این سه خواسته رادر دستور کارحزبشان بگذارند صادرکردند. امپریالیستهای آمریکائی وانگلیسی درمقاطع مختلف به طرق گوناگون روشن کردند که هیچ راه حل سیاسی تحت رهبری مائوئیست هاتحمل نخواهدشد واز اینرو بلافاصله افزایش کمک نظامی را اعلام نمودند. آمریکا حتی بخودآغازبه دادزمنائی که گردهم آیی ملی توده ای درسراسر نیال حمایت خودازقدرت سیاسی نوین و ارتش مردمی را اعلام می نمود، حزب کمونیست نیال (مائوئیست) رادر لیست «سازمانهای تروریستی» وزارت خارجه آمریکاوردکند.(۲)

آتش بس وپس از آن:

درحالیکه رژیم ارتجاعی درحرف موافقت خود رابا آتش بس اعلام نمود مخفیانه دستور کاردیگری رابه پیش برد. حزب کمونیست نیال(مائوئیست) ازماهیت مرتجعین شناخت داشت وازاینرو ماهرانه قادربود دستور کارمخفی آنها را افشاء نماید. همچنین ازآغازروشن شد که یک تاکتیک مرتجعین پرهیزازمسائل مهم و منحرف کردن مباحث به مواردثوابیه بود. ازطریق همه این ها اکنون توده های نیالی فرصتی راپیدا کرده بودند تا بروشتی سیاست دورویانه مرتجعین راشاهدباشند. یک دست دراز کرده برای به آغوش گرفتن درحالیکه در دست دیگرخنجر برای فروکردن درپشت خلق داشت.

یک هفته پس ازاعلام آتش بس حزب کمونیست نیال (مائوئیست) سیاست وبرنامه این دوره راندارک دیدو سیاست خودرادرموردمسئله مذاکرات روشن کرد که هدف نهائی مذاکرات دادن قدرت به خلق نیال بود و اگرمنافع خلق توسط دشمن تضعیف شود حزب این حق راحفظ دارد تا آتش بس رادر هر لحظه پایان دهد. درحالیکه حزب یک تیم مذاکره علیرتبه به رهبری دکتر بابورام باتارای رامعرفی نمود. دشمن به یک بی آبروئی گزیده تن داد. زمانی که مشکل بزرگی داشت که حتی هیئت مذاکره خود را تشکیل دهد. حزب کمونیست نیال (مائوئیست) به سهم خود آتش بس را محترم شمردنه فقط ازطریق بخش سیاستش درمیان صفوفش بلکه همچنین بعنوان یک اقدام باحسن نیت ازاجرای یک اعتصاب عمومی(بند) مقرر شده خود داری نمود. همچنین جمع آوری وجوه (مثل مالیات) بجز

قدرت، شاه یک وضعیت اضطراری اعلام نمودو مجلس ودولت منتخب رارسامانحل کرد. این فتودال مستبد تمام بقایای آنچه که از قانون اساسی سال ۱۹۹۰ باقی مانده بود را البته نه درحرف ازبیم بردوحتی مجلسیان از حقوق بورژوازی خود محروم شدند. بخشی از نوکران امپریالیسم، مجلسیان، خواهان بازگشت به وضعیت سال ۱۹۹۰ هستند درحالیکه بخش دیگری از نوکران امپریالیسم، اتوکراتهای فتودال سلطنت طلب خواهان یک سلطنت فعال هستند. این امریک ببحران دائمی مشروطیت دامن زده وخواست تمام اقشار مردم برای راه برون رفت پیشرو را تقویت کرده است. قراخوان مجلس موسسان توسط حزب تلاشی است دریاسخ به این خواسته ودر جامعه انعکاس وسیعی داشته است.

مسئله مجلس موسسان نیز بصورت تفکیک ناپذیری به مسئله کنترل ارتش سلطنتی نیال(آران) مرتبط است. به اصطلاح دموکراتها، آن نیروهائیکه در درون مجلس هستند، معتقدند زمانیکه آنان مقامات دولتی رادر دست دارند شاه یک سلطان مشروطه است وارتش تحت کنترل مجلس میباشد. این توهم فقط درحالی می توانست پایداری کند که منافع اتوکرات های فتودال صدمه نمی دیدند. درحالیکه جنگ خلق گسترش یافته ومناطق پایگاهی برقرار شدند و مردم آغازبه تمرین واقعی برمبنای اصل انقلابی ای که توده هابرسرنوشت خود حاکم باشند، کردند. تحت رهبری حزب پیشاهنگ، توده هاقدرت سیاسی وارتش خود را ساخته اند که کاملاً بر خلاف منافع سلطنت و اتوکراتهای فتودال حرکت کرده است. دراین اوضاع، پوسته نازک مشروطه سلطنتی توسط این واقعیت که ارتش سلطنتی مستقیماً به شاه گزارش میدهد و دیکتاتوری عریان رابعمل در میآورد، دریده شد. درگیری «مثلی» که ظاهرانظر می رسید بین سه نیرو باشد - شاه وارتش سلطنتی، احزاب سیاسی پارلمانی، و نیروهای مردم تحت رهبری حزب کمونیست نیال (مائوئیست) - بالنتیجه درواقع نشان داد که نبردی است دوجانبه بین دولت کهنه ارتجاعی، که شاه وارتش در مرکز آن قرار دارد و دولت نوین، تحت رهبری حزب کمونیست نیال(مائوئیست) که ستونش ارتش رهائیبخش خلق(پی، ال، ا) است.

پیشنهاد یک کنفرانس - میز گرد در واقع تلاشی برای ایجاد بدیلی بود که بتواند بمنابه مجلسی موقتی متشکل از اقشار مختلف خلق بانسبت معین از نمایندگان ملیت ها، مناطق و کاستهای زیرپاله شده (دالیتها) جنسیتها و دیگر اقشار خلق عمل کند. این کنفرانس، دولت موقت که وظیفه اش سازماندهی انتخابات مجلس موسسان است راتعیین خواهد کرد. از طریق این پروسه مشروعیات ارتش سلطنتی واقعا پائیان یافته وبرکناری سلطنت مطلقه قوام خواهد یافت.

درواقع درخواست مجلس موسسان در نیال به سال ۱۹۵۰ بر میگردد. این امر مداوماً توسط نیروهای مختلف تا سال ۱۹۸۰ مطرح میشد و برخی نیروهای چپ درخواست تشکیل مجلس موسسان رادرطبی جنیش ضد سلطنتی سال ۱۹۹۰ دوباره مطرح کردند. اما واقعیت عینی این بود که مردم مسلح نبوده وقدرت سیاسی واقعی نداشتند. حتی اگر در آن زمان بر مبنای خواسته احزاب سیاسی یک مجلس موسسان انتخاب میشد نتیجه رفرا ندوم سال ۱۹۸۰ که نظام کهنه پانچایات را تصویب نمود تفاوتی نمی کرد. طی غلیان ۱۹۹۰ مائوئیست هاتاکید کردند که راه پیش برد کشور تدارک جنگ خلق است.

امروزه شعارهای مطرح شده توسط حزب کمونیست نیال(مائوئیست) دارای زمینه کاملاً متفاوت ذهنی و

هاسریعاً به هدف تحریک فنودالها و بوروکراتهای نپال برای تخلف از حداقل موازین و شروط آتش بس و مذاکرات انجام شد. حتی در حالیکه مذاکرات در شرف انجام بود آمریکا آموزش ارتش سلطنتی را افزایش داد، به آن سلاح های مدرن تری رساند، حزب رادریست دوم " تروریستها" وارد نمود، و یک موافقتنامه پنج ساله با دولت سلطنتی نپال امضاء نمود. این واقعیت هانشان میدهند که هدف آمریکا هل دادن طبقات ارتجاعی بدرون یک درگیری باتمام قوا و خوین با خلق انقلابی است.

طی آتش بس برای توده ها و البته کل جامعه روشن تر و روشنتر شد که طبقات ارتجاعی نپال بخش و تکه ای از نظام امپریالیسم و ارتجاعی جهانی هستند که هرگز نمی توانند اراده اکثریت مردم را پذیرفته و در عوض بدنبال خرد کردن انقلاب و آنان باتوسل به زور می باشند.

در برخی گردهم آیی های توده ای که دهها هزار نفر در آنها شرکت میکردند از مذاکره کنندگان حزب کمونیست نپال (مائوئیست) نه فقط در پایتخت بلکه در دیگر شهرها و بخش ها استقبال شد. در این حین حزب دقت بسیاری به خرج داد تا که دوران توقف موقت درگیری ها، منجر به شناسایی سطوح مختلف رهبری که اکیدا مخفی باقی مانده بودند نگردد.

سومین و آخرین دور مذاکرات در شهر دانگ واقع در غرب نپال که محل پیروزی عظیم نظامی تحت رهبری مائوئیست ها در سال ۲۰۰۱ بود برگزار شد. اول گروه مذاکره حزب کمونیست نپال (مائوئیست) را یک گردهم آیی عظیم مورد استقبال قرار داده بود. و تئیکه مذاکره کنندگان دشمن و رسانه های بین المللی وارد شدند آنها متوجه شدند که تمام شهر با شعارها و پرچم هائی در حمایت از مواضع حزب کمونیست نپال (مائوئیست) آذین شده بود. اما باز هم نمایندگان حکومت که نه از بحثهای اساسی سر باز زده و هر دو طرف برای آنچه اکنون توسط همه دیده میشود به تدارک مجدد اجتناب نپذیر جنگ تمام عیار، پرداختند.

در مقابل ادامه نقض آتش بس و تکرار امتناع از وارد شدن به مباحث اساسی در ۲۷ آگست ۲۰۰۳ حزب بالاخره نیت خود را مبنی بر آغاز مجدد عملیات نظامی اعلام نمود. اما ارتش سلطنتی، قبل از آن به نقض آتش بس اعلام نشده پرداخته بود و از هفته ها و ماهها پیش بود که هر روز بر این نقض آتش بس انباشته میشد. سرویس خبری جهانی بی بی سی یکی از عوامل خاتمه آتش بس را " منافع قدرتهای بزرگ خارجی عمدتاً آمریکا، انگلیس و هند در وضعیت داخلی کشور توصیف کرد. " هر سه این هابه ارتش سلطنتی در جنگ با شورشیان کمک کرده اند اما گفته میشود که هند از نفوذ هر چه بیشتر آمریکا در حیط خلوت خود نگران است. "

در واقع هم همینطور است در حالیکه این قدرتها بدون شک برای جلوگیری از پیشرفت نیروهای انقلابی با هم کار میکنند، ادامه تخصصات شان وضع عمومی دولت مرکزی نپال وضعیت مشکلی برای اتحاد صفوف ارتجاعی علیه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به وجود میآورد اینک به پیشرفت انقلاب آنها تاجچه اندازه بهم نزدیک خواهند شد و یاد عرض تاجچه اندازه همانند موشانی که در کشتی در حال غرق شدن اند، بیجان هم خواهند افتاد در آینده معلوم خواهد شد. بهر صورت یکی از اهداف اصلی امپریالیسم آمریکا این خواهد بود که در مقابل این مبارزه باستد و تلاش کند تا وحدت مرتجعین علیه انقلاب را سازمان بدهد، اما این تلاش ممکن است بابه ته کشیدن نیروهای حساسی با مشکل رو برو شود بخصوص و تئیکه در عراق و افغانستان بیشتر از این پایش در گل گیر کند.

بهر صورت در حالی که حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بلافاصله بعد از پایان آتش بس چند عملیات بزرگ را انجام داد، اما مهمترین عمل آنها پاک سازی نیروهای نظامی دشمن و جاسوسان در بخش های بزرگی از روستاها بود این عملیات نه تنها در مناطق کوهستانی که از مدت طولانی تحت کنترل ارتش رهائی بخش خلق قرار دارد، بلکه همچنین در مناطق کشاورزی «تری» که بیشترین مقدار دانه های غذایی نپال را فراهم میکنند و جانی که قرنهای مالکیت فئودالی بر دهقانان حاکم است، انجام شد. «تری» در مرز هند واقع است و جانی است که ارتباطات و حمل و نقل بیش از مناطق کوهستانی پیشرفت کرده، بنابراین از نظر نظامی برای برپائی جنگ خلق مشکل و مدتها نقطه قوت دشمن بوده است. بنابراین واقعیت که بیشترین نواحی این منطقه آزاد شده است از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. طرفداری از حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بمناطقی که توده ها حکم میرانند محدود نمی شود. تنها سه هفته بعد از آتش بس، حزب فراخوان اعتصاب عمومی (بندا) سه روزه را داد، که فعالتهای اقتصادی کشور بین ۱۷ تا ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۳ را کاملاً متوقف کرد، کاتماندو کاملاً فلج شده بود و خسارات اقتصادی وارده ۱۰ میلیون دلار آمریکا در روز تخمین زده شد.

درون مناطق پایگاهی :

عسکر د حکومت مردم منظم اما بسرعت در حال پیشرفت است. دولت که نه در تلاش بود که جنگ انقلابی را در همان ابتدای شکوفایی اش درهم بکوبد. تلاش کرد تا ساختمان انقلابی - قدرت خلق، سیاست انقلابی و دستاوردهایی که خلق عمدتاً در پروسه جنگ خلق کسب کرده است - را درهم بکوبد. اما قدرت سیاسی انقلابی نه تنها شامل جنگ و مقاومت در مناطق پایگاهی بلکه همچنین شامل بکاربرد سیاست اجتماعی، سیاسی و حقوقی انقلابی بوده است. فقیر ترین، تحت ستم ترین مردم و به حاشیه رانده شگان قدرت دولتی انقلابی خود را در مناطق دور افتاده، جائیکه دولت که نه حضور ناچیزی داشت، برپا کرده اند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) از سیاست ایجاد مناطق نمونه، که در چین انقلابی تحت رهبری مائو به اجرا گذاشته میشد، آموخته است. امروز در نپال در کنار نمونه های صنعتی و نمونه های کشاورزی خلق انقلابی به تکامل قدرت دولتی نمونه نیز پرداخته است.

قدرت دولتی نمونه شامل درک و اجرای حقوق اساسی خلق از جمله تولید، تأمین ضروریات پایه ای، آموزش بهداشت، ارتباطات، حمل و نقل و برقراری یک سیستم دادرسی حقوقی میباشد. در حالیکه مناطق مربوطه در سرزمینهای سخت و فقیر واقع اند، و تئیکه مردم اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را درک کرده و وقتی که قدرت و توانائی خود را دریافته اند، قادر شده اند که جامعه را زیر و رو کنند.

همان گونه که در «تاجای» چین آنجا که علیرغم سرزمینهای فقیر، کوهستانی و غیر حاصلخیز، توده های ناتوان و تحت ستم قبلی قادر شدند آنجا را به منطقه نمونه تبدیل کنند، مائوئیستهای نپالی نیز چنین «تاجایی» را در سرزمین های نامووار «رایاتی»، «پهیری»، «کارنالی» و «ستی» در غرب نپال ساخته اند. همانگونه که انقلابیون چینی گفته اند: «و تئیکه توده های وسیع دهقانان فقیر و قشر تحتانی دهقانان متوسط، که اربابان کشاورزی سوسیالیستی هستند» مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو (که مالینک آن را مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم میدانیم) و خط صدرا مائو و سیاست های عام و خاص استوار شوند، آنها آنچنان قدرتمند خواهند شد که بتوانند کوه رانکان دهند

و رودخانه را از حرکت باز دارند.» (کتاب شانگهای، انتشارات پتر، آمریکا، صفحه ۱۶۴ چاپ انگلیسی)

همانند انقلابیون مائوئیست در چین انقلابیون در نپال و توده های عظیم فقیر و لایه پائینی دهقانان میانه عموماً آموخته اند که م ل م و سیاست های عام و خاص حزب کمونیست نپال (مائوئیست) را بهم ارتباط دهند و آنچنان قدرتی را بدست آورند تا کوه های ساگارماتا (اورست)، ماچا پوچرا، جالجالا، مالیکا و چیلکاپا رانکان دهند و رودخانه های خوشی، نارایانی، کارنالی را کنترل کنند. همانطور که کتاب شانگهای مینویسد: «آنها می توانند اوضاع را مساعد طبیعی رابه اوضاع مساعد، محصول کم رابه محصول زیاد تبدیل کنند، از محرومیت از ماشینهای کشاورزی به ماشین های کشاورزی مجهز شوند و به توانائی کشاورزی مکانیزه پی ببرند.» بادرک مائوئیستی، خلق انقلابی نپال نه تنها در حال تلاش کردن سیستم که نه وزیربائی استثمار و ستم آن است، بلکه همچنین پایه اقتصادی نوین و روایتی نوین میان مردم بطور خلاصه سیستم اجتماعی نوینی را بنا نهاده و می سازند.

در بخش حوملا در غرب نپال، هدف اینست که در هر کمیته توسعه روستائی حداقل یک بخش بمنابه نمونه قدرت دولتی انتخاب شود. تا زمانی که شرایط اضطراری توسعه قدرت دولتی نمونه در حال انجام بود. و تئیکه آتش بس و مذاکرات آغاز شد، کمیته سازماندهی مشترک حوملا و موگو مناطق سریناگر، مادانا کالیکا و وینی را بمنابه مناطق نمونه برگزیده بود. این مناطق فوق العاده عقب افتاده بودند و در آنجا قحطی کاملاً از کنترل خارج بود. هر ساله صدها نفر از مردم بر اثر گرسنگی و نبود دارو جان می سپردند. بر اثر عدم وجود سیستم آبیاری، کود و بذر مناسب و بعثت سیج شدن مردم، کشاورزان تنها یکبار در سال برداشت میکردند. این منطقه با تفاوت فوق العاده آب و هوایی رقم میخورد. از هوای داغ در تابستان گرفته یعنی زمانی که مالاریا باعث مرگ دهها نفر میشود، تا سرمای فوق العاده برفی که در زمستان پدیدار میشود. در گذشته دولت که نه هیچکاری نکرد، اسناد بدست آمده از دشمن نشان میداد که دولت مقداری کمک مالی رابه این منطقه اختصاص داده بود اما همچنان هیچکاری صورت نگرفته بود. این پولهای هر چند ناچیز کجا رفته است؟ در جیب مقامات و ماموران.

حزب همه امکانات خود را برای ساختن قدرت دولتی نمونه بکار گرفت. از آنجا که کشور هنوز در شرایط جنگ داخلی بسر میبرد، قدرت دولتی نمونه به گونه ای طراحی شده است که ضروریات شرایط کنونی را برآورده سازند. رفقای مسئول برای پیشبرد کار حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در حوملا و کالیکاوت به نشریه جاناداش (۳ ژوئن ۲۰۰۳) گفتند: «تقسیم بخشها برای توسعه مدل قدرتی نمونه بطور علنی بر مبنای احتیاجات جنگ داخلی تعیین میشود.» تا آغاز مذاکرات ۱۳ مؤسسه برای سیستماتیزه کردن فعالیتهای قدرت دولتی نمونه تاسیس شده بود. بخش اصلی موسسات قدرت دولتی نمونه با مسائلی چون مسکن و توسعه محلات، آموزش عمومی، بهداشتی، بهداشت و فرهنگ، امنیت عمومی، کشاورزی و دامداری، صنایع و معادن، اداره عمومی، قانون و عدالت، ارتباطات و پروپاگاندا، زنان و اجتماع، توسعه ملیت های تحت ستم، منابع آب، کنترل جمعیت، محافظت از جنگل ها و حفظ محیط زیست، و تعاونی های مالی و توزیعی سروکار دارد.

در بخش های حوملا و حوملا بسختی ۱۵٪ از جمعیت با سوادند، شرح آن برای زنان بطرز قابل ملاحظه ای کمتر از مردان است. در زمان دولت که نه برای هردو تا سه بخش یک مدرسه ابتدائی وجود داشت، وحد

اکثر ۱۰ تا ۱۵٪ از مجموع کودکان درواقع میتوانستند به مدرسه بروند. یسترپیجه هامجبور بودند که چهار تا پنج ساعت راهروزی برای رفت و آمد به مدرسه اختصاص دهند. از زمانیکه قدرت دولتی نمونه تاسیس شده است مدارس سیستماتیزه شده مدارس شبانه تاسیس شده، کارزارسوادآموزی برای افتاده است و به تحصیل کم کم یمنا به یکی از ضروریات زندگی نگریسته میشود و صد هارموزن بعد از مدارس شبانه درسیستم آموزشی رسمی و غیررسمی روی میآورند. در مدارس شبانه برای حداقل دوساعت درس برنامه ریزی شده است. ساعت اول به آموزش الفبا و ساعت دوم به بحث اختصاص داده شده است. موضوعات مورد بحث شامل سیاست، جامعه، حقوق مردم و اوضاع ملی و بین المللی میباشد. مردم همچنین اتفاقات و وقایع روستائی خود، احتیاجات محلی و امکان منابع، سلامتی عمومی و احتیاجات فرزندان خود را مورد بحث قرار میدهند. از شرکت کنندگان خواسته میشود که از بحثها در دفترچه های خود یادداشت بردارند.

در یسترپیخشا، قدرت سیاسی سرخ و توسعه سیستم نمونه به دوره اوضاع اضطراری، قبل از آتش بس زانویه ۲۰۰۳ بر میگردد. اگرچه اشکال قدرت دولتی نمونه و کمون هادریخشهای از رولپاور و کمون حتی زودتر آغاز شده بود (به جهانی برای فتح شماره ۲۸ رجوع کنید). مردم قبل از تاسیس قدرت دولتی نمونه از نظر سیاسی ارتقاء یافته بودند. مردم خط سیاسی مائوئیستی را درک کرده بودند و همانگونه که مائو گفت: «همینکه معیارهای ایده های صحیح طبقه پیشرو توسط توده هادریک میشود، این ایده هابه نیروی مادی تبدیل میشود که میتواند جامعه و جهان را تغییر دهد.» مردم حوملا و جوملا نیروی مادی بوده اند تا همه مناسبات کهن را در هم شکنند و مناسبات نوینی را جایگزین آن کنند و آنها را به میلیون هارم مردم در سراسر کشور نشان میدهند.

با تکامل جنگ خلق، فرهنگ انقلابی نوینی بر فرهنگ کهن غلبه کرده است. در نواحی نمونه فرهنگ انقلابی به بخشی از شیوه زندگی مردم تبدیل شده است. در دولت کهن تنها تولد پسران جشن گرفته میشود. در حالیکه فرهنگ انقلابی هم تولد پسران و هم تولد دختران را جشن میگیرد. سنت ۱۳ روز انفراد پس از مرگ یکی از اعضای خانواده از بین رفته است. سیستم ازدواج بطرز فوق العاده قابل ملاحظه ای تغییر یافته است. چند همسری از بین رفته است، زن بابتدرت اتفاق میافتد و تک همسری و ازدواج بر مبنای عشق تشویق میشود، سنت «جاری پرات ها» نیز از بین رفته است. بر طبق این سنت اگر زنی با شوهر دوم ازدواج میکرد، شوهر جدید مجبور بود که ملکی معادل صد هزار روپیه رای به شوهر قبلی پرداخت کند و قیمت زنان متعلق به خانواده متمول تر بیشتر میشد. این رسم در جوهر خودییان بردگی زنان بود، یعنی زنان با پول خرید و فروش می شدند.

جشن های انقلابی جای جشن های مذهبی را گرفته اند. در مناطق انقلابی این جشن هادر روزهای تاریخی مثل سالگرد آغاز جنگ، روز تولد رهبران و آموزگاران بزرگ انقلابی مثل مارکس، لنین و مائو، روز اول ماه می روز جهانی زنان برگزار میشود. ملودیه ها و اشعاریکه سروده می شود عشق و احساسات عمیق انقلابی را بیان میکنند یا اوضاع سیاسی ملی و بین المللی را منعکس میکنند یا عملیات علیه دشمن را جشن میگیرند و یاد در سوگ انقلابیون و یا خشم در مقابل جنایات ارتش سلطنتی احساسات خود را بیان میکنند. در فرهنگ کهن، به زنان به ثابه نهجسایر خورد میشود و آنها را مجبور میکردند که در دوران پر یود شان تایک هفته خارج از خانه شان زندگی

کنند. این رسم از بین رفته است. با معالجات خرافاتی و غیر علمی مبارزه شده است و در برخی موارد درالان و دعا نویسان متحول شده و یا حتی به جنگ خلق پیوسته اند. از طرف دیگر، جنبه های مثبت طبایه های سنتی از جمله دارو های گیاهی محلی مورد حمایت قرار گرفته اند.

جنبه مهمی از تغییر و تحول فرهنگی، تحولات ایدئولوژیک بوده که بازتابی از تغییرات در عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بوده است. در مناطق انقلابی و قدرت دولتی نمونه فرهنگ فدکاری گسترش یافته است. مفهوم زندگی و مرگ بصورت ریشه ای از درکی که تحت دولت کهنه موجود بود، تفاوت کرده است. هر روز مردم بیشتری آماده اند تا جان خود را صرف انقلاب و تکامل بشری نمایند و منافع شخصی خود را به موقعیت فرعی برانند. عشق به مردم و نفرت به دشمن طبقاتی به جوهر فرهنگ انقلابی بدل گشته است. موقعیت فتودالی خانواده نیز شروع به تحول کرده است. فرهنگ فتودالی بر پایه وابستگی، پدرشاهی و تنگ نظری منافع شخصی جای خود را به خانواده آینده میدهد و خانواده ای که آزاد و مستقل و نگاهش به جامعه به مثابه یک کل است.

پروژه های توسعه اقتصادی در مناطق سرخ در حال انجامند. مردم قبل از معتقد بودند تا زمانیکه دولت کهنه همه چیز را محدود میکند، توسعه ممکن نیست. با توجه به این نکته بخصوص به محض اینکه بودجه های توسعه ای دولت از مناطق پایگاهی سیاسی سرخ قطع میشد مشکلات به پیش میآمد. در واقعیت امر، با تغییر و تحول در مناسبات سیاسی و اقتصادی در دولت کهنه در جریان جنگ خلق، کمیته های انقلابی خلق بودجه های خود را فراهم کرده و پروژه های توسعه ای خود را آغاز کرده اند. رفقای مسئول کمیته مشترک بخش از کمیته توسعه انقلابی خلق در رکوم در سومین اجلاس کمیته انقلابی خلق در فوریه ۲۰۰۳ بودجه خود را ۲۳ میلیون روپیه (معادل ۳۰ هزار دلار آمریکائی) گزارش دادند که در نظر دارند حجم کار توسعه ای را با کمک کار داوطلبانه عمومی تادو برابر افزایش دهند. نقشه برای بخش شامل پنج پروژه هیدرولیکی کوچک، یک پروژه سیستم آبیاری کوچک، تامین آب آشامیدنی، ایجاد تعاونی ها، تولید غذائی، تعاونی پزشکی، ساختمان پل و جاده میباشد. دستاوردهای مردم و ظرفیت اکتاف به نیروی خود، باعث وارد آوردن ضربات سختی به موسسات مالی امپریالیستی حریص همانند صندوق بین المللی پول (آی ام اف IMF) و بانک توسعه آسیا (ADB) همچنان به کل مدل «توسعه» امپریالیستی که متکی به سرمایه خارجی است و به بردگی بیشتر مردم می انجامد، شده است. بانک توسعه آسیا قادر نشده است که محصولات الکتریکی گزاف خود را در شرق نپال بفروشد، زیرا که مردم انقلابی مناطق پایگاهی سرخ در خولا گوان، کونجهاری و گاراپالا از الکتریسته ای که خودشان تولید میکنند بهره میبرند.

کمیته های خلق از منابع محلی مختلفی بجمع آوری پول میبرند و از آن جمله ثبت زمین، گمرک از صنایع آسیاب و کارخانه، مالیات بر مصرف، جنگلها، مبادله گیاهها، سنگهای معدنی، الکتریسته و مالیات، جریمه، صادره از دشمنان طبقاتی. این منابع در آمد موقتی و نا منظمند اما کمیته های خلق برای سیستماتیزه کردن آنها در تلاشند. حزب توجه خاصی دارد که این منابع بر پایه منصفانه ای جمع آوری گردند و تبلیغات دشمن را که مالیات های جمع آوری شده توسط حزب را اجحاف مینامند، خنثی کنند. در حالیکه دولت کهنه همچنان به تقلبکاری علیه مردم و آلودگی به

فساد در ایجاد گستره درگیر است.

مشاهده در مناطق پایگاهی مثل رکوم و رولپا، سلامتی عمومی، آموزش، رفاه خانواده ها و فرزندان جانبازان و نابودی فقر و ازلویت بالائی بر خوردار است. مردم فوق العاده فقیر در مزارع جمعی بکار گمارده میشوند. فرزندان بی سرپرست در مراکز مخصوص مواظبت میشوند، خانواده های جانبازان سیاسی شده و به فرزندان شان آموزش داده میشود.

هر چند که مسئله مرکزی همچنان درهم شکستن دولت کهنه است. بالاترین الویت از آن جنگ، سیاسی کردن توده ها و مسلح کردن ایدئولوژیکی و سیاسی توده هاست. در مناطق پایگاهی، روحیه مردم بالاتر است و غرور و اعتماد به نفس و همراه آن این احساس که این مردمند که تغییر بنیادی جهان را به پیش خواهند برد و قرن بیست و یکم را رقم خواهند زد، ریشه یافته.

گرچه موج انقلابی در بخش های غربی در آوج است، اما به این مناطق محدود نمی شود. در بخش های شرقی در مناطق تریایی انقلابیون مائوئیست سیاست و برنامه حزب را در کلیه عرصه های ایدئولوژی، سیاسی، اقتصادی و رفاه عمومی بکار گرفته اند.

ریشه دولت کهنه اساسا از روستاها قطع شده است. هر آنجائی که حکومت انقلابی برپا گشته است، استثمار منطقه ای و سلطه ملیت خاش بایکاری بر برنامه منطقه ای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و خود مختاری ملی ریشه کن شده است. رهبر حزبی کمیته انقلابی خلق در بخش سلوخمود در شرق نپال گفت که کلیه موسسات قدرت سیاسی بر پایه حق استقلال، اداره میشود. در قرن بیست و یکم هیچکس بردگی دولت کهن را بر نخواهد گزید. بایا خاستن خلق ستم دیده نپال برای اعمال حکومت مردم، تعداد قابل توجهی از کثرتان، مهندسین و دیگر روشنفکران از شهر هابه مناطق آزاد نقل مکان کرده اند تا در کنار دهقانان فقیر و بخش های دیگر توده های فقیر زندگی کنند و مهارت و تجربیات خود را در خدمت ساختمان جامعه جدید قرار دهند.

محور کردن ستم ملی

زانویه ۲۰۰۴ شاهد اعلام هیجان انگیز مناطق خود مختار در بخش های مختلف کشور بود. ۹ زانویه خود مختاری ماگارات اعلام شد و بدین معنی بود که ملیت ماگارد در منطقه ماگارات برای اولین بار بعد از ۳۰۰ سال قدرت سیاسی واقعی را بدست آورده بودند.

دولت فتودالی ارتجاعی مرکزی نپال به مدتی طولانی خلقهای مناطق مختلف را مورد ستم قرار میداد. قدرت گرفتن این مردم تحت ستم و به حاشیه رانده شده و بدست آوردن استقلال واقعی بخش کلیدی از برنامه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بوده است. سیاست حزب تاکید کرد که رهائی مردم تنها از طریق تلفیق جنبش های رهائی بخش ملی و جنگ خلق امکان پذیر است. بمنظور متحد کردن این جنبش ها حزب در اولین کنفرانس سراسری اش در سال ۱۹۹۵ اساس آنرا با اعلام تضمین خود مختاری منطقه ای و ملی همراه با حق تعیین سرنوشت شامل جدائی، به مناطق و ملیت های تحت ستم، پایه ریزی کرد. اینک بایبشرفت جنگ خلق گفتار به کردار تبدیل شده است.

بر اساس طرح حزب در زانویه ۲۰۰۴، ۹ ناحیه ملی و منطقه ای خود مختار در سراسر کشور وجود خواهد داشت. خود مختاری منطقه ای در (از غرب به شرق) سنی مهاکالی و بهری کارنالی و خود مختاری ملی در ماگارات، تهارووان، تامووان، تامانگ، نوور، مدهش و کیرات اعلام شده است.

از نظر سیاسی اعلام خود مختاری منطقه ای و ملی قدم

زندانی و چندراگیری

این شعر قسمتی از یک شعر طولانی بنام «زندانی و چندراگیری» توسط کرشنا سن که اسم مستعارش «ایچوک» (به معنی اشتیاق) میباشد به رشته تحریر درآمده است. شعر در خطاب به کوه بهادرگول در شمال شهر کتمندودرده ای که کرشنا سن در آن زندانی بود سروده شده است. کرشنا سن کوه را به سمبول مقاومت و ثبات مائویست‌ها که در برابر انبوهی از موانع راه انقلاب شان از خود نشان میدهند تمثیل مینماید. کرشناسن ناشر هفته نامه مائویستی بنام جنادیش بود. دولت ارتجاعی نپال هفته نامه رامصادره و کرشنا سن را به قتل رساند. قتل این ژورنالیست انقلابی محکومیت دولت و موجی از اعتراضات مردم رادر نپال و در سطح بین المللی برافروخت. نشریه اکنون بصورت مخفی منتشر میشود.

محبوبم چندراگیری

درین لحظاتی از سرور
که غرق در احساس جاویدانم
باربار
در پیش چشمان پر از اشتیاق خویش ترامی بینم
زیرا تا زمانیکه زنده اند
صادقانه و پر مفهوم زندگی می کنند
و اندیشه توانای شان
برای همیش جاویدان خواهد ماند.

درین لحظاتی از سرور
که فردا شاید خاطره کمرنگی باشد -
درست مانند کسانی که در بند شدند
و یاد شان در ذهن دیگران کمرنگ شد.
زندگی و مرگ را زمان واقعی تعیین میکند
سرانجام زمان تعیین می کند
آنانیکه بخاطر کشور و مردم خود زیست میکنند
احساس پاک شان
برای همیش جاویدان خواهد ماند.

در وقت فتح آخرین که ما تا آن دم بمانیم یانه
در آن لحظه ای سرور انگیز باز با هم می بینیم

و اگر من هم فردا از بین رفتم
شاید آخرین مصرع این شعرم ناتمام بماند

آنانیکه مرگ را بر انقیاد ترجیح داده اند
در فضای ترس و رعب گشتاپو ها و اتاق گاز
بمفهوم حقیقی زندگی، زندگی میکنند

علیرغم نابودی جسمی

آمال بزرگ و آرزوهای شان

برای همیش جاویدان خواهد ماند .

خاطره آنانیکه تازه دم و صادق اند

تا آخر عمر شاید جاویدانه بماند

محبوبم چندراگیری !
در سراسر زنده گی تلاشم این بود
که زندگی واقعی داشته باشم
با تمام تلاش و تعهدات
در روز و شب زندگی
ازین دو جهت
من کوشیدم روز را پویا باشم
با تمام تلاش و تعهدات.

در لحظات حساس زندگی
هنگام مشکلات و دشواری ها
اشکم را وسیله کردم
با تمام تلاش و تعهدات
بسراغ حقیقت رفتم

با آنهم زندگی . زندگی است
شاید دچار اشتباه شده باشم.
رفیق عزیز
اشتباهم را ببخش.

تا آندم
برای بشریت سرزمین زیبائی بدل نخواهد شد.

سپیده صبح
بعد از شب تار
تیره گی را از هم می درد.

تا آندم
ما پافشاری خواهیم کرد
بر راه مان
بر پیمان مان
برای ساختن جهانی زیبا.

کمونیسم عقیده و ایمان مان
به یقین روزی از بستر تعهدات ما
سربلند میکند.

به یقین روزی
جهانی از تعهدات انسانی ما
به تحقیق بزندگی واقعی بدل خواهد شد.

به یقین روزی
آینده خوش و بالنده ما
چون گلی طلانی شگوفه میکند.

سده بیست و یکم
سده آزادی ما خواهد بود.

تا آندم
بمفهوم واقعی
زندگی حقیقتا زندگی نیست
در واقع کره خاکی مصیبت زده امروز

وهزارساله ی سوم
هزار ساله ی بزرگ فتح مان!

کتابخانه

سیار

مائوئیستی

تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م)

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW- Gloucester Street-LONDON WCIN 3XX UK

سایت انترنیتی جهانی برای فتح

WWW. AWTW. Org

نشانی های حزب کمونیست ایران [م ل م] : صندوق پستی

Postfach 900211 51112 Köln GERMANY

تارنمای حزب کمونیست [م ل م] :

WWW. SARBEDARAN.ORG

پست الکترونیکی : Haghghat@sarbedaran.org

МИР ВЪИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح

جهانی

KAZANILACAK DÜNYA, UN MONDE A GAGNER

عالم نبرجته

«جهانی برای فتح» با الهام از تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در روز ۲۱ مارس ۱۹۸۴ منتشر میشود. این جنبش بسیاری از احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست جهان را متحد کرده است. «جهانی برای فتح» ارگان رسمی این جنبش نیست. صفحات این مجله بروی تمام کسانی که در اینسوی سنگر نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار دارند، باز است.

گامی به پیش نهید!

«جهانی برای فتح» نمیتواند وظایفش را بدون حمایت فعال خوانندگان به انجام رساند. ما به نامه ها، مقالات و انتقادات شما نیاز داریم و بدانها خوشامد میگوئیم. نوشته های شما باید يك خط در میان تایپ شوند. بعلاوه، ما در کار ترجمه، توزیع هر چه گسترده تر در کشورهای مختلف (منجمله از کانالهای تجارتي)، تهیه آثار هنری (منجمله طرحها و عکسهای اصل)، و تامین مالی به کمک شما نیاز داریم؛ به کمک تمامی کسانی که اهمیت انتشار مداوم این مجله را درك میکنند. این شامل کمکهای شخصی و نیز تلاش برای گرفتن مسئولیت جمع آوری کمک مالی برای «جهانی برای فتح» میشود. کمکهای خود را بصورت چك یا حواله بنام «جهانی برای فتح» ارسال کنید.

با ما به نشانی زیر مکاتبه کنید:

A WORLD TO WIN

27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.

FAX: 44 171 831 9489 REF: W6787

(توجه روی فکس یا تلکس باید حتما شماره رفرانس قید شود.)

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

A WORLD TO WIN विश्व विजय UN MONDO DA CONQUISTARE